

السلامة



مرکز تحقیقات و توسعه در علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کتاب و تاریخ علوم اسلامی

روی جلد:

نقاشی آبرنگ از آرامگاه حضرت میر قدس سره، در شهر کولاب، استان ختلان، تاجیکستان که توسط آقای

مهندس جواد حامدی حق کشیده شده است.

ترجمہ و متن

اسرار النقطہ

یا

توحید مکاشفان

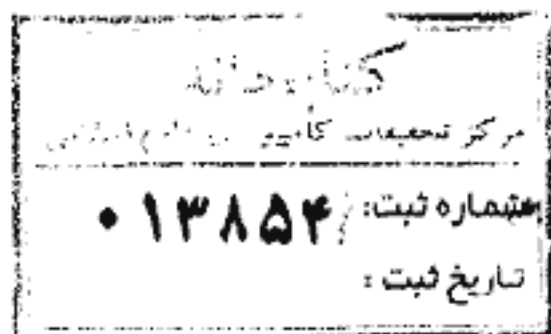
از

عارف کبیر قرن ہشتم: امیر سید علی ہمدانی

مقدمہ و تصحیح و ترجمہ و تعلیق
محمد خواجوی



انتشارات مولی



خیابان انقلاب - چهارراه ابوریحان - شماره ۱۲۸۲
تلفن: ۶۴۰۹۲۳۳ - صندوق پستی ۷۴۶ - ۱۳۱۴۵

انتشارات مولی

شابک ۱-۱۷-۵۹۹۶-۹۶۴

۹۷/۱
۷۶



* متن + ترجمه اسرارالنقطه

* امیر سیدعلی همدانی

* تصحیح و ترجمه: محمد خواجهوی

* چاپ اول: ۱۳۷۶ = ۱۴۱۸

* تعداد: ۱۵۰۰

حروفچینی: مهندسین مشاور مآب

لیتوگرافی: تصویر ۶۴۶۵۳۸۴

چاپ: فارابی ۸۸۰۸۲۲۹

صحافی: امین ۶۷۸۹۷۴

کلیه حقوق این اثر محفوظ و متعلق به انتشارات مولی است.

فهرست مطالب

پانزده	مقدمه:
هفده	معرفی نسخ
بیست	بیان احوال امیر سید علی همدانی
بیست و سه	بیان سند خرقه او
سی	بیان وفات او
سی و یک	بیان رسائل او
سی و دو	بیان اوراد فتحیه
سی و سه	معرفی حضرت میر از زبان دیگران
سی و چهار	بیان بررسی درباره نقطه
۱	ترجمه اسرار النقطه:
۳	خطبه
	در اینکه حقیقت معلوم به واسطه شدت نورانیت و غلبه ظهور از دیدگان ضعیف محتجب و پوشیده است.
۷	
۸	در اینکه نقطه تعبیری است از سر هویت عینی مطلق، و بیان وعاء زمان و دهر و سرفرازی و ازل.
	در اینکه نسبت نقطه به مراتب حروف مانند نسبت تعین اول است به مراتب اعیان و حقایق
۹	موجودات.



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

در اینکه نقطه آغاز امتداد نفس «الفی» است در درجات مخارج انسانی، و بیان تجلیات
ایجاد در امتدادات نفس رحمانی، و بیان وحدت حقیقی و وجود اضافی و سر بیان نفس
رحمانی در حقایق افراد موجودات، و عین کل گردیدنش - با پوشیده شدنش در ماهیات
آنها - .

در بیان تجلی نوری و وجود مطلق و رقیقه عشقی و کیفیت و انگیزه خلقت مرحق تعالی را.
در بیان اینکه نفس رحمانی خمیرمایه و ماده صور موجودات کونی است و مانند نفس
انسانی دارای سه مرتبه است: مرتبه پیش از امتدادش و مرتبه امتدادش و مرتبه تعینش در
مراتب موجودات، و اینکه نفس رحمانی مطلق وجود است و همان «عما» می باشد.
در بیان نظر برخی از عرفا که نفس رحمانی را حقیقت محمدیه و وجود عام و وجود منبسط
و خلق ساکن می دانند.

در بیان اینکه: چون نقطه عین حقیقت «الفی» است، «الف» نیز عین تعینات حروفی است
در بیان خلیفه و انسان کامل الهی که مظهریت دو اسم: الظاهر و الباطن را دارد که باطنش
شامل عقل کلی، یعنی قلم اعلا و روح اعظم است، و بیان انسان کبیر و انسان صغیر و
تعریفاتی از نفس رحمانی و ام الکتاب و تجلی ساری و غیره.

در بیان اینکه چون حقیقت «الفی» هیولای صورت حروف لفظی و خطی بوده و حقایق
حروف، تعینات نفسی آن در مراتب مخارج است، هویت غیبی نیز هیولای نفس رحمانی،
و نفس رحمانی هیولای صور کلمات کونی، و صور موجودات کونی تنوعات تجلیات آن
هویت غیبی اند.

در بیان دلالت لفظی و مطابقی و تضمنی و التزامی، و بیان موالید سه گانه و تجلی احدی ذاتی.
در بیان جلا و استجلا و مقام «اودنی» و تجلی اول و دوم و مقام «قاب قوسین» و تعین اول و
دوم و بیان قابل فیض منبسط ظهوری و تعریف «عما» و فیض اقدس و تجلیات ربانی، و
ملازم بودن ربوبیت با مربوبات نسبی، و ظهور الوهیت به واسطه ظاهر گردیدن مراتب -
امکانی در بیان تفسیر اسم «رب» و مراتب آن.

فهرست مطالب / هفت

- در بیان «باء» بسمله که اشاره است به پوشیده شدن احدیت هویث در پرده‌های درجات
امکانی، و نیز اشاره است به تجلیات وجودی که به واسطه فیضانش افراد مراتب موجودات
تکوین می‌یابند. ۱۹
- در بیان کسره «باء» بسمله که اشاره است به اینکه چون نقطه کلید رازهای اعیان کلمات
است، همین‌طور اشاره است به گشوده شدن دروازه‌های عالم امکان به واسطه تعیین اول که
کلید رازهای پنهان و رابطه تعلق قدرت به مقدرات و علم به معلومات است و از آن،
دروازه‌های مراتب جبروت و حقایق ملکوت گشوده می‌شود. ۲۰
- در بیان اینکه هر حقیقتی عبارت است از حرف غیبی و کلمه غیبی و حرف وجودی و کلمه
وجودی. ۲۰
- در بیان اینکه هر یک از نقطه و اعراب دارای پنج مرتبه ثبوتی و ششمی سلبی می‌باشد. ۲۱
- در بیان اینکه او - تعالی - در آخر بودنش اول است و در اول بودنش آخر و در باطن بودنش
ظاهر است و در مظاهر ظهورش باطن. ۲۱
- در بیان اصالت و وحدت وجود از زبان مولوی و عطار و ابن عربی و قونری و ملاصدرا و
غیرهم - قدس الله اسرارهم - . ۲۱
- در بیان اینکه نقطه هیولای کلمات است و به ذات خود تمامی موجودات را قابل است و در
مقابل تمامی مراتب وجود کامل و تام است - چون تمامی موجودات با حقایق کلام مطابقه
دارند - و بیان عوارض ذاتی و غیرذاتی - . ۲۴
- در بیان اینکه واحد خود عدد نیست ولی اعداد از آن پدید می‌آیند، و مطابقه بین نقطه و
حروف و جاهجایی آن در حروف و حروف ابجدی. ۲۵
- در بیان شکل نقطه که کروی است و شکل مدور بهترین شکلهاست و مطابقه‌اش با ذات
قدیم تعالی که منزله از جهات و آمیزش به امکانیات و ناممکن بودن تعریف حقیقت ذات او. ۲۷
- در بیان جهات نقطه حسی و مطابقه‌اش با انسان، و توجهات نقطه و کره به جهات و نواحی
مختلف عالم اشاره است به سریان تجلیات وجودی و احاطه مراتب علمی ذاتی او به

هشت / ترجمه اسرار النقطه

- حقایق افراد مراتب امکانی، و هویدا شدن ذرات موجودات به ظهور اسرار معیّت وی و
- ۲۸ درنور دیده شدن تعینات کثرت اسمائی در تابش انوار وحدت ذاتی و ...
- در بیان تقسیم اسماء به سه کلی: اسماء ذات و اسماء صفات و اسماء افعال و شرح مراتب
- ۲۹ اسماء.
- در بیان اختلاف احکام ازلی و تغییرات شئون ربانی و پوشیده شدن احکام جلالی به صور
- مظاهر قهر و غلبه و انعکاس حقایق جمالی در آینه های شئون لطفی و بیان برخورد غیبی دو
- ۳۰ صفت اراده و قدرت که کلام پدید می آید و قدیم و حادث بودن کلام.
- در بیان اختلاف مشاهده یک یا دو مشاهده گر در یک یا دو حالت به نقطه که اشاره است به
- تفاوت سیر و سلوک سالکان راه حق و اختلاف آنان و گوناگون بودن مقامات اهل وجدان و
- ۳۲ بواطن اهل کشف.
- در بیان اینکه خداوند در یک صورت دوبار تجلی نمی کند و نیز در یک صورت مر دو کس
- ۳۲ را تجلی نمی کند.
- در بیان اقسام پنج گانه حرکت نقطه، و شش گونه ای حرکات در عالم کون و فساد.
- ۳۳ در بیان اینکه نقطه مرکزی اشاره است به احدیت مطلقه و حقیقت هویّت غیبی، و مراتب
- تنزل او - تعالی - به شأنی کلی - یعنی حقیقت محمدیه - که برزخ بین احدیت و واحدیت
- ۳۳ می باشد، و بیان معیت حق تعالی با اشیا و قیومیت وی مر آنها را و بیان مغایرت ظاهر با مظهر.
- در بیان نقطه های هفت گانه که اشاره است به لطایف هفت گانه (قلبی) که شامل بدن و نفس و
- ۳۵ قلب و سرور روح و خفی و اخفی می شود، و اشاره به نمازهای حقیقی که هر یک لطیفه ای دارد.
- در بیان علم لطیفه قائمی که نمازش تعلق به برپاداشتن اوضاع شرعی و مراعات ارکان
- ۳۶ عرفی ... دارد.
- در بیان روح های پنج گانه و بیان مفصل صدرالمتألهین درباره روح انسانی که جوهری مفارق و
- عقلی و از عالم امر الهی می باشد، و نفس ناطقه، دمیده شده از روح الله است و نفس حیوانیه
- ۳۶ است که در دنیا و آخرت محل شقاوت می گردد، و بیان روح اضافی از حضرت سید قدس سره.

فهرست مطالب / نه

- در بیان مفصل مراتب قوه علمیه که هفت است: غیب حس و غیب نفس و غیب قلب و غیب عقل و غیب سر و غیب روح و غیب خفی، و بیان مراتب قوه عملی که هر روزان قوه علمی می باشد. ۳۸
- در بیان علم لطیفه قلبی که همان قلب سلیم است و مقام ابراهیم و طور ولایت، که هر کس داخل آن شد در امن است و مکه معنوی همین دل است که خانه حقیقی خداست، این قلب به واسطه عقل نظری از غیب سر استمداد می جوید و نمازش همراه با حضور و مراقبه است. ۳۹
- در بیان علم لطیفه سری است که تعلق به تجلیات و مکاشفات دارد و به واسطه مسامرات از غیب روح استمداد می جوید و نمازش همراه با مناجات و مکالمه است. ۴۰
- در بیان علم لطیفه روحی که علم ذوقی و لدنی است که تعلق به مشاهدات و مواصلات داشته و از غیب خفی استمداد می جوید و نمازش همراه با مشاهده و معاینه است. ۴۰
- در بیان علم لطیفه خفی که علم اجمالی است و تعلق به اسرار محبت و تفرید دارد و از غیب الغیوب باری تعالی استمداد می جوید و نمازش همراه با مناجات و ملاطفه است. ۴۰
- در بیان نقطه های هفت گانه است که اشاره به بهشت های هشت گانه است و عکس حقایق صورت های تفصیلی آن، اشاره به درکات و گودال های هفت گانه دوزخ دارد. ۴۱
- در بیان اینکه بهشت های هشت گانه با درجاتی، همگی مظاهر جلال مراتب لاهوتی و جبروتی اند و درکات و گودال های هفت گانه آتشین، همگی مظاهر نقایص هفت گانه جهان مادی می باشد. ۴۱
- در بیان حرکت گردشی و راست نقطه و بیان اعداد بسیط و اعداد مرکب. ۴۲
- در بیان عدد چهار و راز حاملان عرش که چهاراند و عناصر طبیعت و بادهای و جهات عالم... چهار است. ۴۲
- در بیان تسبیح این امور چهار تایی که گواه بر چهار اسم الهی: حی و عالم و مرید و قادر می باشند. ۴۳
- در بیان مظاهر کلی اجمالی این اسماء چهار گانه که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند. ۴۴

در بیان حرکت امتدادی نقطه به سوی بالا که اشاره است به انتقالات سه گانه روحانی و بیرون

آمدن های معنوی در مراتب مثالی و درجات ملکوتی و مراتب جبروتی و شرح آنها. ۲۵

در بیان جنت ذات و جنت صفات و جنت افعال و شرح عالم جبروت. ۲۶

در بیان معاد و رستاخیز انسانی و شرح عالم مثال و صاحبان قیامت صفرا و قیامت وسطا و

قیامت کبرا و بیان رب النوع و فرد مجرد عقلانی، و اینکه فیض وجود از عالم عقل توسط

افراد مثالی به افراد مادی می رسد و بیان بدن مثالی صعودی و مثال مقید و غیر اینها. ۲۷

در بیان شرح مفصل عالم برزخ و قیامت های سه گانه از زبان عارف متأله - آملی -. ۴۹

در بیان حرکت امتدادی نقطه به سوی پائین که اشاره است به تنزلات الهی و ظهورات ربانی در

عوالم مختلف، و بیان اتحاد ظاهر و مظهر بر قاعده ظهور که عبارت است از تبعیت ظاهر،

در تعیین از مظهر - که در ظهور برعکس است - و اینکه ممکن آینه او و او آینه حالات اوست. ۵۱

در بیان عوالم کلیه که به نام حضرات خمس نامیده می شود که عبارت از عالم هویت غیب

مطلق و عالم جبروت و عالم ملکوت و عالم ملک و عالم انسان می باشد. ۵۲

در بیان فرود آمدن های چهارگانه نقطه که تعبیر است از تنزل حق تعالی از مرتبه احدیت به

مرتبه واحدیت و ظهورش در عالم جبروت به صور عقول و نفوس مجرد، و به عالم ملکوت

که همان عالم امر و لوح محفوظ است، و به عالم ملک که عالم حس و شهادت و اجرام

آسمانی و بسایط عنصری - و شرح لوح محفوظ و قلم و عرش و کرسی از زبان عرفا و حکماء

و به عالم ناسوتی مادی و ظهورش در مظاهر کمالی انسانی و عکوس اسماء الهی مانند

حیات و علم و اراده و قدرت و سمع و بصر و کلام. ۵۳

در بیان حرکت امتدادی نقطه در جهت عرض که اشاره است به تجلیات و جودی، و بیان

اینکه نسبت کلمات و جودی به حق تعالی، نسبت کلمات کتابی است به نویسنده. ۵۴

در بیان مراتب «نون» که پنج مرتبه است و قلم های چهارگانه که کلمات و جودی را بر

صفحه چهره های قابلیت پیوسته می نویسند، «نون» دوات های پنجگانه است. ۵۵

در بیان حرکت ممتد نقطه به عقب که اشاره است به بازگشت آثار تجلیات تقییدی از

فهرست مطالب / یازده

مظاهر زیرین و سفلیات ظاهری به غیب علویات باطنی و از آنجا به غیب احدیت و	
حقیقت هریت مطلقه الهی.	۵۶
در بیان نقطه‌های چهارگانه که اشاره است به حیات چهارگانه صوری و معنوی و پاک و	
حقیقی، و در مقابل آنها مراتب مرگ‌های ارادی چهارگانه و قیامت‌های چهارگانه صفرا و	
وسطا و عظما و کیراست.	۵۶
در بیان مرگ‌های چهارگانه ارادی که مرگ سیاه و مرگ سرخ و مرگ سبز و مرگ سفید که	
عرفا آنها را تخلیه و ترکیه و خلع و فنا نامند.	۵۷
در بیان مراتب قوه علمیه در نزد حکما که مرتبه عقل هیولانی و بالملکه و بالفعل و مستفاد	
می‌باشد.	۵۷
در بیان مراتب فنا که فنای افعال (محر) و فنای صفات (طمس) و فنای ذات (محق) می‌باشد.	۵۸
در بیان قیامت صفرای معنوی و قیامت وسطای معنوی و قیامت کبرای معنوی از زبان عارف	
مثاله سید حیدر آملی، و اینکه معاد عبارت است از بازگشت هر مظهری به اسمی که در او	
ظهور کرده است.	۵۹
بحث مفصلی در اینکه اسماء افعال به حسب احکامشان چندین بخش می‌شوند، از جمله	
اسمائی هستند که حکمشان هیچ‌گاه پایان نمی‌پذیرد، مانند اسمائی که حاکم بر ارواح	
قدسی و نفوس ملکوتی‌اند، و اسمائی که تا ابد حکمشان انقطاع نمی‌پذیرد. اگر چه در ازل	
الازال منقطع الحکم‌اند. و امثال این مطالب.	۶۰
متن عربی اسرارالنقطه	۶۳
فهرست‌ها	۹۱
فهرست آیات	۹۳
فهرست احادیث	۹۴
فهرست اقوال	۹۶
فهرست اعلام و اصطلاحات	۹۷



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

هُوَ

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس مر پروردگاری را که خلاق را بقدرت کامله اش آفرید و بواسطه آثار آفرینش و نشانه های الهیش، آنان را بر شناخت و عرفان خویش دلالت و راهنمایی کرد و از بین آفریدگانش برگزیدگانی را، و از برگزیدگان، بنندگان را که بهترین خلاق و چشم و چراغ آفرینش اند انتخاب، و سرور بهترین را شمع خلقت و طراز دفتر آدمیت قرار داد.

سلام و درود الهی و فرشتگان و فرزندان عالم وجود بر چنین برگزیده و خورشید جهان افروزی باد که گمگشتگان بیدای جهالت و گمراهی را به شاهراه هدایت و رستگاری رهنمون گشته، و قافله سالاری که در پیش شده و دست دلها دامن وی را سخت فراچنگ آورده؛ سپس درود بر وصی و خلیفه و ختم ولایت کلیته اش و بر آل و اولاد امجاد او، بویژه خاتم الاوصیاء و قطب عالم امکان، حجت بن الحسن - امام زمان - روحی و روح العالمین له الفداء باد.

بر خوانندگان و عرفان پژوهان پوشیده نیست که این رساله - رساله القدسیه - معروف به اسرار النقطه عارف کبیر قرن هشتم هجری - حضرت امیر سید علی همدانی قدس سره، الملقب به «علی ثانی» عالی ترین و ارزشمندترین تصنیفی است که در موضوع نقطه و اسرار آن تألیف و گردآوری شده است.

در هر کتابی که خواننده مطالعه می کند، نخست باید مؤلف آن را شناخته و بادید و فکر و رأی و روش او مجملأً - حتی اندک - آشنایی داشته باشد تا از آن راه بتواند هم مطالب را درک کرده و هم با اطمینان و آرامش دل، آن را - به ویژه اگر کشفی باشد و از دسترس عقول و بحث و نظر دور - بپذیرد.

حضرت امیر سید علی همدانی برای اهلش همانند خورشید، تابان و نمایان است و از تعریف و تعرفه بی نیاز و مستغنی، با این همه ما از کتب قدما و رشحه قلم اولیا، شرح حالی از ایشان تلفیق کرده و آن را در مقدمه کتاب مشارب الاذواق ایشان که شرحی موجز و بلند بر قصیده خمربته میمیه فارضیه است استطراد نمودیم، تا آنان که عارف به عرفان این ولی اند گرم تر، و آنان که شناختی از این عارف مثاله ولی ندارند، شناسا گردیده و قدم در این بحر بی کران گذارده و گرم گردند، لذا همان شرح حال و تعرفه را در این مقدمه نقل کرده و با معرفی نسخی که در تصحیح این رساله از آنها استفاده شده، مقدمه را پایان می بخشیم^۱.

۱. در این مقدمه، چونان مقدمه کتاب مشارب الاذواق که با مقدمه و تصحیح مترجم و مصحح این رساله که در سال ۱۳۶۲ توسط انتشارات «مولی» انتشار یافته، از نقل کرامات و خوارق عادات این عارف شهیر که از شمار بیرون است - بطور کلی -

«نسخ مورد استناد در تصحیح این رساله»

در تصحیح این رساله از چهار نسخه استفاده شد و اصح را متن قرار دادیم و اختلاف نسخ را در پانویس آوردیم:

۱- نخست نسخه‌ای بود که در ضمن مجموعه کتاب انهار جاریه آمده و در سال ۱۳۴۶ هجری قمری بدست حضرت وحید الاولیا قدس سره - صاحب چاپخانه احمدی شیراز - به چاپ رسیده است که در حدّ خود نسخه مصححی بود، و رمز و علامت اختصار آن را «و» مشخص کردیم.

۲- دوم نسخه‌ای بود که در حاشیه کتاب مبدأ و معاد ملاصدرا در سال ۱۳۱۴ هجری قمری در تهران به چاپ رسیده است، گویانکه کاتب و ناشر کتاب، این رساله را به ملاصدرا نسبت داده‌اند، ولی از نظر صحت، دست کمی از نسخه چاپ شیراز نداشته و در برخی موارد، اصح از آن هم بود، و رمز و علامت اختصار آن را «ط» مشخص کردیم.

۳- سوم نسخه خطی شماره ۳۹۳۹ مجلس شورای اسلامی - شماره یک - است که نسخه خوبی است ولی سقطات فراوانی دارد، و رمز و علامت اختصار آن را «م» مشخص کردیم.

۴- چهارم نسخه خطی شماره ۴۲۵۰ کتابخانه ملی ملک (آستان قدس رضوی) است که تاریخ کتابت آن ۹۰۷ هجری و کاتبش ...

« خودداری کرده و تفصیل آن را به کتب تدوین یافته در این باب احواله می‌نمائیم، و ناگفته نماند که در ترتیب و تنظیم این شرح حال از کتاب روضات الجنان و جئات الجنان درویش حسین کربلایی تبریزی که در قرن دهم هجری قمری تدوین یافته، و نیز برخی از رسائل خود ایشان برگزیده و تلخیص شده است.

بن عبدالله بن خضر سبزواری و در مشهد مقدس کتابت شده و نسخه‌ای بسیار عالی و اصح بود، و چون تهیه میکروفیلم و عکس از آن متعذر بود، پس از تصحیح با سه نسخه، نسخه دست‌نویس را با آن مقابله کرده و موارد اختلاف را در پانویس‌ها متذکر گردید، این نسخه روی هم از سه نسخه چاپی و خطی صحیح‌تر بود، و رمز و علامت اختصار آن را «ل» مشخص کردیم.

در ترجمه این کتاب - همانند ترجمه‌های دیگر خود - ترجمه - مطلقاً - در چهارچوب متن بوده و برای توضیح مطلب، تعلیقاتی از بزرگان این فن، و ندرتاً برخی از فواید که از خرمین خوبان خوشه‌چینی کرده‌ام، در پانویس‌ها آورده‌ام، اگر تعلیقات فراوان و حجیم‌تر از متن شد، خوانندگان بدیده اغماض بنگرند، که مطلب بلند بود و فضای ترجمه از آن کوتاهی می‌کرد، و در واقع این رساله نیاز به شرح داشت، ولی از آنجا که حدّ این کوتاه است، آن درازدستی نبود، حدّ خود را دانسته و پا از گلیم خویش فراتر ننهاد و در این مقام به تعلیق بسنده کرد - اگر چه در تعلیق این رساله گرانقدر هم استقصای تام نشده است - .

در این تصحیح و ترجمه بندها - چه متن و چه ترجمه - شماره‌گذاری مشترک شده که برای خوانندگانی که تمایل به تطبیق و مراجعه داشته باشند آسان باشد، ضمناً این کتاب دارای فهرست تفصیلی مطالب و فهرست آیات - که تنها شامل سوره و آیه است - بوده، و نیز دارای فهرست احادیث و اقوال و اعلام و اشخاص و اصطلاحات می‌باشد، این فهارس مربوط به بخش فارسی - چه ترجمه و چه تعلیق - بوده و خوانندگان بخش عربی می‌توانند از

مقدمه مترجم / هفده

شماره بندهای ترجمه مطلب را بیايند.

اكنون با بيان احوال حضرت مير، اين مقدمه را به پايان رسانيده،
اميد از الطاف الهی و اوليائش - و بويژه صاحب رساله - چنان دارم
كه اين عمل در درگاه ربوبي مقبول افتد و در نظر خوانندگان
مطلوب، بمحمد وآله الطاهرين.



مرکز تحقیق تکوین و علوم اسلامی

هُو

بیان احوال امیر سید علی همدانی ملقب به علی ثانی

ایشان از بزرگان اولیاء و کبار عرفاء اند، که اولیای بعد از ایشان نسبت خرقه خود را به ایشان می‌رسانند، و شرافت و بزرگی او همین بس که بلقب علی ثانی معروف گشته است، و آن لقب چنانکه نوشته‌اند: از القاب معمول و مرسوم که جهت تجلیل و تعظیم و تکریم به اهل فضل و کمال گفته می‌شود نیست، بلکه خصوصیتی دارد که بدان نظر جایز نیست به مشایخ دیگر گفته آید، و شرح کیفیت این لقب و یا لقب مقتدای اعظم برای حاجی محمد خبوشانی (که از عرفای متأخر از ایشان، و همانند ایشان از اقطاب سلسله ذهبیه است) درخور فهم هر مستمع، و حوصله هر شنونده نیست، عندالحاجه مشایخ عظام به رمز و اشاره از آن بیانی فرموده‌اند.

حیدر بدخشی مرید امیر عبدالله برزش آبادی^۱ در کتاب

۱. امیر عبدالله برزش آبادی بعد از شیخ ابواسحق ختلانی جانشین امیر سید علی همدانی، و از اقطاب سلسله ذهبیه است.

مقدمه مترجم / نوزده

منقبة الجواهر، نسبت امیرکبیر سیدعلی همدانی را چنین آورده که: سیدعلی همدانی ابن سید شهاب‌الدین بن سید محمد بن سیدعلی بن سید یوسف بن سید اشرف بن سید محب‌الله بن سید محمد بن سید جعفر بن سید عبدالله بن سید محمد بن سید علی بن سید حسن بن سید حسین بن ^۱ سید جعفر بن ^۲ سید عبیدالله زاهد ابن سید حسین بن الامام الهمام علی زین العابدین بن الامام الهمام الشهید بکر بلاحسین بن علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین علیهم السلام، و مادر ایشان نیز علویه بوده، و از هر دوسو تبار ایشان به اهل بیت علیهم السلام می‌پیوندد.

حضرت میر در سال ۷۱۳ هجری ولادت یافته، و در دوازده سالگی بتوسط خال خود به نام سید علاءالدین که از اولیاء بوده وارد نلوک شده و قرآن را حفظ نمود.

نورالدین جعفر بدخشی که از خلفاء میراست در کتاب خلاصه المناقب آورده که حضرت میر می‌فرمودند: مرا خالی بود ملقب به سید علاءالدین و از اولیاء الله بود، و بواسطه تربیت او در صغر سن مرا قرآن محفوظ گشت، و در امور والد خود التفات نمی‌نمودم، بدان سبب که او حاکم بود در همدان، و ملتفت به سلاطین و اعوان، و خال من یک عالم متقی را محافظت می‌نمود تا من از وی فایده گیرم، چون در سن دوازده رسیدم و در حالت آن استاد متقی

۱. ایشان همان حسین بن جعفر بن ابی علی عبیدالله اهرج است که وارد بلخ شده و در آنجا فرزندان و اعقابی دارد که تعامی از پادشاهان و سادات و نقیاء آن دیاراند، و عبیدالله زاهد را برای آن اهرج می‌گفتند که در یکی از پاهایش نقصی بود. ۲. ایشان از ائمه زیدی بوده، و هواخواهانی دارد که او را حجت می‌نامند.

نظر کردم دیدم که در خلوت خانه می‌رود و در صبح و رواح سر می‌جنباند، از او پرسیدم که این چه حال است؟ جواب داد که ذکر می‌گویم، باز پرسیدم که ذکر گفتن به اینطور سر جنبانیدن احتیاج هست؟ در جواب گفت که آری، این ذکر است که شیخ محمود مزدقانی مرا این چنین تعلیم داده است، پس از استاد التماس نمودم که مرا این ذکر تعلیم ده، اجابت نمود، بعد از سه روزی که در ذکر با او موافقت نمودم، مرا غیبتی به حصول موصول گشت، جمال جهان آرای حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله را دیدم برپام بلندی، چون خواستم به آن مقام بروم فرمود که: ای فرزند تو نتوانی در این مقام آمدن، به نزدیک شیخ محمود مزدقانی برو تا تو را به این مقام بیاورد، چون از غیبت بازآمدم از استاد التماس نمودم که مرا به صحبت شیخ محمود مزدقانی برد، اجابت نمود، و چون به صحبت شریف شیخ مشرف گشتم و روزی چند صحبت داشتم فرمود که یا سید: اگر برای مخدومیت به این خانقاه آمده‌ای، من در خدمت تو از سرقدم سازم که مبادا مریدان در خدمت نقصیر نمایند، و اگر از برای خادم بودن آمده‌ای کفش این غلام سیاه کناس را پیش پای او باید نهاد تا به مقصود برسی که: رسم طلب ترک هستی است، چون جهت خدمت رفته بودم به صورت ادب قیام و اقدام نمودم و خدمت قبول کردم و به حضرت شیخ بیعت کردم و ملازم خانقاه دین پناه می‌بودم، و تا یکسال ذکر می‌گفتم و حضوری نمی‌یافتم، تا روزی به نزدیک شیخ آمدم و التماس نمودم که مرا کناسی فرمایید و کناس را در خلوت من درآورید، تا وی در آنجا به ذکر مشغول گردد، شیخ فرمود: کناس مبرز خانقاه پاک می‌سازد و تو نفس خود

مقدمه مترجم / بیست و یک

را پاک نمی توانی ساختن؟، برو در خلوت و همت بلنددار تا کارت برآید، باز به مدد همت کامله شیخ در خلوت رفتم و به ذکر مشغول شدم، اندک اندک حضور پیدا شدن آغاز کرد، و از بعد آن در حضور مستغرق شدم، چنانکه طاقت شنیدن ذکر نماند، شش سال در خلوت خانه بودم که هرگز بر زبان سخن دنیا نرفت و در دل یاد آن نیامد.

و همچنین فرمودند: هزار و چهارصد ولی را دریافته ام، چهارصد تن از این اولیاء را در یک مجلس در صغر سن دریافته ام، که هر یک بر من حدیثی خواندند، اول حضرت شیخ علاءالدوله سمنانی قدس الله روحه، و آخر خواجه قطب الدین یحیی نیشابوری بر من حدیث خواندند، پس چهارصد حدیث با سعادت فاتحه آن اعزّه، در آن مجمع الاکابر به من رسید.

و همچنین میفرمودند: سی و چهار ولی مرشد از اکابر اولیاء قدس الله تعالی اسرارهم مرا به ارشاد طالبان اجابت فرمودند، ولی با وجود اجازت ملتفت این امر خطیر نمی شدم^۱ تا به خدمت

مرکز تحقیق و پژوهش علوم اسلامی

۱. اسامی سامی آن سی و چهارتن ولی به جهت تبیین و تیرک نقل می گردد: ۱. شیخ محمود مزدقانی (الف) - ۲. اخی علی دوستی (ب) - ۳. اخی محمد حافظ - ۴. اخی محسن ترک - ۵. اخی حسین - ۶. شیخ محمد اسفراینی - ۷. شیخ جبرئیل کردی - ۸. شیخ خالد لریستانی - ۹. شیخ ابوبکر طوسی - ۱۰. شیخ نظم الدین یحیی غوری - ۱۱. شیخ شرف الدین درگزینی - ۱۲. شیخ اثیر الدین ورکانی - ۱۳. شیخ نجم الدین همدانی - ۱۴. شیخ محی الدین لتکانی - ۱۵. شیخ محمد ادکانی (ج) - ۱۶. شیخ محمد مرشدی - ۱۷. شیخ عبدالله مطری - ۱۸. شیخ علی مصری - ۱۹. شیخ مراد اکری دوری - ۲۰. شیخ عمر برکانی - ۲۱. شیخ عبدالله سفالی - ۲۲. شیخ ابوبکر ابوحریره - ۲۳. شیخ بهاء الدین قمکندی - ۲۴. شیخ عزالدین خطائی - ۲۵. شیخ برهان الدین غرجی - ۲۶. شیخ شرف الدین منیری - ۲۷. شیخ رضی الدین آوجی - ۲۸. شیخ سعید حبشی - ۲۹. شیخ زین الدین محمد مغربی - ۳۰. شیخ عوض علاف - ۳۱. شیخ

بیست و دو / اسرار النقطه

بزرگی رسیدم، فرزند خود را با مقراضی به نزدیک من آورد، و التماس نمود که این فرزند را به مریدی قبول باید فرمود، در اجابت این معنی درنگی رفت، بدان سبب که من به اسفار اشتغال داشتم، و چون مرید قبول کرده می شد ساکن بایستی شد و به ارشاد مشغول گردید، آن بزرگ در غضب شد و فرمود، آیا از راهزنان طریق شده ای؟ پس عذر خواستم و قبول کردم، آن بزرگ فرمود: که یا سید: زنهار که سئوال توبه طریقت قبول کنی، خواه مقیم باشی و خواه مسافر، و من تاکنون آن وصیت را نگاه داشته ام و ان شاء الله نگاه خواهم داشت.

« ابوالقاسم تحطوی - ۳۲، شیخ عبدالرحمن مجذوب طوسی - ۳۳، شیخ محمد بن محمود مجذوب طوسی - ۳۴، شیخ حسین بن مسلم.

(الف) که حضرت سید نسبت خرقه با ایشان درست می دارد، و بعد از ایشان از ارکان سلسله ذهبیه کبرویه است.

(ب) ایشان از مشایخ حضرت شیخ علاءالدوله سمنائی است که در زمان حیات ایشان رحلت نموده، و اگر شرح حال هر یک گفته آید سخن به درازا کشد.

(ج) حضرت سید نسبت خرقه خود را به هر یک از این بزرگان تا امیرالمؤمنین علیه السلام می رساند، زیرا از هر یک استفاده نموده است، ولی در رساله مستقلی بیان نسبت خرقه خود را چنین بیان می دارد که: این ضعیف را بعضی از آثار و ثمرات در صحبت شیخ خود شیخی و سیدی و سندی قدوة الواصلین وحجة العارفین، سلطان المحققین، برهان الموحدین، سرائر فی الارضیین ابوالمعالی شرف الحق والدین محمود بن عبداللّه مزدقانی، افاض الله علی روحه الکریم سجال الرحمة والغفران مشاهدت کرده است، و اخذ طریقت از آن حضرت کرده، و او از صحبت شیخ عارف عالم کامل، قطب السالکین، رکن الحق والدین، ابوالمکارم احمد بن محمد بن الیاس بانکی، المعروف بعلاءالدولة السمنائی، و او از شیخ نورالحق والدین عبدالرحمن اسفراینی... و او از حسن بصری، و او از امام ابرار و سید اخیار و حبیب جبار امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام، و او از حضرت سید المرسلین رسول رب العالمین محمد المصطفی علیه الصلوة والسلام، والحمد لله وحده، والسلام علی من اتبع الهدی، و مخفی نماند که شیخ محمد ادکانی از اصحاب شیخ علاءالدوله سمنائی است که در سال ۷۷۸ در هشتادسالگی وفات، و در حصاری از اعمال اسفراین مدفون شد.

مقدمه مترجم / بیست و سه

مخفی نماند که حضرت سید به اشاره‌ای پنهانی که از جانب شیخش حضرت شیخ محمود مزدقانی صادر شده بود به سفر در اقطار عالم پرداخت، و این گویا هنگامی بوده که از خدمت اخی علی دوستی^۱ پس از رحلتش باز به صحبت شیخ محمود مزدقانی آمده، و این سفر نتیجه واقعه‌ای بوده که حضرت اخی علی دوستی دیده بود که فرمود: دیگهای بسیار دیدم که در جوش است و تو از هر دیگری کفگیری بر میداری، گفتم چگونه باشد؟ گفت: مبارک است، چه صورت استفاضه است از اولیاء، پس حضرت شیخ مرا به سفر اشارت فرمود، تا از آن دیگها کفگیرها بردارم و طلاب با وفاق را که در اطراف دنیا باشند ارشاد نمایم.

بنابراین سفر بسیار نموده و سه نوبت معموره جهان را سیر فرموده، و در پایان در حدود ختلان و بدخشان رحل اقامت انداخته است و خلفای نامداری در این دیار در پرتو ارشاد او تربیت یافته‌اند، مانند: سید زین العابدین نیشابوری و سید محمد طالقانی، و شیخ قوام‌الدین بدخشی، و شیخ شمس‌الدین ختلانی، و شیخ محمد شامی، و خواجه عبدالله بن شیخ رکن‌الدین شیرازی، و بابا کاکاء شیرازی، و بهرامشاه خونسی، و شیخ محمد خلوی، و مولانا نورالدین جعفر دستابازاری بدخشی، و خواجه اسحق علیشاهی ختلانی (جانشین ایشان و قطب سلسله ذهبیه کبرویه) قدس الله اسرارهم، و دیگر بزرگان بوده‌اند که نامهایشان مذکور نیست، و نورالدین بدخشی به

۱. در تمام تذکرها این کلمه (دوستی) که منسوب به دوست است ثبت شده است، در حالی که در نسخه کتاب العروة که دست‌نویس خود شیخ علاءالدوله است (دوستی) که منسوب به طایفه‌ای در سمنان به نام عبدوس یادوس است ضبط شده است.

بیست و چهار / اسرار النقطه

خدمت ایشان مشرف شده، و بعضی از احوال ایشان را جمع ساخته و خلاصه المناقبش نام نهاده است.

صاحب کتاب روضات الجنان و جنات الجنان حافظ حسین کربلایی تبریزی که با چهار واسطه از مریدان حضرت سید است، با این القاب ایشان را یاد می نماید: عروۃ وثقی، شاهباز بلند پرواز آشیان عنقا، مرتضی ممالک الاسلام، مقتدا طوایف الانام، المرشد للطالبین فی الطريق السبحانی، الموصول للمتوجهین الی الجمال الرحمانی، العارف المعروف بالسید علی الهمدانی، خصمه الله اللطیف باللطف الصمدانی، و رزقنا الاستنارة الدائمة من نوره الحقانی؛ و سند اتصال ایشان را همان گونه که در کرسی نامه سلسله ذهبیه معروفیه ثبت است تا معروف کرخی، و از آنجا تا حضرت رسول صلی الله علیه و آله می رساند، بدین قرار که: ایشان خرقه از دست شرف الدین حضرت شیخ محمود مزدقانی، و ایشان از دست سلطان المشایخ و المحققین برهان الاولیاء و العارفین، عارف الصمدانی احمد بن محمد بن احمد، المعروف به علاء الدولة السمنانی، و ایشان از دست ملک المشایخ فی الاقاق، مرشد الطالبین بالاستحقاق، العارف الصمدانی الشیخ نور الملة والدين عبدالرحمن الکسرقی الاسفرائینی الخراسانی، و ایشان از دست سلطان الذاکرین، برهان المحققین حجة الله على العالمین، آینه جمال رحمانی، شیخ جمال الدین احمد جوزقانی، و ایشان از دست سلطان الاولیاء، برهان الاصفیاء قدوة العرفاء شیخ رضی الدین علی لاء، و ایشان از دست شیخ شیوخ دنیا، مظهر کلمة الله العلیا، مطلع انوار الکرامات، منبع آثار الالهامات، سلطان اعظم

مقدمه مترجم / بیست و پنج

الاولیا، برهان اعلیٰ الکبراء، الشیخ المرشد الهادی، مجدالدین شرف البغدادی، و ایشان از دست سلطان المشایخ فی الاقاق، و ارث مناصب الاولیاء بالاستحقاق، برهان المحققین فی الزمان، مؤئل ارباب العلم والعرفان، حجة الله علی عباده، رحمة الله الفائضة فی بلاده، شیخ شیوخ الدنیا، نجم الدین احمد الکبری، و ایشان از دست المرشد والهادی الموحّد، ناظر انوار التقدّیسی، شیخ عمار یاسر بدلیسی، و ایشان از دست شیخ الاسلام الاعظم، هادی طوائف الامم، مرکز دایره فتوت و مردی، شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب عبدالقاهر السهروردی، و ایشان از دست شیخ العالم العامل الکامل المکمل، الملقب بین الاولیاء بالجنید الثانی، جامع علوم قالی و مراتب حالی، حضرت شیخ احمد غزالی، و ایشان از دست شیخ المشایخ والطود الشامخ والعلم الراسخ، ناظر انوار القدوسی، الشیخ ابی بکر بن عبد الله النساج الطوسی، و ایشان از دست شیخ المشایخ مؤئل ارباب العلم والعرفان، المتوطن فی قباب سبحات السبحانی، الشیخ ابی القاسم الکرکانی، و ایشان از دست سلطان المشایخ العظام قطب الایام مرشد الانام، الشیخ ابی عثمان سعیدالمغربی بن سلام، و ایشان از دست ینبوع الكشف و منبع الالهام اکمل هداة الانام، المعرض عن الدنیا و بالآخرة راغب، الشیخ ابی علی الکاتب، و ایشان از دست بار یافته بدرگاه باری، شیخ علی رودباری، و ایشان از دست سید الطائفة، و امام طبقة المتصوفة، سلطان مشایخ العظام، قطب الایام و مرشد الانام قدوة اولی النفوس المقدسة الطاهرة، اسوة ذوی القلوب المتألّهة الباهرة، الشیخ المرشد الهادی، ابی القاسم جنید البغدادی، و ایشان از دست سلطان اعظام الاولیاء

بیست و شش / اسرار النقطه

بیمن الارشاد، برهان اماجد الاصفیاء بحسن الافاضة والاسعاد، آن سریع طریق حق نه بطیء، سرّی بن المغلس السقطی، و ایشان از دست آن بر ارباب استکبار و اخی، و در زمرة ابرار سخی، شیخ معروف کرخی، و ایشان از دست امام الانام و مقتدی الهمام، الامام الثامن، والهمام الضامن، صاحب الصبر والتسلیم والرضا، الامام ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه الطاهرین صلوات الله الملك الاعلی خرقه^۱ پوشیده است^۲.

۱. راجع به موضوع خرقه ناگفته نماند که همانگونه که سیدالعرفاء السید حیدرالاملی در کتاب المحیط الاعظم خود گوید: این خرقه که در میان خاص و عام از مرحدین معروف می باشد عبارت است از سر ولایت و راز توحید، که از خداوند تعالی بواسطه جبرئیل به حضرت آدم و غیر آدم، و سپس از او به فرزندش شیث به اشاره معنوی و نسبت معنوی، و سپس به حضرت نوح در طول سلسله انبیاء و اولیاء تا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف رسیده و بدو پایان پذیرفته است، و بدین سبب او خاتم اولیاء است، نه آنچه که بی خبران حکایت می نمایند که خرقه و دلخ دوخته از پشم و یا پنبه و امثال اینهاست، چون همگی می دانند که لباس و خرقه ظاهری تأثیری در بدست آوردن کمالات انسانی که وابستگی به ارشاد و هدایت از انبیاء و اولیاء و بزرگان از مشایخ و کاملان دارد، ندارد، ولی در بیان این اصطلاح از طرف این هادیان اشاره ای لطیف و کنایه ای شریف است به در برگردن خرقه معنوی از دست این بزرگان، به صورت انصاف و خوگرفتن به صفات و اخلاق آنان، و پیروی از قواعد سلوک ایشان که خداوند می فرماید: یگر اگر خدا را دوست می دارید مرا پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد ۳۱ آل عمران. ۲. صاحب کتاب روضات الجنان گوید: معروف با داود طائی نیز صحبت داشته و از او نیز بهره مند شده است، اما بعد از حضرت میر همچنان که در کرسی نامه سلسله ذهبیه کبرویه معروفیه که به واسطه انتسابش به حضرت میر همدانیه هم نامیده شده، اقطابی عظیم الشأن براریکه ولایت و ارشاد تکیه زده اند، که ما برای تنمیم فایده اسامی مبارکه ایشان را ذکر می نمائیم: بعد از ایشان مرشد الانفس و الافاق، قطب الاولیاء بالاستحقاق المقرب الی حضرة الخلاق، رکن الطریقه بالحقیقه خواجه اسحق ختلاتی، و بعد از ایشان قطب الاقطاب الهدایة والولایة، الواصل الی الکلمات الی اقصی الغایة، اعلم العلماء العالمین، و افضل الفضلاء الفاضلین، مکمل علوم الاولین والاخرین، مقوی دین سید المرسلین، سلطان ارباب الکشف واصحاب الالهام،

مقدمه مترجم / بیست و هفت

باری حضرت میر می فرمودند: بسی ابتلا و خطر در سفر و حضر به ما رسید، بعضی از آن به سبب فقهاء و علماء، و بعضی بواسطه ملوک و امراء، فاما آنها اگر چه به صورت بلا و ابتلا می نمود؛ به معنی محض خیر و عطا بود، خود گوید:

دلی را کز غم عشقش سرموئی خبر باشد

ز تشریف بلای دوست بروی صدا اثر باشد

هر آن کز غمزه مستش چو زلف او بریشان شد

ز نام و ننگ و کفر و دین همانابی خبر باشد

گدائی را که با سلطان بی همتا بود سودا

دلش پیوسته ریش و عیش تلخ و دیده تر باشد

حج الامیر سید عبداللّه برزش آبادی، (الف) و بعد از ایشان شیخ رشیدالدین محمد بیدآوازی، و بعد شیخ شاه علی اسفراینی، و بعد شیخ حاجی محمد خوشائی ملقب به مقتدای اعظم، و بعد شیخ غلامعلی نیشابوری، و بعد شیخ تاج الدین حسین نیادکانی، و بعد شیخ درویش محمد کارندهی (پیرپاره دوز) و بعد شیخ حاتم زرآوندی، و بعد شیخ محمد علی مؤذن خراسانی، و بعد شیخ نجیب الدین رضای تبریزی، و بعد شیخ علی بنقی اصطهباناتی، و بعد سید قطب الدین نیریزی (ب)، و بعد آقا محمد هاشم درویش شیرازی، و بعد آقا میرزا عبدالنبی شیرازی، و بعد آقا میرزا بابای شیرازی، و بعد آقا میرزا جلال الدین محمد مجدالاشراف شیرازی، و بعد آقا میرزا احمد عبدالحی مرتضوی وحیدالاولیاء، و بعد حضرت ابوالفتوح حاج میرزا محمد علی حب حیدر قدس الله ارواحهم و اسرارهم است، و در این زمان جناب آقای دکتر حاج عبدالحمید گنجویان ادام الله ایام افاضاته الولویه سلسله دار این سلسله هستند.

(الف) تا اینجا چه متن و چه حاشیه با همین القاب از کتاب روضات الجنان نقل گردید، و بقیه از کرسی نامه سلسله ذهبیه استفاده شد.

(ب) حقیر شرح حال مفصلی از ابن عارف نامدار، و ابن مشعلدار عرفان در زمان حضیض صفویه با تحقیق در تألیفات ایشان با ترجمه رساله روحیه این نابغه علم و عرفان نگاشته‌ام که بحمدالله بحلیه طبع آراسته گردیده است.

بیست و هشت / اسرار النقطه

علی گوهر کسی سازد که او از سر قدم سازد

کی افتد گوهر معنی ترا اگر قدر سر باشد
بهر حال اوقات عمر شریف را در ریاضت و مجاهده و سیر و
سفر و قطع منازل بسر برده، و در پایان در حدود ختلان و
بدخشان رحل اقامت انداختند، تا در ماه ذیقعد سال ۷۸۶ از
ولایت نهری به نیت سفر حجاز بیرون آمده، چون در حدود ملک
خضر شاه رسیدند، در ماه ذی الحجه با درویشان نیت صمت و
عزالت اختیار می نمایند، در همان روز بعد از نماز پیشین حضرت
میر را ملامتی روی می نماید، و تا پنج روز کشیده، و در این پنج
روز هیچ چیز از طعام دنیا تناول نمی فرماید، مگر در روز آخر که
چند کرت آب می خورند، و چون شب چهارشنبه ششم ماه
ذی الحجه می شود، وقت نماز خفتن اصحاب را طلب می فرمایند و
نصیحت فرموده و وصیت می نمایند که: همیشه با حق باشید در
خلاء و ملاء، و در سراء و ضراء، و بر ملازمت اوراد و اوقات ثابت
قدم باشید، و خاطر با ما دارید و ما را بحل کنید، اگر این نصیحت
قبول کنید به سعادت دنیا و آخرت برسید، و اگر بر غیر این عمل
نمائید شما دانید، و بعد از آن فرمود که: بروید خیر باد شما را، نماز
بگذارید، پس اصحاب بیرون شدند و به وظیفه عبادت مشغول
بودند، و شنوده می آمد که بر زبان مبارکش این اذکار جاری بود که:
یا الله یا حبیب^۱ تا نیم شب، و بعد به حکم الهی از مضیق عالم
فانی به فضای سرای باقی رحلت نمودند، و سن مبارک در آن حال
هفتاد و سه سال بوده است.

۱. که به حروف ابجد ۱۱۰ به نام علی علیه السلام است.

مقدمه مترجم / بیست و نه

إِنَّ يَوْمَ الْفِرَاقِ أَخْرَقَ قَلْبِي أَخْرَقَ اللَّهُ قَلْبَ يَوْمِ فِرَاقِ
لَوْ وَجَدْنَا إِلَى الْفِرَاقِ سَبِيلًا لَأَذَقْنَا الْفِرَاقَ طَعْمَ فِرَاقِ

تاریخ وفات ایشان این رباعی است:

رهبر عارفان شه مردان کزدمش باغ معرفت بشکفت
عقل تاریخ سال رحلت او (سید ماعلی ثانی) گفت
وایضاً:

چو شد از گاه احمد خاتم دین ز هجرت هفتصد و ست و ثمانین
برفت از عالم فانی به باقی امیر هر دو عالم آل یاسین
صاحب تاریخ اعظمی گوید: در وقت آخرین بسم الله الرحمن
الرحیم خواند، چنانچه تاریخ وفات آن عالی درجات از اعداد
بسم الله الرحمن الرحیم برآوردند.

بعد از شش ماه تابوت منور را که هنوز بوی مشک و کافور از آن
منتشر بود به ختلان آورده و در خانقاه مبارک دفن نمودند.

مخفی نماند که مدت ارشاد حضرت سید از سال ۷۶۱ که سال
رحلت شیخ محمود مزدقانی قدس سره است تا پایان سال ۷۸۶ که
بیست و پنج سال می شود ادامه داشت، و صاحب کتاب خزینة
الاصفیاء وفات ایشان (شیخ محمود مزدقانی) را در سال ۷۶۶ نوشته
است.

و اما تصنیفات ایشان که از باطن منور و قلم کیمیا اثرش در این
جهان منتشر است عبارتند از:

۱. ذخیره الملوک - ۲. مشارب الاذواق - ۳. سیر الطالبین - ۴. حل
مشکل - ۵. فتوتیه - ۶. آداب الطالبین - ۷. همدانیه - ۸. عقلیه -
۹. انسان کامل که به نام روح اعظم معروف است - ۱۰. ذکریه -

۱۱. مرآت الطالبین - ۱۲. واردات غیبی و لطایف قدسی - ۱۳. رساله در وجود مطلق - ۱۴. رساله ده قاعده - ۱۵. عقبات - ۱۶. درویشیه - ۱۷. چهل مقام - ۱۸. رساله ای در معرفت - ۱۹. شرح اسماء الله - ۲۰. شرح فصوص الحکم - ۲۱. اخبار المهدی - ۲۲. مودة القربی که در تلویذ بیع المودة قندوزی و عربی است، در ترکیه چاپ شده است - ۲۳. اسرار النقطه^۱ - ۲۴. رساله مشیت - ۲۵. رساله منامیه - ۲۶. رساله قدوسی - ۲۷. رساله اورادیه در بیان سفر سالک به سوی حق - ۲۸. مکتوبات^۲

مولانا آقا محمد هاشم شیرازی در کرسی نامه سلسله علیه ذهبیه درباره حضرت میر می فرماید:

مظهر انوار حق سید علی به درهمدان داشت موطن آن ولی
صاحب اوراد فتحیه است او عه کرم معموره رادیده است او
صاحب فضل و علوم و معرفت بود خورشیدی نظام الدین صفت^۳
جعفر بدخشی درباره اوراد فتحیه گوید: کیفیت اوراد اوقات
سلسله کامله المحقق الصمدانی علی الشانی، الامیر سید علی
همدانی قدس سره العزیز آن است که چون سپیده صبح بدمد دو
رکعت نماز سنت بجا آورد، چون سلام دهد این تسبیح را صد دفعه
بخواند: سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ أَشْتَغِرُ اللَّهَ، چه از آن حضرت
منقول است که در منشآت خود آورده: در آنوقت که به سرانندیب به
زیارت مقام حضرت آدم رفتم، چون نزدیک قدمگاه رسیدم در

۱. همین رساله القدسیه فی اسرار النقطه الحسیه است که در برابر خواننده است.
۲. و اکثر این رسائل به حلیه طبع آراسته گردیده است. ۳. نظام الدین کنایه است
از لقب شیخ محمود مزدقانی قدس سره که مرشد حضرت میر بوده است.

مقدمه مترجم / سی و یک

سحرگاه واقعه‌ای عظیم دیده شد که جمعی از مشایخ کبار به دیدن این درویش آمدند، یکی از آن جمله شیخ نجم‌الدین کبری قدس سره بود، در آن حالت از شیخ سؤال کردم که از اذکار کدام فاضل‌تر است؟

فرمود: آن عظمتی که در خواندن این تسبیح یافتم در هیچکدام نیافتم.

پس این اوراد فتحیه از برکات یک‌هزار و چهارصد ولی است که هر کس با حضور ملازمت این ذکر نماید، از ولایت هزار و چهارصد ولی نصیب یابد.

مرحوم اقبال لاهوری (شاعر شهیر پاکستان) در جاویدان نامه معتقد است که: به هدایت مولانا جلال‌الدین رومی به سیر افلاک پرداخته، و سپس در آن سوی افلاک به فردوس اعلی راه یافته و به زیارت امیر سیدعلی همدانی فائض گردیده است، لذا گوید:

از تب یاران تپیدم در بهشت کهنه غمها را خریدم در بهشت
تا در آن گلشن حیدرانی دردمند از کنار حوض کوثر شد بلند
نغمه‌ای می‌خواند آن مست مدام در حضور سید والامقام
یعنی مولانا در حضور امیر سیدعلی همدانی. و سپس گوید:

سیدالسادات سالار عجم دست او معمار تقدیرامم
تا غزالی درس الله هو گرفت ذکر و فکر از دودمان او گرفت
مرشد آن کشور مینو نظیر میر و درویش و سلاطین را مشیر
خِطه^۱ را آن شاه دریا آستین داد علم و صنعت و تهذیب و دین
آفرید آن مرد ایران صغیر با هنرهای غریب و دلپذیر

۱. مراد خطه کشمیر است.

یک نگاه او گشاید صد گره خیز و تیرش را بدل راهی بده
 شیخ محمود دهدار در رساله دُزالتیم خود در این مقام و در
 تعریف از رساله اسرار النقطه حضرت میر چنین می گوید: اما علم
 نقطه علمی است شریف و نقطه اشاره به حیثیت مطلقه است و
 رساله اسرار النقطه میر سید علی همدانی قدس سره، مشهور است، و
 نقطه که در کلام سعادت فرجام حضرت امیر المؤمنین است که
 فرمود: العلم نقطه کثرها الجاهلون^۱، اشاره است به حقیقت
 الحقایق که تعین اول است.

شیخ رجب بُرسی در کتاب مشارق الانوار درباره نقطه مطلبی
 شیرین دارد که مادر مقدمه این کتاب آن را به ترجمه برای
 خوانندگان گرامی نقل می کنیم، و پس از آن نظر ملا عبدالصمد
 همدانی صاحب کتاب ارزشمند بحر المعارف را که از عرفای بزرگ
 عصر قاجاریه است - باز هم به ترجمه - نقل می کنیم که این مقدمه
 خالی از این نکات نغز نباشند، گو اینکه مؤلف کبیر - حضرت میر -
 صاحب این رساله قدسیه استقصای تام در موضوع نقطه و شئونات و
 حرکات و تجلیات آن کرده و به حق چیزی را فرو گذار نکرده است.
 بُرسی گوید: پایان حروف نقطه است، پس تمامی اشیاء به نقطه
 پایان می پذیرند و دلالت بر آن دارند، و نقطه خود دلالت بر ذات
 احدی دارد، این نقطه عبارت است از فیض نخستین که از حضرت
 ذی الجلال صادر گردیده و در پهنه عظمت و جلال الوهی به نام
 عقل فعال نامیده شده است که همان حقیقت محمدیه می باشد؛
 بنابراین نقطه، عبارت است از نور الانوار و سرالاسرار، چنانکه اهل

مقدمه مترجم / سی و سه

فلسفه گویند: نقطه عبارت از اصل است و جسم حجاب اصل است و صورت، حجاب جسم می باشد، ولی حجاب غیر جسد ناسوتی است، دلیل آن بیان الهی است که: الله نور السموات والارض، یعنی: خدا نور آسمانها و زمین است (۳۵- نور).

«الله» اسم ذات است و نور از صفات ذات، و حضرت محمدیه صفت «الله» و برگزیده او، یعنی در عالم نور صفت اوست و در عالم ظهور برگزیده و صفوة وی است؛ و نقطه در نزد عارفان بالله عبارت است از نزول و فرود آمدن وجود مطلق از باطن به ظاهر و از آغاز به انجام، یعنی ظهور هویتی است که آن هویت عبارت است از مبدأ وجودی که نه عبارت می پذیرد و نه اشارت.

دم مزن کاندرا عبارت نایدت او مگو کاندرا اشارت نایدت
نی اشارت می پذیرد نی بیان نی کسی زو نام دیده نی نشان
عارف همدانی و شهید درگاه حسینی در کتابش گوید: نقطه عبارت است از تنزل حق تعالی و ظهورش به صورت خلق، مانند تنزل «الف» و ظهورش به صورت حروف، یعنی تعین حق مطلق - که معبود است - به صورت خلق مقید - که همان عابد است - جز به واسطه نقطه تعینی وجودی اضافی که به نام امکان و حدوث است صورت نمی بندد، یعنی نقطه ای که تحت وجود باین اولی امکانی بوده و گاهی به نام عقل اول و گاه دیگر به نام روح اعظم نامیده می شود و بدان عابد - که همان بنده است - از معبود - که پروردگار است - امتیاز و جدایی می یابد.

همین طور حروف، برای اینکه تعین «الف» تنها - که همانند ذات است - به صورت «بای» مقید جز به سبب نقطه تعینی تحت

می و چهار / اسرار النقطه

«باء» - که بدان از «الف» جدا می گردد - نیست، برای اینکه اگر «الف» از مرتبه اطلاقش به مرتبه تقیدش در صورت «بایی» - که اولین مرتبه اش در عالم کثرت است - فرود آید، امتیازش جز به واسطه نقطه «بایی» - که بدان از غیر خودش از حروف دیگر امتیاز می یابد - امکان پذیر نیست.

همین طور حق تعالی، چون از مرتبه ذات و مقام اطلاق و صورت احدیتش فرود آمد، امتیاز این صورت های مقید از او، جز به واسطه نقطه قیدی امکانی که تحت تعین اویند و بدان از دیگر موجودات امتیاز می یابد، امکان پذیر نیست؛ نخستین صورت از این صور مقید، گاهی به نام عقل و گاه دیگر به نام روح و دیگر گاه به نام نور... تا نهایت موجودات، نامیده می شود، همچنان که اولین صورت مقید حروفی گاهی به نام «باء» و گاه دیگر به نام «جیم» و دیگر گاه به نام «دال»... تا پایان حروف نامیده می شود.

و به واسطه عظمت و ارجمندی صورت مقید نخستین که در مراتب حروف، برابر با «باء» است، از پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شده که: *ظهر الموجودات من باء بسم الله الرحمن الرحيم*، یعنی: موجودات از «باء» بسم الله الرحمن الرحيم پدید آمده اند، و از آن جهت که تقید و تمیز آنها به واسطه نقطه «باء» تمیزی - یعنی امکانی حدوثی - می باشد، از علی علیه السلام وارد شده که: *انا النقطة تحت الباء*، یعنی: من همان نقطه زیر «باء» هستم؛ و از کاملان از اولیا نقل شده که فرموده اند: *بالباء ظهر الوجود و بالنقطة تميز العابد عن المعبود*، یعنی: به واسطه «باء» وجود پدیدار گشت و به سبب نقطه، عابد از معبود امتیاز پیدا کرد.

مقدمه مترجم / سی و پنج

پس در آگاهی از اسرار نقطه و آنچه از نفس و هیولی و طبیعت و جسم کلی و افلاک و عناصر و موالید که از آن صادر می‌گردد بکوش، برای اینکه هر کس در آگاهی بر نقطه وجودی و آنچه در تحت آن است بکوشد، او کسی است که بر تمامی وجود، و آنچه را که وجود - از اسرار و حقایق و کتابهای آسمانی - فرا گرفته است آگاهی یافته است؛ و به واسطه آگاهی پیغمبر ما صلی الله علیه و آله از نقطه وجودی بود که در شب معراج فرموده: **عُلِّمْتُ علوم الاولین والآخرین**، یعنی: دانش‌های پیشینیان و پسینیان به من آموخته شد^۱؛ و فرمود: **اللهم ارنا الاشياء كما هي**، یعنی: پروردگارا! موجودات را آن‌گونه که هستند به من بنما^۲؛ و به واسطه آگاهی علی علیه السلام بود که فرمود: **انا النقطة تحت الباء**، و فرمود: سلونی عما تحت العرش، یعنی: از من از آنچه پائین‌تر از عرش الهی - تا بی نهایت - است بپرسید، و این نقطه در نزد عرفا به نام «عُبادان» نامیده شده که فرموده‌اند: **لیس وراء عبادان قرية**، یعنی: آن سوی «عبادان» دهکده دیگری نیست.

این نقطه همان نقطه‌ای است که دایره وجود بر آن گردش می‌کند، مانند نقطه مرکزی دایره که تمام خطوط محیط دایره بدان نقطه مرکزی منتهی می‌گردد، برای اینکه - به اتفاق اهل نظر و کشف - وجود، دوری و گردش است، یعنی به واسطه تقابل و نقطه متقابل که نقطه مبدئی و منتهایی و آغاز و انجام‌اند، مانند بیان الهی که: **کما بدأکم تعدون**، یعنی: همچنانکه نخست آفریدتان، باز خواهید گشت (۲۹ - اعراف) و فرمود: **هو الاول والاخر والظاهر والباطن**،

۱. یعنی از ازل تا ابد را دانستم. ۲. یعنی حقایقشان را.

یعنی: اوست که هم اول و آخر و هم ظاهر و باطن (آغاز و انجام و پیدا و پنهان) می باشد (۳ - حدید) این اسماء به این دو اعتبار، اسماء حق تعالی هستند و ازل و ابد هم اشاره به این دو اسم است و همین طور: قاب قوسین و اوآدنی.

از این نقطه گاهی تعبیر به نقطه نبوت و نقطه ولایت می شود که هر دو - از جهت اطلاق - مخصوص پیغمبر و علی علیهما السلام می باشد، برای اینکه نبوت مطلقه و ولایت مطلقه اختصاص به آن دو وجود مقدس دارد، زیرا فرموده: کنت نبیاً و آدم بین الماء والطین، یعنی: من پیغمبر بودم در حالی که هنوز آدم میان آب و گِل بود، و علی علیه السلام فرموده: کنت ولیاً و آدم بین الماء والطین، یعنی: من هم - در حالی که آدم هنوز میان آب و گِل بود - ولی بودم.

از جابر انصاری - رحمه الله - روایت شده که گفت: در جنگ جَمَل در رکاب علی علیه السلام بودم، هیچ گروهی را در حال هزیمت و فرار ندیدم جز آنکه می گفتند: ما را علی (ع) منهزم کرده، و هیچ مجروحی نبود جز آنکه می گفت: مرا علی (ع) مجروح ساخته، و هیچ کشته ای نبود جز آنکه گفته بود: علی (ع) مرا کشته، من در میمنه لشکر بودم، صدای علی (ع) را می شنیدم و در میسره هم که بودم صدای او را می شنیدم جابر گوید: برطلحه - در حالی که داشت جان می داد - گذر کردم و تیری در سینه اش نشسته بود، گفتم: ترا که تیر زد؟ گفت: علی بن ابی طالب، گفتم: ای حزب بلفیسی وای یاور ابلیسی! علی (ع) کی تیر می اندازد؟ در دستش جز شمشیر نمی باشد، گفت: ای جابر! نمی بینی گاهی بر آسمان می پرد و گاهی به زمین فرود می آید و دیگرگاه از مشرق

مقدمه مترجم / سی و هفت

می آید و گاه دیگر از مغرب؟ خاوران و باختران در حضورش یکسان است (جابر گوید:) به هیچ سواری گذر نکردم جز آنکه او سرنگونش کرده بود و هیچ کشته بر زمین افکنده ای نبود جز آنکه او زده و کشته و بر رویش انداخته بود، و می فرمود: مُتْ یا عدو الله!، یعنی: بمیر ای دشمن خدا! و او میمرد و هیچکس از دست او رهایی نداشت^۱.

در پایان از اشعار و کلمات پرانوار ایشان چندی انتخاب، و سخن را در این باب به پایان می رسانم.

رباعی

گر حب علی، و آل بتولت نبود امید شفاعت رسولت نبود
گر طاعت حق جمله بجا آری تو بی مهر علی هیچ قبولت نبود

۱. صاحب کتاب بحر المعارف گوید: از اسرار امیرالمؤمنین علیه السلام و فضایل شگفت انگیز و معجزات حیره کننده اش اینها عجیب نیست، گویی من به چشم خود در حال مشاهده ام که برخی از معاندان چون این اسرار را می شنوند انکار می ورزند و گویی از چشم در حال انفجارند، این به واسطه ظلمتی است که در دل، و تاریکی و سیاهی ای است که در نهاد دارند و توان مطالعه و شنیدن این اخبار را ندارند؛ یعنی اگر به سر نقطه «باء» بودن علی علیه السلام و حقیقت نقطوی وی که با حقیقت محمدیه اتحاد دارد پی می بردند، انکار نمی ورزیدند. سید العشاق و المتألهین حضرت سید قطب الدین نیریزی قدس الله سره القدوسی در قصیده مفصل فصل الخطاب خویش که همتایی ندارد فرموده:

فَنورِ رسولِ الله قَبْلَ ظهوره	حَقِيقَةُ ذاتِ الحضرة العلویة
و نورهما بالذاتِ قد کان واحداً	و شمسُ الهدی من غرفتین تجلّت
سلامٌ مِنَ الله العظیمِ علیهما	و ألهما الاطهار فی کل نشأة

یعنی: نور حضرت رسول (ص) پیش از ظهور، همان ذات و حقیقت حضرت علی علیه السلام بود، و نور آن دو بزرگوار ذاتاً یک نور است، مانند خورشید روشنی بخش که از دو پنجره بتابد. و با این بیان شبهه سید مرتضی - رحمه الله - که حضور حضرت را هنگام سوال و جواب نکیرین انکار ورزیده بود، روشن می گردد.

پرسید عزیزی که علی اهل کجائی؟ گفتم به ولایات علی از همدانم
نه زان همدانم که ندانند علی را بل زان همدانم که علی را همه دانم
می فرمودند: خازنان قضا چون سفره عطا باز کردند، لایق هر
واردی نواله ای از آن ساز کردند، خرقانی را از آن خوان دردی رسید
که بقای آن با بقای خداست، همدانی گنجی یافت که از افهام و
عقول مبراست، ظهور سطوت جلال جمال، حاجب کمال خرقانی
شد، و بروز لطایف جمال جلال، جابر کسر همدانی گشت.
و ایضاً می فرمودند: علی همدانی نه تنها در زمین درویش است،
بلکه هر که درویش است در زمین درویش و در آسمان نیز
درویش است، بلکه میرا از همه چیز درویش است.

و در رساله واردات در مناجات گفته: ای مرحم جراحات هر
دلریشی، و ای مونس راحت هر درویشی، ای کرمت دستگیر هر
بیچاره ای و ای رحمتت پای مزد هر آواره ای، و ای عواطف غیرت
بصائر قدسیان را از ملاحظه جمال تو بردخته، و ای عواطف رأفت
هزاران شمع صفا در گوشه دل هر شکسته برافروخته، ای آثار
نفحات لطفت سرمایه هر فتوحی، و ای هبوب نسیمات فضلت
راحت جان هر مجروحی، ای نسیم وصال امیدگاه سوختگان آتش
فراق، و ای زلال دریای افضالت حیات بخش سوختگان بادیه
اشتیاق، ای سوابق الطاف عنایت دستگیر هر بی قدری، و ای
لطایف عفو بی غایت عذرپذیر هر بی عذری.

در پایان با تشکر از آقای مفید مدیر محترم انتشارات مولی که
شایق انتشار متون عرفانی و اسلامی است، امیدوار چنانم که

مقدمه مترجم / سی و نه

توانسته باشم از عهده این خدمت قلیل برآمده، و این عمل در
نظر صاحبان دل و ذوق مقبول افتاده، و این اثر نفیس سالها بر
صفحه روزگار و بر ورق دلهای عارفان نقش، و این ترانه‌های
الستی تا هنگامی که سینه‌های عارفان بدان مزین، و زبان عاشقان
بدان مترنم است، جاوید و پایدار بماند.

غرض نقشی است کز ما باز ماند که هستی را نمی‌بینم بغایی
مگر صاحب‌دلی روزی ز رحمت کند در حق درویشان دعایی

محمد خواجوی

۱۳۷۵/۷/۱



مرکز تحقیقات کتاب ویرا علوم اسلامی



عکس منسوب به حضرت میر قدس سره، نقل از جمله هلال پاکستان که توسط آقای مهندس حواد

حامدی حق طراحی گردیده است.

بخش: متن

از صفحه 1 تا صفحه 112 (معادل 112 صفحه)



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

ترجمه اسرار النقطه

یا

توحید مکاشفان و محققان در ارتباط نقطه با رازهای نهان



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

هو بسم الله الرحمن الرحيم ترجمه اسرار النقطه

۱ سپاس مر پروردگاری را که به آنچه خواست و برای هر که خواست، به مشیت^۱ و خواست ازلیش ظاهراً و آشکار شد^۲، و به پرده‌های عزت و

۱. مشیت عبارت از همان تجلی اولی و وجود منبسط و حقیقت محمدی است که تمام ممکنات و مبدعات و مخترعات از آن پدید آمده‌اند، در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام آمده که: ان الله خلق الاشياء بالمشيئة والمشيه بنفسها، یعنی: پروردگار موجودات را به واسطه مشیت آفرید و مشیت را به خودش، پس هر کجا که خواست آمده همان مشیت و سبب تغییرناپذیر الهی است. نه میل و خواهش. که خداوند از آن مبداست، چون آن صفت ممکن و مرکب است نه بسیط الحقیقه، مانند: یهدی من یشاء ویضل من یشاء و غیر اینها از آیات. ۲. یعنی تجلی فرمود، و مراد از تجلی یعنی آنچه از انوار غیبی که بر دلها و یا بر عالم وجود آشکار می‌گردد؛ شیخ عبدالرزاق کاشانی قدس سره در کتاب اصطلاحات الصوفیه [پس از این هر جا که از اصطلاحات شیخ عبدالرزاق کاشانی آورده می‌شود، از کتاب اصطلاحات الصوفیه اوست که توسط مترجم در سال ۱۳۷۲ ترجمه و به نام: فرهنگ اصطلاحات عرفان و تصوف، توسط انتشارات «مولی» به چاپ رسیده است.] گوید: تجلی اول عبارت است از تجلی ذاتی، و آن فقط تجلی ذات است برای ذات خود، و آن مقام احدیت است که نه در آن صفت است و نه اسم، چون ذاتی که همان وجود ناب حق تعالی است، وحدتش عین خودش است، زیرا هر چه که غیر وجود است. یعنی وجود از آن جهت که وجود است. جز عدم مطلق. —

عظمت سرمدیش^۱ از هر کس که خواست پوشیده گشت، سپاس مر او را که به قدرتش ویژگی‌ها و خصوصیات نقطه را دلالتی بر حقایق احدی غیبی خویش، و تابشگاههای حقایق آن را که در پهنه نگارش آشکاراند، عکس‌هایی از شئون تجلیات ذاتی^۲ خود، و فرود آمدن نشانه‌های قدس‌یش قرار داد، و باز آن را به حکمت^۳ خویش هیولا^۴ و ماده صورت‌های حروف نوشتنی و اصول کلمات نگاشتنی گردانید، سپس آن را به آنچه که بدان و از آن ظاهر ساخته بود پنهان ساخت، تا دلایل بر امور الهی روشن باشد؛ و ایجاد

→ نیست، و آن «لاشئی» محض است، پس در احدیش نیازی به وحدت، و تعینی که بدان از چیزی امتیاز یابد ندارد، چون چیزی غیر او وجود ندارد، پس وحدتش عین ذات خودش است؛ این وحدت است که منشأ احدیت و واحدیت است، چون عین ذات. از آن جهت که ذات «لابشرط» است. می‌باشد، یعنی مطلق که شامل «بشرط لا» است آن احدیت است و «بشرط شئی» واحدیت می‌باشد، یعنی: وجود «لابشرط» ذات احدیت است و وجود «بشرط لا» وجود منبسط است و وجود «بشرط شئی» وجود کثرات و موجودات خارج است؛ و حقایق در ذات احدیت، مانند درخت‌اند در «دانه» و آن غیب غیوب است.

تجلی دوم تجلی‌ای است که بدان اعیان ممکنات ثابت که شئون ذات الهی‌اند ظاهر می‌گردد، و آن تعین اول است به صفت عالم و قابل بودن، چون اعیان، معلومات اولین و ذاتی‌اوند که قابل تجلی شهودی می‌باشند، و حق تعالی به این تجلی از مقام احدیت به مقام واحدیت. به واسطه نسبت‌های اسمائی. فرود می‌آید. تجلی شهودی عبارت است از ظهور وجود که به نام نور نامیده می‌شود، و آن ظهور حق تعالی است به صور اسماء خود در موجودات، که آنها خود صور اسماء‌اند، و این ظهور عبارت است از نفس رحمانی که بدان کلیه موجودات موجودیت می‌یابند.

۱. دهر، باطن زمان است و سرمد، باطن دهر، سرمد وعاء عالم آخرت و اسماء و صفات الهی است، همچنان که زمان وعاء متغیرات و دهر، وعاء ثابتات، و حکما گفته‌اند: نسبت متغیر به متغیر، زمان است و نسبت متغیر به ثابت، دهر است و نسبت ثابت به ثابت سرمد می‌باشد. ۲. شیخ عبدالرزاق کاشانی در کتاب اصطلاحات الصوفیه گوید: شئون ذاتی عبارت است از اعتبار نقش‌های اعیان و حقایق در ذات احدیت، مانند درخت و شاخه‌ها و برگ‌ها و شکوفه‌ها و میوه‌های آن در «دانه» و این آن چیزی است که در مقام واحدیت ظهور پیدا می‌کند و به واسطه قلم تفصیل می‌یابد. ۳. حکمت عبارت است از علم به حقایق اشیاء و اوصاف و خواص و احکام آنها. آن‌گونه که هستند. و ارتباط سبب‌ها به مسبب‌ها، و اسرار نظام آفرینش و موجودات، و عمل به مقتضای آن. ۴. هیولا نام چیزی است که تمام صور در آن ظاهر می‌شود، پس هر باطنی که در خود صورتی را ظاهر می‌گرداند هیولا است.

دگرگونی‌هایش در فراخنای نگارش اشاره به دگرگونی انعکاسات انوار وحدت الهی، گاهی در قوایل مراتب کثرت کونی و استهلاک ذات موجودات، و گاه دیگر در غلبه برق‌های اطلاعات حقی خود و هویت غیبی خویش باشد.

۲ و درود الهی بر آن کس که وی را به تمام جهانیان فرستاد تا مردمان را به بارگاه صمدی هدایت و راهنمایی کند، و او را خصوصیتی عنایت فرمود که پرده از رازهای عوالم زیرین و برین بردارد، و نیز درود بر اهل بیت و خاندان او - که گنجوران رازهای بلنداند - و بر یاران و اصحابش که پرده‌داران گفتار والایند باد.

۳ اما بعد: چون بین دانشوران شایع و پخش است که برترین و بالاترین علوم، علم توحید است، یعنی به واسطه برتری موضوعش و عظمت مقام معلومش (که حق تعالی است) - و اگر چه موضوع علم کلام و حکمت فلسفی (نظری) نیز موضوع همین علم است - لذا گفتگو از چگونگی رسیدن بنده به مقام و بارگاه ربوبی، و نزدیکی به ساحت الهی که نهایت درخواست و پایان اهداف (انسانی) است، و دانستن رازهای اسماء الهی و صفات و مظاهر^۱ آیات او در عوالم زیرین و

۱. محقق کاشانی در کتاب اصطلاحات گوید: اسم در اصطلاح اهل عرفان لفظ نیست، بلکه ذات است که به اعتبار صفتی و جودی - مانند علیم و قدیر - و یا به اعتبار عدمی - مانند قدوس و سلام - اسم نامیده می‌شود؛ و اسماء ذاتی عبارت است از چیزی که وجودش بر وجود غیر متوقف نیست، و اگر چه بر اعتبار و تعلق آن توقف دارد - مانند علیم و قدیر - و اینها به نام اسماء اولین و مفاتیح غیب و ائمه اسماء نامیده می‌شود و آنها هفت‌اند: حی و عالم و مرید و قادر و سمیع و بصیر و متکلم، عرفا اسم «حی» را امام تمام اسماء امام قرار داده‌اند، چون ذاتاً بر «عالم» پیشی دارد، زیرا حیات شرط در علم است و شرط بر مشروط طبعاً پیشی دارد، و نزد من «عالم» امام تمام اسماء امام است، چون امامت امری نسبی است و اقتضای مأموم دارد، و امام از مأموم شریف‌تر است، و علم اقتضای بعدی را دارد که معلومی به آن قائم باشد (یعنی به اقتضای معلوم داشتن، چون به اعتبار معلوم است که عالم مشخص می‌شود و هر دو متحداند) در حالی که حیات غیر از «حی» اقتضایی ندارد، پس آن عین ذات است و اقتضای نسبتی ندارد؛ اما اینکه علم برتر و شریف‌تر از آن است، مشخص و معلوم است، از این روی گفته‌اند: علم عبارت است از نخستین چیزی که ذات بدان تعین می‌پذیرد - برعکس «حی» - زیرا «حی» مانند وجود واجب اقتضای نسبت نمی‌کند و طبعاً از تقدمش، امامت لازم نمی‌شود، آیانه‌ی نگری که مزاج معتدل برای بدن شرط حیات است؟ و شکی نیست که حیات از جهت شرف بر آن برتری دارد.

برین، و صدور مراتب کثرت از آنها (اسماء الهی) و بازگشتشان بدانها، همراه با ریزه کاریهای انواع سلوک و تحمل کوشش های دشوار و سخت، و پاکیزه کردن نفس با اقسام مختلف ریاضات و رها کردنش از بند جزئیات و متصف کردنش به صفت اطلاق، کار فیلسوف و متکلم نیست، و بدین علم بلند و شریف و فضل بزرگ، جز بزرگان از اولیای متأله و فاضلان متقی محقق دست نخواهند یازید، آنان که نفوس خویش را به شمشیر ریاضات گوناگون کُشته، و اعضای خویش را به تازیانه دستورات و احکام شرعی ادب کرده، و کالبد هاشان را به آتش مجاهدات گداخته، و از دست یابی به لذت های زودگذر - برای رسیدن به سرچشمه های صاف معانی - خودداری کرده، و دل هایشان را بر تخت شهود نشانیده و باطن هایشان را در جولانگاه های وجود رها کرده اند.

۴ و چون جام های مشاهدات برآر و احسان به گردش در آمد و دل هاشان در مجالس وصال به خلعت های ملاطفت و عشق، ابتهاج و خرمی پیدا کرد، رازهای توحید را - چون مستان - آشکار کرده و دقایق تحقیق را به زبان عرفان ظاهر و هویدانمودند.

۵ و چون معرفت و شناخت رازها و اسرار حروف، ارتباط به اصول این علم شریف و ارزشمند دارد، و حقایق اسرار نقطه از فراخ ترین دوایر و مداراتی است که دقایق علم توحید بر گرد آن می گردد، تصمیم گرفتم که بر آن، تعلیقاتی از آنچه که بر باطن و سَرَم وارد شده - یعنی از اسرار و ویژگیها و هویداشدن های نقطه به صور اعیان حروفی و دگرگونی هایش که اشاره به شئون تجلیات الهی دارد - بنگارم.

۶ از این روی آغاز در نوشتن این دفتر، به زبان ذوق^۱ (مکاشفه) و اشاره

۱. شیخ عبدالرزاق کاشانی در کتاب اصطلاحات الصوفیه خود گوید: ذوق عبارت است از اولین درجات شهود حق به حق، در طی برق های پی در پی - در کمترین درنگی از تجلی برقی - و چون فزونی یافت و به وسط مقام شهود رسید، به نام «شرب» نامیده می شود، و چون به نهایت رسید به نام «رکی» نامیده می شود (شرب به معنی آشامیدن و رکی به معنی سیرابی است) و این به حسب صفا و پاکی سزااست از مشاهده غیر.

کردم، نه به زبان و روش صاحبان دانش رسمی و ظاهری که مسائل علمی را با اثبات دلایل بیان می‌دارند، ازیرا که اسرار و رازهای ارجمند الهی از آن برتر است که دیدگان درمانده و سُست - از راه دلیل - بدان رسد، و انوار سرآورده‌های حضرت صمدی درخشنده‌تر از آن است که شب پرگان خرده‌های ضعیف - با فریب و نیرنگ - گرد آن به گردش آیند، چه شهبازان بلندپرواز همت‌های عالی که در فراخنای طلب - به عزم دست‌پا‌زی بر این رازِ سترک - به پرواز آمدند و بین آنها و منظورشان دیواری مرتفع سرکشید، و چه اسبان تیزتک خرده‌های سالم در جولانگاه نظریات (علمی) که به گردش درآمده و چشم در رسیدن به حقیقت این مطلب دوخته بودند، بدون برآمدن نظرشان زبان رسیده بازگشتند! پس جستجوی دلیل، بر درستی علم اسرار، همانند این است که برای رسیدن به حقیقت آب - در دریای ژرف مواج - در جستجوی ماهی باشند، زیرا کسی که ذاتش عین دلیل است، به ذات خود - از راهنما - بی‌نیاز است، و علت آنکه درستی این مطلب از ادراک دیدگان سست و ناتوان پوشیده است اینکه: حقیقت معلوم به واسطه شدت نورانیت و تابشش و غلبه ظهور و ابهتش، از دیدگان بیمار و ضعیف محتجب و پوشیده است، در حالی که اشیاء با ضد خودشان شناخته می‌شوند، پس چیزی که ضدی ندارد و چیزی غیر از خودش وجود ندارد، استدلال بر او، جز به عنایت و توفیق خود او امکان‌پذیر نیست و جز به هدایت و تعریف خودش شناخته نمی‌شود.

۷ به همین جهت از رسول الهی صلی الله علیه و آله - در خبر صحیح - آمده که فرمود: ان من العلم کهیئة المکنون، لایعلمه الا العلماء بالله، فاذا نطقوا به لم ینکره الا اهل العزة بالله، یعنی: نوعی از علم و حقایق علمی هست که حالت پنهان و پوشیدگ - دارد و آن را جز عارفان و دانایان به حق تعالی

نمی‌دانند، و چون آن رازها را به زبان آورند، جز اهل عزت حق، آن را انکار نمی‌ورزند، خداوند ما و شما را از کسانی قرار دهد که بر درجات وفا پایدارند و به حقیقت صفا و پاکی برقرار، و به حقایق رازها و اسرار الهی متحقق، و از پرتگاههای ستیز و انکار - به فضل و کرم او - دور و برکنار باشند، که او به بندگان خویش نزدیک و درخواستشان را پذیراست.

۸ بدان که - خداوند باطن تو را به حقایق وصال متحقق سازد و از شراب انس و همدمی خویشش در شبانگاهان و بامدادان بپچشاند - نقطه در عالم نگارش عبارت (نماینده و تعبیر) است از سر هویت غیبی مطلق^۱، و آن

۱. غیب مطلق و هویت غیبی عبارت از ذات حق تعالی به اعتبار لاتعین است، یعنی: سر ذات و کُنه و حقیقت ذات، که جز خداوند هیچ کس آن را نمی‌داند، از این روی از اغیار و خرد و بینش همگان مصون و پنهان است.

اصولاً باید دانست که باطن بودن حق تعالی به اعتبار نسبت احدیت او، و ظاهر بودنش به حسب نسبت واحدیت اوست، یعنی: کاین بالذات است و در ازل الازال - بیرون از وعاء زمان و دهر و سرمد و ازل - که هنوز نه خلقی بود و نه اسمی و نه رسمی و نه اسم فعلی و نه رسم اولیتی و نه آخریتی، در غیب هویت خویش بود. و هنوز هم در همان غیب هویت خویش هست. الان کماکان - زیرا تمام این نسبت‌ها به اعتبار غیر ملاحظه می‌گردد، یعنی عقل چون وجود حق را با ممکنات حادثه ملاحظه می‌کند، اعتبار غیبیت و شهود و اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت می‌کند، و همه این نسبت‌ها و اعتبارات عقلی - حتی احدیت و واحدیت - در تحت سطوت احدیت ذات مخفی و مستهلک‌اند، لذا معصوم علیه السلام تعبیر به: کان الله ولم یکن معه شئی، یعنی خدا بود و با او هیچ چیز نبود، کرده است، و این نبودن به این معنی نیست که مثلاً اکنون هست، بلکه: الان کماکان، یعنی: حال هم چیزی در جنب وجود او وجود ندارد، زیرا وجودات ممکنات، وجودات مجازی و اشراقی و از باب اضافه هستند.

همه هر چه هستند از آن کمتراند که با نام او نام هستی برند

پس در مرتبه غیب هویت نه نامی و نه نشانی و نه رسمی و نه عبارتی است، بلکه منقطع الاشارات و مسکوت عنه است، لذا از آن مقام تعبیر به «هاهوت» و هویت مطلقه و غیب الهویه و حقیقت الحقایق و منقطع الوجدان و الاشارات و لفظ «هر» و «وتر» و ذات بلا اعتبار صفات و باطن کل باطن و غیر این اصطلاحات کرده‌اند.

شیخ صدرالدین قنوی قدس سره در کتاب نصوص [صفحه ۱۷] گوید: غیب هویت حق اشاره به اطلاق او - به اعتبار لاتعین و وحدت حقیقی وی که محور کننده تمام اعتبارات است - دارد و اضافات و نسبت‌ها ←

هیشتی جمعی و اُحدی است که بر مراتب مخارج حروف نگارشی و درجات شکل‌های آنها و صورت حسّی آن حروف احاطه داشته و همگان را فراگیر بوده، و داخل در خصوصیات آنها، و پوشیده به صور و اعیان آن حروف می‌باشد، و نسبت صورت آن نقطه به درجات و مراتب حروف و کلمات، نسبت تعین^۱ اول - از تعین یافته - به مراتب اعیان و حقایق موجودات می‌باشد؛ و تعین اول یک امر اعتباری است که جز به واسطه تعین

→ عبارت از تعقل حق تعالی مرخودش را به خودش، و ادراکش مرخودش را از جهت تعینش می‌باشد، و این تعین اگر چه از مرتبه اطلاقی که گفتم پائین‌تر است، ولی نسبت به تعین حق تعالی در تعقل هر تعقل کننده‌ای مطلق است، و آن وسیع‌ترین تعینات - یعنی فراگیرنده‌تر - و مورد مشاهده کاملان بوده و آن، همان تجلی ذاتی است، و مبدأ بودن حق تعالی پایین‌تر از این تعین است.

حمزه فناری - شارح مفتاح الغیب - گوید: [صفحه ۲۶۰ ترجمه مصباح الانس] نخستین مراتب معلوم که به نام منوعوت نامیده شده، مرتبه جمع و وجود است که تعبیر از آن به حقیقت الحقایق و مقام احدیت جمع می‌شود، هم چنان که در کتاب مفتاح الغیب بدان عنوان داده، و آن مقام تعین اول است که موصوف به احدیت ذاتی است و بین آن مقام و مقام قبلی آن جز به واسطه تعین فعلی - نه فرضی - فرقی نیست؛ و حضرت شیخ قدس سره در تفسیر - به اعتبار علم او به خودش و این که او برای خودش است و پس - تعبیر از آن مقام به «هو» کرده، یعنی: بدون تعقل تعلق و اعتبار حکم و یا تعین، به جز همین یک اعتبار که حکم آن نفی کننده هر چیزی که غیر او، و مستند غنا و بی‌نیازی و کمال و وجودی ذاتی و وحدت حقیقی خالص و ناب می‌باشد؛ و بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: *كان الله ولاشي معه*، یعنی: خدا بود و با او چیزی نبود، این مقام است، و برخی حضرت احدیت جمع و حقیقت الحقایق را بر مطلق وحدتی که فراگیر احدیت و واحدیت - به هر دو طرف آنها - است اطلاق می‌کنند. حافظ گوید:

چو رأی عشق زدی با تو گفتم ای بلبل مکن که آن گل خندان برای خویشن است
به مشک چین و چگل نیست بوی گل محتاج که نافه‌هاش زبند قبای خویشن است

۱. سعیدالدین فرغانی شارح قصیده تائیه ابن فارض مصری در شرح آن قصیده - در مقام بیان تعین اول - گوید: وحدت حقیقی را که عین تعین اول است و از آن احدیت پدید آمده است دو اعتبار می‌باشد: اولی: سقوط و نفی تمام اعتبارات، که بدین جهت ذات «اُحد» نامیده می‌شود و متعلق آن بطون ذات و ازلیت آن است و نسبت آن به سلب، سزاوارتر؛ دومی: ثبوت اعتبارات غیرمتناهی برای آن وحدت حقیقی است - با اندراج حقیقی اصلی آن در اولین مراتب ذات - و تحقق تفصیل بیشتر تعینات آن در مراتب دومین است و بدان جهت ذات «واحد» نامیده می‌شود - نامیدن ثبوتی نه سلبی - و متعلق آن ظهور ذات و وجود و ابدیت آن است و هیچ مغایرتی بین اعتبارات در اولین مراتب ذات نمی‌باشد، چون در آنجا مطلقاً کثرتی وجود ندارد.

یافته تحقق و ثبوت نمی‌یابد، همچنانکه ظهور تعین یافته جز به واسطه تعین تحقق نمی‌یابد؛ و آن نقطه آغاز امتداد نفس «الفی» است در درجات مخارج انسانی، و اول تعین آن (نقطه) اشاره است به اوایل تجلیات ایجابی، در امتدادات نفس رحمانی، برای آشکار کردن حقایق وجودی در بروزهای ظهور و اظهار^۱

۱. یعنی: چون از امتداد نقطه «الف» تشکیل می‌شود و تمامی حروف الفبایی و هجایی از «الف» تشکیل شده‌اند، لذا از نقطه که اولین تعین الفی است تعبیر به اوایل تجلیات ایجابی در راستای مراتب نفس رحمانی - برای به ظهور آمدن حقایق و اعیان وجودی در ظهورات گوناگون - شده است؛ از وحدت حق تعالی تعبیر به نقطه شده است، و همان‌گونه که در نقطه تمام حروف هجایی درج است، همین‌طور حقایق در ذات احدیت چنانکه گفتیم، مانند درخت‌اند در دانه، و آن غیب غیوب است.

نفس رحمانی - چنانکه شیخ عبدالرزاق کاشانی گوید - عبارت است از وجود اضافی وحدانی به حقیقت خود که به صور معانی - که همان اعیان و احوال اعیان در مقام احدیت است - متکثر می‌شود، از این جهت بدین نام نامیده شده است، و تشبیه می‌باشد به نفس انسانی که به واسطه صور حروف، مختلف می‌گردد، با اینکه در ذات خود هوایی صاف و ساده است، و نیز نظر به غایتی است که آن غایت عبارت از ترویج و آرامش بخشی اسمایی است که داخل در تحت دایره اسم «الرحمن» اند و از سختی و کربتشان نفس کشیده و آسایش می‌یابند، و آن نفس رحمانی بطون اشیاء است و بالقوه بودن اشیاء در آن نفس، مانده ترویج و آرامش انسان است به واسطه نفس.

وحدت هندی گوید:

نخستین، وحدت حق جلوه‌گر بود	که شد از طول وحدت نقطه موجود
پس آنکه نقطه شد در ظل سپار	به صورت گشت «الف» از وی پدیدار
زسیر عرض او شد صورت «با»	بضم نقطه وحدت هویدا
مکرر گشت چون این نقطه ظاهر	عیان شد «تا» و «ثا» اندر مظاهر
«الف» چون ازدوسر برعکس هم‌گشت	به طومار حقیقت «حا» رقم گشت
چو اندر سجده ایزد تعالی	«الف» خم گشت و «ذال» آمد هویدا
بضم نقطه توحید فی الحال	به «ذال» آمد مبدل صورت دال
«الف» هر دم بطوری کرده حرکت	که حرف دیگری شد در کثابت
عرض یک حرف بیرون از «الف» نیست	ولکن محرم این مدعا کیست؟
«الف» از نقطه وحدت هویدا است	که ظلمت وحدت ایزد تعالی است
زظل وحدت اسما گشت ظاهر	بود پس عین این وحدت مظاهر

۹ دیگر اینکه «الف» صورت جمعیت نقطه است و از آن تعین می‌یابد، در حالی که نقطه در «لاتعین»^۱ غیر متعین است، همچنانکه برایش اسمی (در لاتعینی) ظاهر نشده است، چون آن عین «کُل» است و «کُل» از آن جهت که «کُل» است تعینی ندارد؛ از این جهت است که حقیقت «الفی» بدان قیام و برپایی دارد، پس نقطه با اینکه در آن (الف) مندمج و در نور دیده است و بدان محتجب و پوشیده، قیوم آن است، همچنانکه قیوم تمامی حروف هجایی (و الفبایی) است، با اینکه در مراتب و مدارج منخرج آنها مندرج است و به صور آنها محتجب و پوشیده، این امر اشاره است به شمول و سریان نفَس رحمانی^۲ در حقایق افراد موجودات و خصایص و ویژگیهای

۱. خدای را محال است چنین اسمی (یعنی لاتعین) باشد، چون او را اسماء بزرگی در مراتب افعال و صفات و نسب و احکام الوهی هست که تعبیر از آنها به اعتبارات شده است، حکما گفته‌اند: لولا الاعتبار لبطلت الحکمة؛ یعنی: اگر اعتبارات نباشد حکمت باطل و بهوده است؛ حضرت سید قطب‌الدین نیریزی می‌فرماید:

و لولا اعتبارات العقول فباطل جميع علوم الحکمة الا قدسیة

۲. چون حق تعالی ذاتاً به جهت معرفت خود، که فرمود: کنت کنزاً مخفياً... یعنی: گنجی ناشناخته و پنهان بودم و اراده شناسایی خود نمودم، لذا خلق کردم تا شناخته شوم. اقتضای ظهور فرمود و تجلی نوری کرد از ذات خود بر ذات خود به نور ذاتی خود، بدون آنکه در آن تجلی، زمانی یا مکانی یا جهتی یا کمی یا کیفی یا اشاره و وضعی و یا چیز دیگری که همگی از خواص احصاء است ملحوظ باشد، پس این تجلی نوری و نور مقدس بالذات از آرایش این صفات حادثه که نام بردیم منزّه و مبرا است، و چون در صقع ذات مجهول الکنه است غیب تائیش نامند و نیز اسمی مختلفه، از جمله نفَس رحمانی و «عماء» و عالم لاهوت و تجلی اول و عالم امر و مشیت مطلقه و رحمت واسعه و مقام «اودنی» و اسم اعظم و حقیقت محمدیه و قلم و جز اینها دارد؛ و این نور ذات، عین ذات است به وحدت حقه، و مجلای ذات است که تمام شئون و کمالات ذاتی در آن مندمج است.

محمد بن حمزه فناری در کتاب مصباح الانس گوید: وجود مطلق از آن جهت که ذات حق سبحان است اقتضای آن داشت که دارای تعینی باشد که بدان بر ذات خود تجلی و جلوه نماید، لذا تجلی کرد؛ این تجلی و شعور، تجلی دیگری را برای کمال اسمائی - به سبب رقیقه عشقی تنزیهی که متصل بین دو کمال است - باعث آمد، سپس این تجلی، حرکتی غیبی و مقدس - به گونه ظهورش - کرد که تعبیر از آن به: احییت ابن اعراف - دوست داشتم که شناخته شوم - کرد، و چون محل قابل برایش نبود - زیرا غیری وجود نداشت - لذا به نیروی آن میل عشقی به اصل خویش بازگشت نمود، ولی به واسطه این نیروی عشقی حکم ظهور که تعبیر از «

اشخاص ممکنات، و گردیدنش عین «کل» - با پوشیده شدنش در ماهیات

آن به رحمت ذاتی می شود غالب آمد، آن رحمتی که عین باطن وجود مطلق - بر حکم لافهور - است. پس بازگشت کرد، در حالی که متعین بود به تعینی قابل برای تحقیق مطلب عالی و غایی که آن خود عین کمال اسمایی است، چون محبت اصلی که تعبیر به «احییت» شده حامل این تجلی اول است و باعث آن بر توجه، تا آنکه این کمال اسمائی تفصیلی تحقق یابد، توجهش محل قابل را در مقام توجه، نیافت، نیروی این توجه شوقی و میل عشقی به اصل خود بازگشت و حکم ظهور و بطون نسبت به آن برابر ماند، جز آنکه به واسطه این قوه عشقی حکم ظهور که تعبیر از آن به رحمت ذاتی می شود و خود عین باطن وجود مطلق است و معبر به «ان اعراف»، بر حکم لافهور که تعبیر از آن به ملاسۀ حقیقت بطون و خفاء حقیقی که باطن غضب و مسبوق و مغلوب به باطن رحمت است غلبه و پیشی یافت، لذا این تجلی که ظاهر و متعین است بازگشت به قوه محبت اصلی که لازم آن است و باطن در آن نمود، و بدون نسبت واحدیت حامل تعینی است که آن، قابل تحقیق مطلب غایی او که خود عین کمال اسمایی است می باشد.

شیخ مؤبدالدین جندی در شرح فصوص الحکم (ص: ۴۳) گوید: تعین عبارت است از صورت متعین که بدون متعین تعین وجودی ندارد، و آن نفس رحمانی است که خمیرمایه و ماده صور موجودات کونی است، همچنانکه نفس انسان که از قلب برانگیخته می شود، در قلب دارای تعینی است که از متعین امتیاز و جدایی ندارد، پس مرتبه «الفی» که عبارت از واحد و یا نفس انسانی و نفس رحمانی و یا وجود سماوی است سه مرتبه دارد: نخست: پیش از امتدادش، و آن مرتبه اجمال و احدیت و استهلاك اعداد و شمار اوست، بطوری که اعیان آن اعداد نه ظاهر می شود و نه امتیازی دارد، و آن اعتبار نفس انسانی است در غیب قلبش، و نفس رحمانی در غیب، عین تعین اول است و مقام: کان الله ولم یکن معه شیء، و مقام بودن نفس در اختیار نفس کشنده و استهلاك کثرت اسمایی در احدیت ذاتی، و بدان اعتبار، «الف» در نقطه مندرج است، مانند اندراج دیگر حروف در «الف».

دوم: اعتبار امتداد نفس به اعیان حروف است به واسطه ایجاد - حال تعینات آنها در مخارج شان و بازگشتشان به باطن در بازگشتگاه های صعودشان - و بدان وجود عین «الف» از جهت امتدادش تحقق می یابد... و این اعتبار واحدیت واحد است، چنانکه خداوند فرماید: والهمک اله واحد، یعنی: پروردگار و اله شما اله واحدی است (۱۶۳ - بقره) و به این جهت است که واحد مبدأ برای عدد می باشد و منزّه از کثرت نسبی نمی باشد، یعنی «رب» مستلزم مربوب است و «اله» مستلزم مألوه؛ و واحد از نسبت های ذات و تعینات تجلیات او پدید می آید؛ این مرتبه بر مرتبه تعین عددی پیشی دارد، پیش بودن به واسطه اطلاق ذاتی احدی که اعتبار الوهیت می باشد.

سوم: اعتبار تعین نفس در مخارج به صور حروف و تجلیات واحد در اعیان یک یک، و نامیده شدنش به اسماء بی شمار می باشد، و این نیز مراتب تعینات تجلی نفس رحمانی الهی وجودی و فیض ذاتی جودی که از غیب باطن قلب که عبارت از تعین اول است و برانگیخته به مرتبه احدیت جمع الجمع است، بر ظاهریت

آنها و محتجب گردیدنش به خصوصیات آنها .

« اسم «الظاهر» که مشهود و معهود است می باشد، پس در آنجا جز او که اولی احد و آخر ابد و ظاهر به واسطه عدد و باطن از هر چه که در شمار آید، و جامع بین آن چه که توحد و تجدد و تحدّد و تقدّد و تعدّد پذیر است نمی باشد، پس وجود واحد حق به اوصاف محدثات متجدّد و پدیده های نو ظاهر نمی شود، چون در هر ماهیتی، ماهیتی به حسب آن ماهیت است نه به حسب او، و از آنها در حقیقت مطلق خود بیرون است، مانند رنگ در انواع خود، با اطلاقش در عین و ذاتش، نه در آیین و کجایش؛ این را نیک بفهم.

از این سخن (جندی) چنین مفهوم می شود که نفس رحمانی، مطلق وجود است، از آن جهت که متعین به هر تعینی هست، لذا ماده و خمیرمایه همه تعینات است و آن همان «عما» است.

اما از نظر برخی از محققین از عرفا، نفس رحمانی اطلاق بر حقیقت محمدیه می شود که همان وجود عام - به قول صدرالدین قونوی - و منبسط و خلق ساکن و غیراینها می شود و گویند: شأن الهی که تمام کمالات را جامع و تمامیت را شامل بود اقتضا نمود که: کشور ایجاد و رحمت را گسترش دهد، از آن جهت که عزت قدیم هیچ مناسبتی با حدوث نداشت، اراده اش چنین تعلق گرفت که جانشینی از جانب خویش قرار دهد که روی به سوی عزت قدیم داشته و فیض را از آن سو گرفته، و روی سوی حدوث و خلق داشته که فیض گرفته از حق را به خلق برساند، چنین خلیفه ای را که اسامیش را بیان داشتیم پدید آورد و خلعت و لباس تمام اسماء مبارکش را بر او پوشانید، و برگزیده ترین نعمت های خود را بر او ارزانی داشت و بر تخت خلافت نشانید و مقدرات امور خلایق را بدو سپرد و حکم و فرمان موجودات را به او حواله فرمود.

پس آن خلیفه و انسان کامل را به جهت مظهریت دو اسم: «الظاهر» و «الباطن» خود دارای دو جهت ساخت، حقیقت و باطنش را عقل کلی که نام دیگرش قلم اعلا و روح اعظم است مقرر فرمود، و صورت و ظاهر او را عالم شهادت قرار داد؛ این صورت ظاهر که عالم است همان انسان کبیر است و انسان کامل و خلیفه الهی در زمین انسان صغیر نامیده می شود، او اگر چه از حیث صورت و ظاهر از عالم به مراتب کوچکتر است، ولی در ذات و باطن او، عالمی بزرگتر از عالم کبیر گنجانده شده است؛ زیرا باطن این انسان کامل اتصال به عقل کلی دارد و خلیفه الهی است، فیض را از حق گرفته و به خلق می رساند و خود از جمله مخلوقات این عالم کبیر است، لذا از عالم کبیر در معنی بزرگتر است و در او عالمی بزرگتر از عالم کبیر - به حسب حقیقت - منطوری است.

مولوی فرماید:

گر بصورت عالم اصغر تویی لیک معناً عالم اکبر تویی

مراد از انسان کبیر، کلیات عوالم با جزئیاتش منظور است، نه صورت ظاهری که مشهود حواس ماست، بلکه روح کلی و عقل کلی و نفس و طبیعت کلیه و جوهر هیا و شکل کل و جسم کل و عرش و کرسی و عالم افلاک و فضای ثوابت و عالم سیارات و کره اثیر و هوا و آب و خاک و هیولا که نهایت تنزل وجود است مراد می باشد؛ نسبت انسان کامل به عالم کبیر مانند نوشته ای است جامع که از کتابی بسیار بزرگ انتخاب ←

۱۰ و همچنان که نقطه عین حقیقت «الفی» است، همین طور «الف» عین تعینات حروفی است که از امتداد و کشیدن نفّس انسانی ظاهر می‌گردد، و با اینکه حروف را بدون آن (الف) نمی‌یابند و آن هر جا باشند با آنهاست، همین طور حقیقت مطلقه هم عین تعین اولی است که عبارت است از مبدأ نفّس رحمانی، و نفّس، عین حقایق تمامی نوشته‌های کونی و وجودی برین و زیرین آنهاست، ولی آن را نه می‌یابند و نه به کُنه و حقیقت آن پی می‌برند، در حالی که هر کجا هستند او با آنهاست، بلکه او به آنان از خودشان نزدیک‌تر است، ولی نمی‌بینند و ادراک نمی‌کنند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله به این مطلب اشاره کرده و فرموده: ان الملائه الاعلی لیطلبونه کما تطلبونه انتم، یعنی: فرشتگان عالم بالا او را همان‌گونه که شما می‌طلبید و جستجو می‌کنید، می‌طلبند.

۱۱ و همان‌طور که نقطه ماده و اصل صورت «الفی» است، و حقیقت «الفی» هیولای صورت حروف لفظی و خطی بوده، و حقایق حروف، تعینات نفّسی آن در مراتب مخارج است، همین طور هویت غیبی، هیولای نفّس رحمانی است. و نفّس رحمانی هیولای صور کلمات کونی و وجودی است، و صور موجودات کونی، تنوعات و گونه‌گون بودن تجلیات آن (هویت غیبی)، و تمثالات و تشبّهات تصرفات و قابلیت آثار آن است.

→ شده، و برگزیده ممتازی است روشن و مدّزک، که از عالم کبیر رونویس گردیده، او به منزله فرزند است از پدر که ماهیت و حقیقت هر دو یکی است.

شارح کتاب مفتاح الغیب - حمزه فناری - در کتاب مصباح الانس - در کشف راز مطلوب اجمالی - یعنی وجود عام گوید: صورت وجودی بنابر اعتباراتی مخصوص به نامهای گوناگونی نامیده می‌شود: به اعتباری به نام وجود عام - به واسطه عمومش - و نفّس رحمانی - به واسطه اولین ظهور بخاریش - و خزانه جامع و أم الكتاب مسطور - به واسطه اینکه ماده و اصل موجودات است - و تجلی ساری - به واسطه سریانش در موجودات - و ورق منشور - به واسطه انبساطش بر موجودات - و رحمت عام و رحمت ذاتی امتنانی - به واسطه اطلاق و عدم توقفش بر قیدی - و نیز صورت «عمامه» نامیده شده است.

۱۲ بدان که حقیقت نقطه به اعتبار اختفاء و پنهان شدنش به صورت «الفی» و ظهورش بدان، و همین طور به اعتبار اختفاء و پنهان شدن صورت «الفی» به صور حروف نوشتنی و ظهورش در درجات و مراتب مخارج حروف - به واسطه امتداد و کشیدن نفس انسانی و ظاهر و هویدا شدن های اعیان حروف بدان - دارای سه مرتبه است:

۱۳ نخستین مرتبه آن پیش از امتداد است و آن مرتبه اتحاد می باشد - یعنی مرتبه استهلاک نقطه در آن - استهلاک و محوی که نه اعیان آن تعینات ظاهر می گردد و نه خصوصیات آنها از هم امتیاز می یابد و نه مطلقاً امکان شهود و ادراک آنها هست؛ این (مرتبه از اتحاد) اشاره است به مرتبه هویت غیبی پیش از تعین، و استهلاک کثرت اسمائی و آثار صفاتی در احدیت ذاتی و هویت غیبی، و اعتبار تنزیه و تقدیس و دور داشت آن (نقطه و احدیت ذاتی) از هر اسم و رسمی، و در آمدنش در محدوده عبارت و اشارت، و محدود شدنش در دایره هر علم، و رها بودنش از هر صفت و نعتی و آزاد بودنش از بند هر حکمی؛ بنابراین حضرت هویت را - جلّت عظمت - به این اعتبار، نامی که بدان دلالت مطابقه^۱ با حقیقت او - که مجرد و رهای از تقيید و اطلاق است - داشته باشد نیست، نه از کلمات مرکب و نه از حروف بسیط^۲.

۱۴ مرتبه دوم آغاز نفس است به ایجاد و پدید آوردن حروف، حال تعین

۱. دلالت لفظی بر سه قسم است: مطابقی و تضمینی و التزامی، دلالت لفظ بر تمام معنی خود را دلالت مطابقی گویند؛ مانند دلالت لفظ انسان بر حیوان ناطق؛ و دلالت آن را بر جزئی از موضوع له خود دلالت تضمینی نامند، مانند دلالت کلمه انسان بر حیوان تنها و یا ناطق تنها، و دلالت لفظ را بر لوازم وجودی موضوع له، دلالت التزامی نامند، مانند دلالت لفظ انسان بر لوازم وجودی خود از قبیل قدرت کتابت و قابلیت تعلیم و تعلم، و یا دلالت کلمه خورشید بر روشنایی و حرارت. ۲. مراد از حروف بسیط، حقایق بسیطه اعیان موجودات است و مراد از کلمات مرکب، مرکب از ماده و صورت خارجی است، موالید سه گانه را مرکبات گویند، در مقابل بسایط که عقول و نفوس و هر یک از عناصرند.

یافتنشان در مخارج آن، و تنزلات آنها در مدارج آن، و برشدن و بازگشت آنها به باطن و درون - در بازگشتگاههای مراتب و معارج آن - و تعیین یافتن عین «الف» (در این مرتبه) در عینِ نفس کشیده شده و ممتد - از حیث امتداد و استلزامش مر اعیان حروف نسبی و حقایق اضافی آنها را - که اشاره است به تعیین اعتباری نخستین که عبارت از مبدأ مراتب و احدیت^۱ و غیب

۱. محمد بن حمزه فتاری در شرح مفتاح الغیب قونوی که به نام مصباح الانس نامیده گوید: وجود مطلق از آن جهت که ذات حق سبحان است اقتضای آن داشت که دارای تعینی باشد که بدان بر ذات خود تجلی نماید، یعنی برایش ظاهر شود و به ذات خود در ذات خود، آن را داند و به نام تجلی احدی ذاتی نامیده شود که متضمن شعور کمالی که حقیقت آن حصول آنچه که شایسته است باشد؛ و همین طور به ذاتی مجمل وحدانی نامیده شود، و آن مستلزم غنای مطلق است که عبارت است از شهود ذات مرخود را از حیث واحدیتش به تمام شئون و اعتبارات خود، با احکام و لوازم و به تمام مورد مظاهر معنوی و روحانی و مثالی، به طوری که اصول و فروع آن صور، جنس و نوع و شخص، آغاز و انجام، پائین آمدن و بالا رفتن، دنیا و برزخ و آخرت باشد، چنان که در مراتب وجود، این امر، دفعی و یایی در پی، ثابت و جاری است، چون نسبت به شهود غیر اعتبار است، و از آن جهت که «کُلُّ» نسبت به شهود حق واحد احد یک عین است، شهود مفصل است در مجمل، مانند شهود مکاشف در یک هسته، درخت ها و میوه های فراوانی را.

این شعور و شهود مستلزم شعور کمال اسمایی است که به نام کمال جلا و استجلا نامیده می شود، یعنی ظهور ذات بر خودش به احدیت جمع آن - با شئون و اعتبارات و مظاهر آن بطور مفصل و یا مجمل پس از تفصیل - بنابراین تجلی اول، حضرت احدیت جمع وجود است و تعیینش تعیین اول و قابل اول و مقام «وادی» کنایه از آن است.

تجلی دوم متضمن تمیز و جدا شدن حقایق و مراتبی است که در حضرت تعیین اول حکمشان مستهلک و نابود بود و مانند نفس ناطقه ظاهر و گسترده؛ این تجلی صورت تجلی اول است، و سایه و ظل جامع آن که فراگیر تمام اعتبارات و تعینات است به نام رتبه الوهیت و حضرت «قاب قوسین» نامیده می شود، و تعیینش تعیین دوم و قابل دوم است که جامع بین طرف اجمال و وحدت می باشد، و مقابل آن دو، تفصیل و کثرت است برای انتسایش به واحدیت و وقوعش در رتبه های دوم تعینات آنها که عبارت از صورت تعیین اول و سایه و ظل آن می باشد؛ کلیات آنچه که این تعیین بر آن اشتمال دارد مراتب نامیده می شود.

این تعیین دوم نفسی از آن جهت که اصل ظهور تعینات و بازگشتگاه آنهاست، و تجلی ای که بدان ظاهر شده اصل تمام اسماء و بازگشتگاه آنهاست، تعیین، قابل الوهیت، و تجلی، به اسم «الله» نامیده شده، و به اعتبار تحقق تمام معانی کلی و جزئی در آن، به نام عالم معانی نامیده شده است، و به اعتبار ارتسام کثرت نسبی که منسوب به اسماء الهی است و همین طور به اعتبار کثرت حقیقی کونی در آن، به نام حضرت ارتسام نامیده ←

مراتب جبروتی و کانون صدور شئون تجلیات ربانی، و نیز ملازم بودن ربوبیت است مر مربوب‌های نسبی را، و پدید آورنده موجودات اضافی را، و ظهور الوهیت را به واسطه آشکار گردانیدن مراتب امکانی، در پهنه احکام - در مقام تجلی به اسم «موجد» و «رب» - تا حروف اعیان و حقایق امکانی که در سرپرده‌های پنهان جبروت و تعینات لاهوت هستند (در شهادت) تحقق و ثبوت یابند.^۱

→ شده، و به اعتبار برزخیتی که بین وحدت و کثرت حاصل است به نام حضرت «عماء» نامیده شده است، این نکته را بگویم که: حقیقت «عماء» عبارت است از فیض اقدس و تجلی غیبی احدی اول، و آن باطن اسم «الله» که اسم اعظم است می‌باشد، یعنی از جهت ناحیه غیب و باطن آن، و ظاهرش حضرت اسم «الله» است از جهت احدیت جمع اسماء الهی.

ناگفته نماند که مقام تدلی (دنی فتدلی) عبارت است از قابل فیض منبسط ظهوری و وجود بسیط نوری، و مقام «قاب قوسین» عبارت است از تعیین دوم و قابل دوم برای این تجلی دوم که جامع تمام اعتبارات است؛ و «عماء» عبارت از واحدیتی است که منشأ اسماء و صفات است، زیرا «عماء» یعنی ابرنازک، و ابر چون حایل بین آسمان و زمین است، این حضرت هم حایل بین آسمان احدیت و زمین کثرت است، و اصل این اصطلاح از آنجاست که ابوزرین عقیلی - چنان که در شرح فصوص الحکم جندی آمده - از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید که: پروردگار ما پیش از آن که خلق را بیافریند کجا بود؟ فرمود: در «عماء» که نه بالای آن هوا بود و نه زیر آن هوا.

۱. صاحب کتاب اصطلاحات الفصوفیه گوید: «رب» اسم است برای حق تعالی به اعتبار نسبت ذات به موجودات عینی، خواه ارواح باشند و یا اجساد، چون نسبت ذات به اعیان ثابت به عبارت است از منشأ اسماء الهی، مانند قادر و مرید و حفیظ، و نسبت آن به موجودات خارجی عبارت است از منشأ اسماء ربوبی، مانند رزاق و حفیظ، پس «رب» اسم خاصی است که اقتضای وجود مربوب، و تحقق و ثبوت او را دارد، و «الاه» اقتضای ثبوت و تحقق «مألوه» و تعیین او را دارد، و هر چه از موجودات که ظاهر می‌شود عبارت از صورت اسمی ربانی است که حق تعالی بدان اسم او را تربیت کرده و پرورش می‌دهد و آن موجود از آن اسم می‌گیرد و هر چه انجام می‌دهد به آن انجام می‌دهد و در هر چه که بدان نیاز دارد به آن مراجعه می‌کند، پس او هر چه را که از وی می‌طلبد، به او می‌بخشد، و بیان الهی که: ان الی ربک المنتهی، یعنی: سرانجام سوی پروردگار تو است (۴۲ - نجم) اشاره به رب الارباب که حق تعالی است می‌باشد که حاوی تمام مطالب است، و چون رسول او مظهر تعیین اول است، پس ربوبیتی که اختصاص به او دارد همین ربوبیت عظمی است.

در کتاب مصباح الانس از قول سعیدالدین فرغانی نقل می‌کند که گوید: حضرت شیخ قدس سره در تفسیر بیان داشته: «رب» مشتمل بر معانی مالک و سید و مصلح و قریب و لازم و مربی. بآن نعمت و مدد و عهده دار شدن آنچه که صلاح مربوب است. می‌باشد، و این - یعنی مربی - استعمالش بیشتر است، و گوید: «رب» اسمی کلی است ←

۱۵ مرتبه سوم، تعیین نقطه روحانی است در امتداد نفس، و عبورش

چون که با تمام معانی در تمام اسماء کلی و جزئی ساری است و در هر اسمی به حسب آن اسم ظاهر است، لذا هر موجودی حقیقتش از حقیقتی الهی - اصلی و یا فرعی تابعی نهایت - پدید آمده است، گویی وجود مضاف به او که در مراتب کونی و وجودی ظاهر است، از جهت روح و مثال و حس، از مرتبه اسمی که متعین به این حقیقت الهی است تعیین یافته است و این اسم «رب» اوست که عهده دار تربیت و اصلاح کارهای او بوده و پادشاه و سرور و نزدیک و همدم و یاری دهنده به او به واسطه وجود - با آنات پیوسته به سبب خلق جدید - می باشد، و این اسم بازگشتگاه تمام تجلیات او در نشأه دنیوی بوده و مشاهده او در آخرت اختصاص به این اسم دارد.

سپس گوید: ربوبیت دارای دو حکم خاص و عام است، اما حکم عام: مخصوص اسم «الله» است، یعنی به واسطه عموم تعلقش از جهت تربیت و وجود که در آن ظاهر است، چنانکه فرموده: الحمد لله رب العالمین، یعنی: سپاس خاص «الله» «رب» عالمیان است (۱- فاتحه) و: ان ربکم الله، یعنی: «رب» شما همان «الله» است (۵۴- اعراف) و عام، اسم «الرحمن» است، یعنی تنها به واسطه عموم تعلقش از حیث وجود، چنانکه فرموده: ان ربکم الرحمن، یعنی: «رب» شما همان «رحمان» است (۹۰- طه)

و خاص، همان اسمی است که گفتیم، یعنی آنچه که وجودش از مرتبه اسمی که «رب» خاص اوست تعیین پذیرفته است، از این روی آیشخور و وجود کاملان - از انبیا و رسولان و اولیا - از دریای تجلی دوم است که حقیقت هر یک از آنها مشتمل بر حقایق همه است، ولی با اثری پنهان از حکم امتیاز و اختصاص آن، پس تجلی دوم از حیث این اثر «رب» اوست.

و از کاملان هر کس که از جهت حیطه و ذوق نزدیک باشد، متبع و جود مضاف به او، از چشمه و معدن این اصول است - ولی از حیث احکام کثرت آن - با اثری پنهان از حکم حیطه - برعکس اول - لذا این اسم «رب» او می باشد؛ و اما کسی که پایین تر از این طبقه است آیشخور و جودش از دریاهای این اصول و یارودها و یا جویها و یا آبراهه ها و یا آبگیرها و یا خنجرها و یا کوزه ها و تاقطره های بی پایان می باشد، لذا تعیین شان در آغاز و بازگشت شان در انجام، به حسب استعداد است.

ولی پیغمبر ما - صلی الله علیه و آله - دارای آیشخوری اعلامی باشد که عبارت از تجلی اول است و آن نور اوست در اول و «رب» اوست در ثانی، و آن اصل تمام اسماء و تعینات علمی و وجودی و منتهای آنهاست، چنانکه فرماید: ان الی ربک المنتهی، یعنی: منتهی به سوی رب تو است (۴۲- نجم) و: قل لوکان البحر مداداً لکلمات ربی... الایة، یعنی: بگو اگر دریا مرکب کلمات (آفرینش) رب من باشد، پیش از آنکه کلمات (آفرینش) رب من تمامی پذیرد، دریا تمام شود - اگر چه همانند آن راه کمک آوریم - (۱۰۹- کهف) برای اینکه «رب» او تجلی اولی است که به نام «هو» و باطن اسم «الله» و منتهای تمام تعینات است و تمام کارها به سوی او باز می گردد.

و کلمات او اسماء ذاتی است که به نام مفاتیح غیب نامیده می شود و آنها اصول اسماء هفت گانه اتمه، و حقیقت دریایی است که هر چه غیر آن است فناپذیر می باشد، و باطن آن تجلی دوم است که از آن دریاهای هفت گانه پدید می آید و از آنها رودها و جویهای بی پایان بوجود می آید، اینها کلمات اسماء ذاتی اند که تعینات فرود آمده آنها می باشند.

بر درجات مخارج (حروف هجایی) و پوشیده شدن آن به دگرگونی‌های صورت‌های ظاهر حروف لفظی و خطی، و شکل یافتن آن به شکل‌های حقایق کلمات نوشته شده که اشاره است به عموم تجلیات نفّس رحمانی و گسترش فیض وجودی و برانگیخته شدن و وزیدن نسیم‌های جود و کرم پروردگار از غیب تعین نوری بر قابلیات اسم «الظاهر»؛ بنابراین وجود حقیقتِ احدیتِ مطلق، در این مرتبه اوصاف به صفات کمالی، و نسبت و اضافه سریان آثارش به محدثات و پدیده‌های فراوان و مقیدات متعدد و تعینات متجدد و تازه پیدا کرده و به انبئات آنها ظاهر، و ظاهر کننده اوصاف و نعوت آنها، و به واسطه تجلی بر آنها تکثر پیدا کرده و به سبب ظهور نشانه‌های خود در ماهیات آنها و به حسب آنها - نه به حسب خودش - متعدد و بی‌شمار گشته است، و آن (وجود) با این همه بر اطلاق حقیقی و تنزیه قدسی خویش باقی است، نه در ذاتش تعدد و شماری و نه در صفاتش تغییر و دگرگونی وجود خواهد داشت؛ که خداوند از آنچه گویند برتر است - برتری بسیار - .

۱۶ اما قرار گرفتن نقطه در زیر «باء» - در بسمله - به جهت راز پنهان بودنش به صورتهای حروفی و پوشیده بودنش به ظواهر شکل‌های کلماتی، و هویدا شدن‌های مراتب حروف در گردش‌های مخرجی و احوال و اوضاع نوشتنی، به واسطه تعین حقیقتش و نو شدن تکرارش در درجات خصوصیات و منازل ماهیات آنها، که با این همه بر اطلاق و نابی وحدتش باقی است و نه تغییر و نه تبدیل پذیرفته، اشاره است به پوشیده شدن احدیتِ هویت، در پرده‌های درجات امکائی و مظاهر بروزهای کونی و امتداد نمایان شدن‌های نفّس رحمانی، که به سبب سریان آن نفّس، حقایق برین و زیرین تعین می‌یابند، و نیز اشاره است به تجلیات وجودی که به واسطه فیضان و ریزشش

افراد مراتب موجودات، تکوین و وجود می‌یابند؛ بنابراین آثار تجلیات او (یعنی کمالات ثابت او) به حسب استعدادها که به سبب تغییر و دگرگونی نشانه‌ها و آیاتش - در ارتباط با اعیان موجودات خارجی - تکثر، و نیز به واسطه قابلیت متعدد فزونی پیدا می‌کند، متعدد و بی‌شمار می‌گردد، در حالی که حق تعالی در ذات قدیم خودش برپاکی و قدس و حقیقت اطلاق خودش باقی و دایم است؛ عظمت و جلال الهی برتر از آن است که با امکان آمیزش یافته و از دگرگونی تعینات اعیان موجودات دگرگونی یابد.

۱۷ اما کسره (حرکت زیر) در «ب» بسمله، اشاره است به اینکه نقطه، کلید رازهای اعیان کلمات نوشتنی و صورتهای حروف خطی است، و از حقیقت آن این که درهای تعینات نقطه را در شهودگاههای حسی، و مراتب صورت‌های آن را در عالم نوشتن و رقم گشوده ساخته، و بدان (کسره) درجات شکل‌های نقطه و آثار طبایع آن، و خواص مشهود و معلومش^۱ را ظاهر و آشکار می‌سازد؛ (این) اشاره است به گشوده شدن دروازه‌های عالم امکان، به واسطه تعین اول که عبارت از کلید رازهای پنهان و رابطه تعلق قدرت به مقدورات و علم به معلومات می‌باشد، و از آن (تعین اول) دروازه‌های مراتب جبروت و حقایق ملکوت و افراد مراتب حسی و صورت‌های وجودی و تجلیات شئونی و تعینات شهودی گشوده و ظاهر می‌گردد^۲.

۱. خواص معلوم یعنی: برزخ اعلا و عالم وحدت، و مراتب جبروت یعنی: انوار قاهره - بنابر اصطلاح اشراقیان. و حقایق، یعنی: عقول؛ و ملکوت، یعنی: انوار اسفهدیه. بنابر اصطلاح اشراقیان - که نفوس ناطقه‌اند.

۲. حضرت شیخ صدرالدین قونوی در کتاب اعجازالبیان که به نام تفسیر فاتحه معروف است در قاعده‌ای از قواعد کلی گوید: [کتاب اعجازالبیان را مترجم و مصحح و محشی این کتاب ترجمه و تعلیق آورده که توسط انتشارات «مولی» به چاپ رسیده است.] «الف» وجود منبسط نور است، و این همان رق منشور است که تعبیر از آن به نشر شده و بر حقایق ممکنات سایه گسترده است؛ بنابراین هر حقیقتی، به تنهایی خود - از جهت ثبوت و امتیازش در علم حق تعالی - عبارت از حرف غیبی است، و از آن جهت که برخی از آن حقایق تابع اند و ...

۱۸ و همچنان که نقطه آغاز صورتهای حروف نوشتنی است و بدان، حقایق وجودات حروف و نهایت شکل های آنها منتهی و پایان می پذیرد، همین طور کار در پهنه گاه وجود و دگرگونی های جایگاههای شهود هم این گونه است، یعنی کارها از او (وجود حق) آغازیدن می گیرد و هر پیدا و پنهانی بدو باز می گردد، و او - جلّت عظمته - در آخر بودنش اول است و در اول بودنش آخر، در عین باطن بودنش ظاهر است و در مظاهر ظهورش باطن^۱، و

→ برخ دیگر متبوع، و تابع، احوال و صفات و لوازم متبوع است، متبوع به اعتبار اضافه و نسبت دادن احوالش به تابع، و تبعیت تابع مر متبوع را - حال تعلّقش که خالی از وجود است - کلمه غیبی می باشد، و به اعتبار تعقل ماهیت متبوع به رنگ وجود و جدای از لوازم ماهیت، حرف وجودی می باشد، چون وجود لوازم از وجود ماهیت متبوع تأخر دارد و به اعتبار تعقل ماهیت متبوع - با انضمام لوازم تابع آن در حال اتصافش به وجود - کلمه وجودی است.

بنابراین هر یک از نقطه و اعراب را پنج مرتبه است و ششمی سلبی می باشد، اما آنچه که به نقطه اختصاص دارد: یک و دو و سه است که بالا و زیر حرف قرار می گیرد، و سلبی عبارت از نداشتن نقطه و اعراب رفع و نصب و جر (یعنی حرکات حروف به صورت پیش و بالا و زیر) و تنوین و سکون «حی» می باشد و ششمی سلبی سکون «میت» می باشد، و حذف شدن حرف، قائم مقام آن اعراب است، بنابراین رفع، (پیش) خاص مرتبه روحانی است و نصب و جر (بالا و زیر) خاص صورت ظاهری و طبیعت است، و سکون «حی» خاص حکم احدی الهی نخستین است که اختصاص به مقام جمع دارد که حکم عام و فراگیر بر اشیاء دارد و آن امر معقول و ثابت است که اثرش دیده می شود و عینش مشاهده نمی گردد، همچنانکه حضرت شیخ - ابن عربی - رضی الله عنه در بیتی که مرادش این نیست خیر داده و گفته:

جمع، خالی است که عینش را وجودی نیست حکم، خاص آن است نه برای

آحاد [یعنی از حیث حکم ذاتی، نه حکم نسبی مشهود که خاص جمع است - نه خاص آحاد و یکایک افراد کثرت..]

۱. بدان که وجود حقیقی بالذات مخصوص ذات اقدس الهی بوده و سایر وجودات امکانی تمام سایه و عکس آن وجود حق ازلی یگانه اند، و سرتاسر مراتب وجود از نفس رحمانی و فعل اول و صنع ساکن - که همه اسماء حقیقت محمدیه و وجود منبسط و عماء اند - و تا مراتب مادیات و هیولی، ظهور و پرتو وجود حق متعال است، و آیه: *الم ترالی ربک کیف مدالظل (۴۵ - فرقان)* از آن روی مورد نظر عرفاست که حق تعالی در این آیه وجودات امکانی را «ظل» نامیده و ذات اقدس را خورشید، که مبدأ بروز انوار و اغلال وجودات امکانی است، تا توهم نشود که در وجود - بین واجب و ممکن - اشتراکی هست، بلکه مشخص گردد که حقیقت وجود بالذات، منحصر به ذات اقدس الهی بوده و بقیه موجودات به منزله ظل و پرتو اند؛ البته این نکته را نباید فراموش کرد که مسئله اصالت وجود، اصل و اساس قول به وحدت وجود است. ←

فرموده: الیه يرجع الامر کله، یعنی: کارها یکسره به او بازگشت دارد (۱۲۳ - هود).

حکما گویند: کثرت حاصل از تجلیات ذات وجود، کثرتی است حقیقی، ولی عرفا کثرت را اعتباری و وجود را منحصر به حق می دانند و گویند: چون اصل حقیقت وجود واحد است و صرف الشئی (یعنی وجود خالص واحد) قبول تعدد نمی کند، و غیر صرف وجود مرکب است، یعنی مرکب از اصل وجود و قیدی که از تعین وجود حاصل آمده، و چون قید و کثرت، غیر حقیقی است و وجود صرف نیست. چون وجود صرف نه تعدد و نه قید و نه کثرت دارد. ناچار تعینات عارض بر وجود - یعنی ماهیات - اموری اعتباری اند و اصالت ندارند، چنانکه عارف شبستر گوید:

وجود اندر کمال خویش ساری است تعین ها امور اعتباری است
بنابراین با صرف نظر از قید و تعین، چیزی جز وجود صرف و منزّه از قبول و تعدد و کثرت نمی ماند، همان عارف گوید:

چو ممکن گرد امکان برفشانند بجز واجب دگر چیزی نماند
وجود ممکن چون به تجلی حق ظاهر گردیده، قبول عدم نمی کند و به حق می گردد. البته در مقام اسقاط اضافات و عوارض - نه اینکه عین حق تعالی یا مثل و مانندش می گردد، بلکه مانند انعکاس نور خورشید از دیوار به خورشید، مولوی گوید:

باز می گردند چون استارها	نور آن خورشید زین دیوارها
برنو خورشید شد تا جایگاه	ماند هر دیوار، تاریک و سیاه
تا بداند کان حُطُل عاریه بود	برنوی بود آن ز خورشید وجود
آن جمال و قدرت و فضل و هنر	ز آفتاب حُسن کرد این سو سفر
واستائیم آن که تا داند یقین	خرمن آن ماست، خویان خوشه چین

پس چون وجود ممکن قائم به وجود حقیقی است معدوم نمی گردد، بلکه پنهان و مخفی گشته و داخل در باطن وجودی که از آن ظاهر گشته می گردد، یعنی رجوع به وحدت می نماید، و پوشیده از حقیقت پندارد که معدوم گشته، و این توهم بی جا منشأش فرض کردن افراد وجودی راست چون افراد خارجی انسانی و غیره، ولی در مورد مظاهر خارجی وجود چنین نیست، زیرا وجود، حقیقت واحده ای است که مطلقاً کثرت در آن مدخلیتی ندارد و وجود افرادش به اعتبار اضافه آنها به ماهیات است، و اضافه هم که امری اعتباری است افراد حقیقی ندارد که معدوم گردند. بلکه اضافات آنها زایل می گردد نه وجودشان. اگر غیر این باشد، حقیقت وجود انقلاب به عدم نموده و در آن صورت بطلانش ظاهر است.

بنابراین ممکن را وجودی جز این نسبت و ربط نیست، و گرنه وجود، عین حق تعالی است و ممکنات در علم حق تعالی در عین عدمیت. که صور شئون ذاتی اویند. باقی اند، پس عالم، صورت حق است و حق هویت و روح عالم است و این تعینات در وجود، از احکام اسم و الظاهر حق است که مجلای اسم «الباطن» او می باشد.
پس این وجود عام و نفّس رحمانی است که تنزل در تمام صور موجودات و مکونات. حتی مورچه و پشه و کوچکتر و بزرگتر. می نماید، یعنی در وجود، موجودی نیست مگر اینکه او مظهری از مظاهر این ←

۱۹ بدان که خداوند سبحان به حکمت بالغ و کامل خویش رازی را

حقیقت کلی و صورتی از صور اوست، همچنان که خود این حقیقت نیز مظهری از مظاهر حق و صورتی از صور و شأنی از شئون او است، لذا تمام نقایص و کمالات اعتباری و غیر اعتباری - در مقام تفصیل - به این حقیقت برمی گردند - نه به حق تعالی - زیرا حق تعالی دائم در تنزه ذاتی و تقدس ازلی خود به مفاد: کان الله ولم یکن معه شئی، والان کماکان، باقی است، و به قول عارف نامدار - عطار نیشابوری - :

در حریم عزت است آرام او	نیست حد هر زلفانی نام او
صدهزاران پرده دارد بیشتر	هم ز نور و هم ز ظلمت پیشی در
در دو عالم نیست کس را زهره‌ای	کو تواند یافت از وی بهره‌ای
دایماً او پادشاه مطلق است	در کمال عز خود مستغرق است
او برناید زخود آنجا که اوست	کی رسد علم و خرد آنجا که اوست؟
نه بدوره، نه شکیبایی ازو	صدهزاران خلق سودایی ازو
وصف او چون کارجان پاک نیست	عقل را سرمایه ادراک نیست
لاجرم هم عقل و هم جان خیره ماند	در صفاتش با دو چشم تیره ماند
هیچ دانایی کمال او ندید	هیچ بینایی جمال او ندید
در کمالش آفرینش ره نیافت	دانش از پی رفت و بینش ره نیافت
قسم خلقان زان کمال وزان جمال	هست اگر برهم نهی مثنی خیال
هر خیالی کی توان این ره سپرد	نو بهامی چون توانی مه سپرد؟
چون نه سر پیداست و صفش را نه بُن	نیست لایق بیش ازین گفتن سخن

اصل حقیقت وجود به معنای امری عام و مطلق خارجی است که به حسب تجلی و سریان فعلی در تمام موجودات ساری است و چیزی از شمول و حیطه آن خارج نیست، بلکه عین همه موجودات است، و به حسب صریح ذات و اصل حقیقت، همه اضافات و تعینات وجودی و ماهوی و تعینات اسمی و رسمی را - از جهت خاصیت قهر و سطوت ذاتی - از خود دور می نماید و به لحاظی منشأ ظهور و بروز تمامی کثرات است، و به حسب ذات، قیوم تمام حقایق و محیط به کلیه موجودات و میرا از اختلاط و اتحاد با اشیا می باشد، ولی همانطور که گفتیم به حسب ظهور و سریان عین اشیا است، چنانکه محیی الدین بن عربی - شیخ اکبر قدس سره - گوید: سبحان الذی اظهر الاشياء و هو عینها، که مرادش وجود عام و منبسط است، یعنی عین اشیا است در ظهور - نه در ذات - و پس از آن گوید: هو عین کل شئی فی الظهور، ما هو عین الاشياء فی ذاتها، بل هو هو و الاشياء اشياء، یعنی: منزه است آن کس که موجودات را ظاهر ساخت و خود عین آنهاست، سپس گوید: او عین هر موجودی در مقام ظهور و تجلی است و عین موجود، در مرتبه ذات آنها نیست، منزّه است از این که عین ذوات اشیا و موجودات شود، بلکه واجب، واجب است و اشیا همان ذوات و ماهیات اند؛ همچنان که شیخ کبیر - صدرالدین قونوی قدس سره - در کتاب مفتاح الغیب گوید: والوجود تجلّ من تجلیات غیب الهویه، یعنی: وجود یکی از تجلیات غیب هویت است که همان حقیقت محمدیه و وجود عام و

در نقطه به امانت سپرد که آن به حقیقت خویش فراگیر برخی از خواص حروف و کلمات بوده و در ذاتش انواع اسرار اشارات و نوشتن‌ها گرد آمده است که شرح نکات باریک آن در حیطه بیان، و شگفتی‌های خواص و دگرگونی‌هایش در دایره تدوین درنیاید، برای اینکه نقطه، هیولی و خمیرمایه حروف و کلماتی است که دریا - پیش از آنکه پایان پذیرد - پایان می‌پذیرد^۱؛ و از اسرار آن اینکه به ذات خود تمامی موجودات را قابل و پذیراست و در ظهور و ظاهر کردن موجودات، در مقابل تمامی مراتب وجود - چه کلیات و چه جزئیات آنها - کامل و تام است.

۲۰ این برای آن است که تمامی موجودات با حقایق کلام مطابقه و

«نفس رحمانی و «عماء» و وجود منبسط می‌باشد، و اطلاق «حق» به او از نظر باطن و احدیت ذات این وجود مطلق است که حق تعالی می‌باشد، مانند نور آفتاب که عموماً اطلاق آفتاب به آن می‌شود.

بنابر آنچه گفته شد، وجودات ممکنات وجود ربطی است و وجود ربطی، خود عین ربط است، پس تمام ممکنات در مرحله شهود و ظهور، عین ظهور واجبی‌اند، مانند اشعه خورشید نسبت به خورشید، و وجودانشان مجازی و محض نسبت و ربط می‌باشد و در جنب «ظاهر» که حق تعالی باشد، ظهور او - که تحلی و وجود مطلق اوست - به حیز شماره و عدد در نمی‌آید، چه رسد به مظاهر وجود و روابط که ممکنات فقیرالذات‌اند.

اگر در کلمات اهل عرفان مشاهده می‌کنی که حق مطلق عین مقید است، بدان که مراد، عینیت به حسب ظهور و سریان فعلی در اشیاء است، و مطلق سازی در اشیاء، وجود عام است، و این همان است که اهل حکمت گویند: بسیط الحقیقه کل الاشیاء الوجودیه، یعنی آنچه که از سنخ وجود است، قیود وارد بر وجود حاکی از تنزل ذات در کسوت مظاهر است، یعنی ظهور ذات در کسوت مظاهر - که ماهیات و حدود وجودی‌اند - می‌باشد و از سنخ وجود نمی‌باشد، لذا گفته‌اند: ولیس بشیئ منها - یعنی از اشیاء - و اینکه گفته‌اند: مظاهر وجود با وجود مطلق متحداند، اتحاد در مقام جمع را گویند که عین مقام حق است، یعنی باطن و احدیت وجود - نه اتحاد در مقام تفصیل - و اینکه گویند: سوی الله اضافات و نسبت‌های حق‌اند، نسبت‌های اشرافی را قصد کرده‌اند نه نسبت‌های مقولی، چون نسبت فیاض مطلق به اشیاء، نسبت ماهوی نیست، تا چه رسد به الضعف ماهیات که اضافه مقولی باشند.

۱. اشاره است به آیه ۱۰۹ سوره کهف که می‌فرماید: قل لوکان البحر مداداً لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مدداً؛ یعنی: بگو اگر دریا مرکب کلمات (آفرینش) رب من باشد، پیش از آنکه کلمات (آفرینش) رب من تمامی بپذیرد، دریا تمام شود - اگر چه همانند آن را به کمک آوریم -.

برابری دارند، زیرا هیچ چیزی در وجود نیست جز آنکه کلام، در شرح ماهیت و حقیقت و خواص و منافع و زیانهای آن چیز و چگونگی عوارض^۱ و لواحق و لوازم^۲ آن، جولانگاه وسیع و فراخنای متّسعی دارد، و نکته‌های باریک اقسام کلام و حقایق انواع آن، از ترکیب دادنهای مختلف حروف و پیوند بخشیدن آنها، ظاهر و آشکار می‌شود، و ظهور و آشکار شدن نکات پنهانی حروف و نقش لطایف و باریکی‌های آنها بستگی به نمایان شدن لطیفه و نکته نغز نقطه، و از پی هم آمدن حقایق آن و پی در پی آمدن صورت‌های اجمالی آن، و تکرار ذات اصلیش - به واسطه حرکت دوری و گردشیش - و نیز سیر و حرکت امتدادی آن، و هویدا شدن انوار وجودیش از برآمدنگاه ذات غیبی و حقیقت برزخیش دارد، برای اینکه نقطه، اصل و ماده حقایق حروف نوشتنی و هیولی و خمیرمایه دقایق قلمی، به واسطه ایجاد صورت‌های کلمات بر جلوه‌گاههای صفحات، و ظهور مراتب و طبقات حروف و کلمات از گنجینه و کانون ذات آنها - مانند ظهور مراتب اعداد - می‌باشد.

۲۱ برای اینکه واحد (عدد یک) خود عدد نیست ولی اعداد از آن پدید می‌آیند، چون اگر آن را به واسطه واحد، حمل بر همانند خودش کنی، عدد دو پدید آید و اگر (همان واحد را) حمل بر دو کنی، عدد سه - تا بی‌نهایت - پدید آید، و چون آن را از هزار کسر کنی، نام هزار از آن زایل گردد، از این روی (واحد) اصل در اعداد است؛ و همان‌گونه که نقطه اصل در حروف و کلمات بود، حکمش هم در شمار این‌گونه است، برای اینکه حرف «عین» در

۱. عوارض، ذاتی و غیرذاتی است، عوارض ذاتی اموری هستند که خارج از ذات شئی هستند و من حیث الذات، لازم بدان، مانند تعجب که لاحق ذات انسان است، اعم از اینکه بدون واسطه عارض شود و یا با واسطه. ۲. امری که خارج از ذات چیزی باشد و در عین حال غیرمنفک از آن، آن را لازم آن گویند، اعراض لازم به اعراضی گفته می‌شود که لازمه ذات اشیاء باشند، یعنی تصور ماهیت شئی کافی در انتزاع آنها باشد.

حساب «ابجد» هفتاد است، و اگر بالای آن نقطه‌ای گذاری «غین» شده و شمارش «هزار» می‌گردد، و چون اسم «هزار» را (با برداشتن نقطه بالای آن) از آن دورکنی، دوباره به درجه هفتاد فرودمی‌آید، بنابراین نقطه - از این جهت - میدان پهناور، و عرصه‌گاه وسیع و اثربخشی بیشتری و تصرف و دگرگونی دهندگی‌های بسیار بزرگی را داراست.

۲۲ به خواص این دو حقیقت و به شگفتی‌های دگرگون‌سازی‌های آن در دو پهنه بنگر! یکی عرصه‌گاه کلمات و حروف، و دیگری جولانگاه اعداد و شمار، و این دو، دو راز از رازهای الهی در سرای وجوداند که پرده عزت و غیرت از چهره زیبارویان آن سراپرده‌های جمال، جز برای اهل کشف و شهود و ساکنان مقعد صدق و کمال برکنار نخواهد شد، آنان که درون و باطن‌شان به نسیم جان‌بخش لطایف ادراک و دریافت خوشبو، و ضمیر و نهادشان به بوهای خوش و زش نسایم روح‌بخش شناخت و عرفان مشک‌بو گشته است.

۲۳ بدان که جابجایی و انتقال نقطه و سربر زدنش از ذات و کانون احدیتش، تا تفصیل اعیان حروف نوشتنی، و امتدادش در جدول و آبراهه‌های تعینات کلمات حروفی، اشاره است به امتداد نفَس رحمانی از مرتبه مبدئیت و کانون هویت غیبی در گذرگاه‌های تعینات و جودی و سریان تجلیات و جودی از طلوع‌گاه مشیت موجد، در پهنه مراتب عالم امکان، و توجهش به قابلیت و استعدادهای موجودات، و حقیقت ذات آنها شدن، و آشکار شدنش به نتایج و دقایق خصوصیات آنها، و ظاهر شدنش بر دیدگاه‌های مظاهر آنها، و پنهان شدنش به تعینات صور و تقیدات ماهیات آنها، مانند جریان و سریان آب در خلل و فرج و رخنه و شکاف اجزای درختان، و سریان طبیعت آبی در گذرگاه‌های شاخه‌ها و برگ‌ها و گل‌ها و میوه‌های درختان، و پوشیده شدن حقیقت آن (آب) به رنگ‌ها و بوها و مزه‌های آنها؛ همچنان که محقق گوید:

جلت فی تجلیها الوجود لناظری ففی کل مرئی اراها برؤیة^۱
و ما ذاک الا ان بدت بمظاهر فظنوا سواها و هی فیها تجلّت^۲

و از اسرار و رازهای نقطه، مجرّد و رها بودنش از جهات و اطراف و دور بودنش از تعلق به مکان و مکانیات است، برای اینکه حقیقت نقطه و ذاتش کُروی شکل است و شکل مُدَوَّر بهترین شکل‌ها، و دورترین آنها از دگرگونی و تباهی می‌باشد، و این شکل را - از حیث هیئت و حقیقتش - مطلقاً جهتی نیست، برای اینکه جهات - جز به واسطه تفصیل اجزای گوناگون - اثبات نمی‌گردد؛ مثلاً انسان دارای سر و پا است، و شکی نیست که سرش از پایش برتر می‌باشد، پس به این اعتبار، جهتی که طرف سرش می‌باشد به نام فوق و بالا، و جهت دیگر که طرف پایش می‌باشد تحت و زیر نامیده می‌شود؛ و او را دو جانب می‌باشد، یکی از آن دو از دیگری قوی‌تر است، جهتی که طرف جانب قوی‌تر است یمین و راست، و طرف دیگر که مقابل آن است یسار و چپ نامیده می‌شود؛ و او را نیز دو جانب دیگر است: یکی از آن دو به حرکت ارادی نقلی و جابجایی او به حرکت در می‌آید، جهتی که به طرف این جانب است جلو و پیش‌رو، و طرف دیگر که مقابل آن است پشت و پس نامیده می‌شود، در حالی که در شکل کره، مطلقاً این صفات وجود ندارد، از این روی به جهات و اطراف توصیف نمی‌گردد.

۱. این دو بیت از قصیده نظم السلوک ابن فارض مصری قدس سره است؛ و در حاشیه نسخه اصل، دو بیت از مثنوی معنوی مولوی قدس سره در معنای این دو بیت آمده که عیناً نقل می‌کنیم، اما معنی بیت نخستین اینکه: حضرت معشوق در تجلی وجودی بر دیدگانم ظاهر و جلوه‌گر گشت، لذا بر هر چه نظر می‌کنم او را به مشاهده و عیان می‌بینم. ۲. این نیست جز آنکه حضرت معشوق به واسطه صور در مظاهر عالم ظاهر شد، و گمان کردند که این صور غیر حضرت اوست در حالی که همو بود که در حقایق صور تجلی کرده بود؛ اما دو بیت مثنوی که در مثنوی قونیه به شماره‌های: ۲۶۱۲ و ۲۶۱۳ آمده:

آب در غوره ترش باشد ولیک	چون به انگوری رسد شیرین و نیک
باز در خم او شود تلخ و حرام	در مقام سرکشی نعم الادام

۲۴ و این امر اشاره است به منزله بودن ذات قدیم مقدس ذوالجلال از داشتن جهات، و دور بودن حضرت قدس متعال از آمیزش مکانیات - چه علویات و چه سفلیات - و برتری منزلت و مقامش از تقدید به کجائیات، و ناممکن بودن تعریف کُنه و حقیقت ذاتش به انواع عبارات و لغات، و بلندی سرا پرده‌های جلال و عظمت انوار جمال او از نارسایی اشارات، و از هم پاشیده شدن خرده‌ها و ادراکات و نابود شدن نشان‌ها و اثرها در فروغ تجلیات عظمت و کبریایی، و درخشش انوار مجد و رفعت خدایی، و ناممکن بودن دگرگونی‌های روزگاران در قدم و دیرینگی ذات، و دور بودن حدود و نواحی و اطراف، از تقدیس و توصیف صفات او.

۲۵ بدان که نقطه حسی اگر چه از این حیث، جهات از آن مُنتفی است، ولی از حیث دیگر برایش ثابت است، و آن کُروی شکل و مُدَوّر بودن نقطه است، و شکل کُروی اگر جسمی مُتراکم و محسوس باشد، ناگزیر جهات و حدود عالم - بوجود برزخی و شکل حسی خودش - آن را فرا می‌گیرد، اگر چه این از ناحیه حقیقت ذاتش نبوده است، ولی گاهی حدود و جهات - به حسب حرکتش - درباره‌اش تغییر می‌کند و گاهی هم به سبب ساکن بودنش تغییر نمی‌کند، برای اینکه - کُره - اگر ساکن باشد، یکی از نواحی و اطراف آن مشرق و خاور است و مقابل آن مغرب و باختر، و یکی از اطراف و نواحی آن جنوب است و مقابل آن شمال، و همین‌طور آسمان و زمین، اگر حرکت و گردش کند و دگرگونی یابد، نواحی و جوانب درباره‌ آنها برعکس می‌شود و با حرکت آنها، مشرق مغرب، و بالا پایین، و جنوب شمال می‌گردد؛ این بدان جهت است که جهات، عارضی آنهاست نه ذاتی، و عوارض حکمشان تداوم و همیشگی ندارد، بلکه گفته‌اند: عرض دو «آن و زمان» باقی نمی‌ماند و نابود می‌گردد.

۲۶ انسان نیز این گونه است، هنگامی که رویه سوی مشرق دارد، جنوب دست راست و شمال دست چپ و مغرب پشت سرش قرار دارد، و اگر سرش را بر زمین گذارد و روی به سوی مغرب کند، جهات و اطراف عالم درباره اش برعکس می گردد، ولی امکان ندارد که جهات خودش که عبارت از بالا و پایین و پشت و جلو و راست و چپ است - هرگز - به هر حالی که باشد درباره اش برعکس شده و تغییر پذیرد، چون آنها جهات ذاتی اویند؛ و گاهی نیز جهات و اطراف درباره کسی که نقطه و کره را در دو زمان مشاهده می نماید تغییر می کند: در حالت سکون آنها، و یا در یک زمان و یک حالت - درباره دو مشاهده گر - و این به واسطه تفاوت حالات آن دو و مختلف بودن محل های آنها در مشاهده می باشد.

۲۷ بنابراین اثبات حدود و جهات برای حقیقت نقطه و کره - از این حیث - و توجهات آنها به جهات و نواحی مختلف عالم اشاره است به سریان تجلیات وجودی او - تعالی - و احاطه مرتبه علمی ذاتی او به حقایق افراد مراتب امکانی و خصایص و ویژگی های عوالم وجودی، و ظهور اعیان و ذوات ممکنات به درخشش انوار هویت او، و هویدا شدن ذرات موجودات به ظهور اسرار معیت وی، و در نور دیده شدن تعینات ستارگان کثرت اسمائی در درخشش تابش انوار وحدت ذاتی، و محو شدن رسم های پراکنده غیریت و دوگانگی در غلبه و چیرگی غیرت جلالی حق ذوالجلال^۱.

۱. محمد بن حمزه فناری در کتاب مصباح الانس گوید: اسماء در تقسیم به سه کلی: اسماء ذات و صفات و افعال، تقسیم می شوند؛ اسماء اگر حکمشان عمومی باشد، یعنی قابل تعلق به امور متقابل و صفات متباین - مانند قدم و تحریر و تناهی و اضداد اینها - باشند، آنها اسماء ذات اند و از آن جهت به ذات نسبت داده می شوند که حقایق لازم وجود حق سبحانه اند - یعنی ذات از آن جهت که وجود است - چون این اعتبار درخواست عین ذات احدیت بودن آنها را دارد، پس اگر از ذات امتیاز داشتند باید به سبب قیدهایی امتیاز بیابند، در نتیجه برکمال اطلاق خویش باقی نبودند و این خلف است؛ و همین طور علم و اراده و قدرت و موجودیت و ...

۲۸ و دگرگونی نقطه و کره، با انواع دگرگونی های انعکاسی جهات در باره اش

→ نوریت - یعنی ظاهر بودن در ذات خود - برای اینکه آنها از حیث می می (این همانی) از اسماء ذات اند و از حیث تعلقات متعدد متعین شان - حسب تعدد متعلقات و تعین آنها - از اسماء صفات اند، و همین طور وحدت ذاتی شئی، یعنی هوهر بودن او، نه وحدتی که برای واحد، صفت اعتبار می شود، زیرا آن از صفات است.

از تنایج و ثمرات احاطه این اسماء بودنشان با قدیم، قدیم و با حادث حادث و با متناهی متناهی و با متعین متعین است - برعکس اسمایی که مقابل اینهایند - و تصور نشود که این اسماء همان گونه که به حقایق خود قدیم اند، به واسطه تعلقات کلی و جزئی شان - که به اعتبار آنها داخل در اسماء صفات می شوند - قدیم اند، و قدم آنها به واسطه تعلقات آنها از حیث اعتبار آنها از جانب وجود، منافی انصاف آنها به صفات حدوث - از حیث تبعیت آنها مر علم را که تابع معلوم است - نمی باشد؛ و هر یک از این دو را در کتاب و سنت زبانی است: زبان اول فراوان است، برای اینکه حق تعالی تمام اشیاء را از ازل از حیث علمش به ذاتش می داند و در آن دانستن تمام نسبت های اسمائی - با اقتضاهایشان - مندرج و نهفته است.

اما زبان دوم مانند: ولنبولنکم حتی نعلم المجاهدین منکم والصابرین، یعنی: شما را می آزمائیم تا مجاهدان و صابران شما را معلوم کنیم (۳۱ - محمد) و: ان الله لایعمل حتی تعلموا: یعنی «رسول خدا (ص) فرمود:» خداوند ملول و دلتنگ نمی شود تا آنکه شما ملول شوید، و همه همین طور است، برای اینکه قول و تکوین (کن فیکون) به حسب قدرت است که به آنچه اراده معین کرده - یعنی اراده ای که تابع علم است و علم تابع معلوم - تعلق گیرد، پس رنگ پذیری تعینات، تعلقات ازلی است مر صفات را به خواص حوادث و پدیده ها، از این روی منافی قدمشان در ذاتشان و از جهت محویشان نیست.

بنابر این کلام حق تعالی صفتی است که از برخورد غیبی بین دو صفت اراده و قدرت حاصل می شود، و این منافی قدم آن نمی باشد، و قدم تعلق آن، رنگ پذیری تعلق آن است به آنچه که حالات مخاطبان - مانند عبرانی و عربی - و احکام اسم «الذکر» - مانند گذشته و حال و آینده - اقتضای کند، زیرا آن رنگ پذیری ای است که از اعتبار دوم پدید می آید؛ باین بیان بسیاری از شبهات که بزرگان اهل نظر از حل آن ناتوان بودند برطرف می گردد، مانند الفاظ قرآنی که: حروف و اصواتی مترتب و حادث اند، باین که اگر کسی متکرر شود که آنها کلام الهی اند و یا آنکه همان حروف فرستاده شده، کافر است، مانند اقتضای قدیم بودن: انما ارسلنا نوحاً، یعنی: ما نوح را فرستادیم (۱ - نوح) قدم نوح لازم می آید.

گویم: یعنی قدم این کلام اقتضای قدم نوح را - بر این تقدیر که کلام الهی قدیم است - دارد، و دفعش به این است که گوییم: آن به صورت عقلی اش در علم قدیم، قدیم است و به صورت حسی اش در الفاظ و حروف، حادث و جدید است.

شارح مصباح گوید: دفع آن اینکه: قدم هر حادثی نسبت به حضورش با تمام کلیات و جزئیاتش با وجود حق تعالی - حق تعالی که او را از آن جهت که اوست نه قیدی به زمان دارد و نه حال - و نیز آگاهی بر این حضور - یعنی آگاهی لازمی که مطلقاً از ذاتش تحکیم و جدایی ندارد - قابل انکار نیست، چنانکه خواجه طوسی قدس سره فرموده: معلومات عالم مقید به زمان و یا مکان نبوده و تمامی معلومات با تمام نسبت هایشان نزد او حاضرند و او بر همه آنها آگاهی دارد.

اشاره است به اختلاف احکام ازلی و دگرگونی‌های شئون ربّانی و پوشیده شدن احکام جلالی به صور مظاهر قهر و غلبه و انعکاس حقایق جمالی در آینه‌های شئون لطفی، و دگرگونی احکام دو صفت (جلالی و جمالی) بر اعیان و ذوات مراتب و جودی در مراتب و مواطن دنیا و نشأت و عوالم اخروی، یا به حسب مقتضیات احکام زمانها و مکانها، و یا به حسب تفاوت استعدادهای اشخاص و افراد، و اختلاف قابلیت و خصوصیات آنها.

۲۹ بسا افراد که با بهره‌وری از احکام لطفی در مراتب دنیا به نیک‌بختی می‌رسند و به سبب وارد شدن رنج آثار احکام قهر و غلبه در نشأت آخرت به شقاوت و بدبختی - و بالعکس - می‌افتند، بسا اشخاص که آثار ریزش فیوضات جمال، در دنیا و آخرت - مانند کاملان از پیامبران و بزرگان از اولیای الهی که نه بیمی و نه اندوه خوردنی آنان را هست - فروشان می‌گیرد، و بسا افرادی که رنج آثار جلال در تمام نشأت و عوالم، آنها را فرا گرفته است، مانند ارواح تیره و اشباح پلید و چرک و نفوس خبیث و ناپاک و کالبدهای تاریک اشقیای پوشیده از حق و کافران رانده شده، آنان که کوشش‌شان در راه دنیای فانی باطل، و عمرهاشان در بدست آوردن لذات نفسانی و برخورداری‌های حسی ضایع گشته و به فرا چنگ آوردن سنگ ریزه‌های بی‌ارزش و تجملات و زر و زیور این سرای فانی فریب خوردند، اینان را در این جهان از پیش آمده‌های دوران - به سبب فزونی آزمایش‌ها و رنج‌ها - امواج اندوه و غم فرا گرفته و طوفان بلاها و اندوه‌ها - به سبب نوشدن بلاها و آزارها - فروشان می‌گیرد و در جهان آخرت، همدم آتش و بیم از هلاکت و افسوس زیان و فرو خوردن تلخی‌ها و رسوایی‌ها و ننگ‌ها هستند و آنچه در دنیا کِشتند، در آنجا درو می‌کنند و به آنچه انجام داده‌اند جزا داده می‌شوند، و ستمکاران را هیچ یاری کننده‌ای نیست.

۳۰ اما اختلاف مشاهده مشاهده گر و یا دو مشاهده گر در یک حالت و یا در دو حالت - همان گونه که گفته آمد - اشاره است به تفاوت سیر و سلوک سالکان راه حق و اختلاف درجات پویندگان سبیل حقیقت و گوناگون بودن مقامات اهل وجدان و دگرگون گردیدن اسرار و بواطن اهل کشف و شهود و ایقان، در اشکال مراتب عرفان؛ بنابراین دو گام از گام های سالکان راه در هیچ مقامی مطلقاً با هم اتفاق و هم آهنگی ندارد، بلکه اصلاً گام هیچ پوینده تشنه کام راست کرداری در هیچ مقامی از مقامات - در دو زمان - ثابت و پایدار نیست، چنانکه عارف محقق - ابوطالب مکی قدس سره - گوید: در هیچ صورتی دوبار تجلی نمی کند، و نیز در یک صورت مر دو کس را تجلی نمی کند^۱، برای اینکه مراتب نامحدود و عطایا و دهش الهی بی پایان و بخشش ها نامتناهی و فیوض تجلیات پی در پی است، و روشن شدن استعدادها از گنجینه های پنهان و ناشناخته بی نام و نشان - به واسطه فیض اقدس - گوناگون و با هم متفاوت، و قابلیت مظاهر تجلیات وجودی با هم متقابل، و بین خصوصیات نفوس و افراد - به حسب اثرگذاری های نوشدن و تجدّد زمانها و خواص دگرگونی ها و تبدل مکانها - با هم تفاوتی بی پایان دارند؛ و رسول خدا صلی الله علیه و آله به این راز اشاره کرده و فرموده: انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفرالله فی کل یوم سبعین مرة - و فی روایة: مائة مرة - یعنی: بر دلم پرده هایی از خواهش ها فرو می افتد و در هر روزی هفتاد مرتبه - و در روایت دیگر یکصد مرتبه - درخواست آمرزش و پوزش از درگاه الهی می نمایم.

۱. در حواشی لمعاتی که مصحح و مترجم این رساله تصحیح کرده و توسط انتشارات «مولی» در سال ۱۳۶۳ به چاپ رسیده، از کتاب فتوحاتی که گویا شرح و یا تعلیق بر کتاب لمعات شیخ فخرالدین عراقی است آمده که: خداوند در یک صورت دوبار تجلی نمی کند، و نیز در یک صورت مر دو کس را تجلی نمی کند، خداوند تعالی بحکم: کل یوم هو فی شأن (۲۹ - رحمن) «او هر لحظه و آنی در کاری است» دوبار در یک صورت ننماید خود را و بر دو کس به یک صورت ظاهر نشود «فتوحات».

۳۱ اما اقسام حرکات نقطه که به واسطه حقیقتی حرکت دهنده برای نقطه پیدا می شود دارای پنج گونه حرکت است: یا حرکتی دوری و گردشی است که این حرکت، برای نقطه بهترین و شایسته ترین حرکات است که حقیقت و ذاتش آن را اقتضا می نماید؛ و یا حرکتی به سوی بالاست و یا به سوی پائین و یا به سوی جلو و یا این که بازگشت به عقب دارد.

۳۲ بدان که حرکت بر شش گونه است: کون و فساد و زیادی و نقصان و تغییر و جابجایی (تَقْلُّه)، و حرکت نقلی و جابجایی بر سه گونه است: طبیعی و ارادی و قسری (اجباری)، نقطه حسی را حرکت طبیعی و ارادی نیست، برای اینکه نقطه دارای جهات همانند و متشابه است و امکان اینکه به تمام جهات - یک دفعه - حرکت نماید نیست، و حرکتش به جهتی اولی و سزاوارتر از جهت دیگر نیست، در این صورت سکون، بدان اولی و سزاوارتر است، مگر آنکه به واسطه حقیقتی حرکت دهنده حرکتی قسری و اجباری انجام گیرد، بنابراین اگر به واسطه سبب و علتی حرکت کرد، شایسته ترین سزاوارترین حرکات آن حرکت دوری و گردشی است، و کمترین دور و گردشش در حرکات خود، به هفت نقطه ختم می گردد: شش نقطه پی در پی و پشت سرهم بر محیط دایره و یکی در مرکز.

۳۳ نقطه مرکزی اشاره است به احدیت مطلقه^۱ و حقیقت هویت غیبی، و جدا شدن تعینات مظاهر اسمائی و کانون ریزش فیوض ایجادی از حقیقت بی تعین، و دور بودن عزت و عظمت لاهوت از آمیزش با پستی های

۱. جامی در مقدمه اشعه اللمعات که شرحی مفصل و مستوفی بر لمعات شیخ فخرالدین عراقی است آورده: حقیقت وجود را من حیث هو - بی ملاحظه نسب و اعتبارات - اگر چه نسبت مجرد از اشیا باشد، وجود مطلق و ذات بحت و هستی صرف و غیب هویت و احدیت مطلقه و احدیت ذاتیه گویند و از این حیث مرتبه وی از آن بلندتر است که متعلق علم و کشف و شهود تواند شد؛ اما وی را مرتبه تنزلات است - علماً و عیناً - که به اعتبار آن متعلق کشف و شهود می شود.

ناسوتی؛ و شش نقطه محیط اشاره است به احاطه علمی و شمول سریان تجلیات وجودی مر تمامی مکانها و حدود و جهات را، و نیز اشاره است به فراگیری دگرگونی‌ها و تغییرات شئونش در عالم وجود، و منطبق کردن نهایت حقایق غیبی علوی نورانی ملکوتی، بر بدایت شقائق^۱ حسی سفلی ظلمانی ملکی - و بالعکس - برای اینکه مراتب حسی هنگامی که فرود آمدنشان - به اقتضای مبدأ بودن - به نهایتان پایان پذیرفت، بازگشته و نهایت آنها - به حکم بازگردیدن - بر بدایات مراتب مثالی غیبی انطباق می‌یابد^۲.

۱. نقطه در عوالم مختلف نام‌های، گوناگونی دارد: حقایق و دقائق و رقائق، و در عالم ناسوت، شقایق نامیده می‌شود. ۲. اول مراتب او تنزل وی است به شائی کلی، جامع مر جمیع شئون الهیه و کونیة ازلیه ابدیه را - بی امتیاز شئون از یکدیگر - این را حقیقت محمدی گویند که برزخ است بین احدیت و واحدیت؛ بعد از این تنزل وی است به تفصیل این شأن کلی، و این را تعین ثانی گویند، به آن طریقه که خود را به همه شئون الهیه و کونیة ازلیه ابدیه که در آن شأن کلی اندراج داشتند به تفصیل بدانند - یکی بعد از دیگری - به آن معنی که چون عقل ملاحظه آنها کند حکم کند به تقدم ذاتی بعضی بر بعضی و انتشاء بعضی از بعضی، نه آنکه به حسب زمان، علم به بعضی متقدم باشد بر علم به بعضی دیگر، زیرا که علم حق سبحانه به همه اشیاء متعلق است - ازلا و ابداً - بی شائبه حدوث و تجدد.

حقایق ممکنات صور معلومیت ذات است - متلبسه بالشئون والصفات - به این معنی که هر گاه علم حق تعالی را به ذات خودش اعتبار کنیم مقید به یک شأن یا بیشتر، آن صورت علمیه را حقیقت ممکنی از ممکنات گویند و چون به یک شأن یا شئون دیگر اعتبار کنیم، آن را حقیقتی دیگر از حقایق ممکنات می‌گوییم، پس علم حق به ممکنات عین علم خودش باشد به ذات و شئون ذاتیه خودش، و این است معنی آنکه می‌گویند: علم حق سبحانه به عالم، عین علم وی است به ذات خودش.

و مراد از شئون ذاتیه که آن را حروف عالیات گویند، نسب و اعتباراتی است مندرج در ذات، اندراج لوازم در ملزوماتش نه اندراج اجزاء در کل، و مراد از اندراج آنها در ذات بودن آنهاست به حیثیتی که هنوز از قوت به فعل نیامده باشند.

و معیت حق با اشیاء و قبولیت وی مر ایشان را نه چون معیت جوهر است به جوهر و یا عرض به عرض یا جوهر به عرض یا عرض به جوهر، بلکه نه چون معیت وجود است به موجود، بلکه معیت وجود است به ماهیت - من حیث هی - که به آن معیت ماهیت موجود می‌گردد و دوام وجود و بقای آن به دوام معیت است با وی - من حیث هی لا من حیث الوجود - پس علی بقای ماهیت هم معیت حق است با وی - من حیث هی - و برای این معیت حق را سبحانه به حسب ذات با اشیاء، معیتی دیگر نیست.

از این مقدمات دانسته شد که آن کس که منع معیت ذاتی حق سبحانه و انکار احاطه و سریان او ←

۳۴ اما نقطه‌های هفتگانه که مقوم و برپا دارندۀ شکل دوری و گردش‌اند،

« را در جمیع موجودات کرده است، بنابر لزوم ملاسۀ وی مر قاذورات و اشیاء نحسیه را، از آن جهت است که وی ملاسۀ ای و رای ملاسۀ موجود به موجود بلکه ملاسۀ جسم به جسم تعقل نکرده است و منشأ آن جز قصور عقل و قلت تأمل، امری دیگر نیست.

هر مظهری که هست مغایر است مر آن چیزی را که در وی ظاهر است، و ظاهر به صورت و شبح خود در آن مظهر است. نه به ذات خود. همچنان که از آینه و آب و آنچه در ایشان می‌نماید این معنی ظاهر است. مگر مظاهر حقایق مطلقه. مانند مظاهر الهیه که در آنجا ظاهر و مظهر با یکدیگر متحداند و فرقی میان ایشان به اطلاق و تقیید است، مثلاً حقیقت مطلقۀ انسانی به اعتبار اطلاق ظاهر است و به اعتبار تقیید به مشخصات، مظهر، و شک نیست که آن حقیقت مطلقه عین افراد خود است که مظاهر وی‌اند، پس اینجا مظهر غیر ظاهر نباشد و ظاهر به ذات خود در مظهر ظاهر باشد. نه به صورت و شبح.

ظاهر در تعین و تقیید تابع مظهر است و مظهر در تحقق و ظهور تابع ظاهر، پس مظهر را به اعتبار تبعیت ظاهر مر و را مرتبۀ اولیت است و به اعتبار تبعیت وی مر ظاهر را مرتبۀ آخریت.

مظهر - من حیث هو مظهر - باطن است، زیرا که وی حکم آینه دارد، چون آینه از صورت پُر برآید، صورت می‌نماید. نه آینه. پس ظهور صفت ظاهر است نه مظهر، و باطن این ظاهر همان نفسی ظاهر است، اما به اعتبار حال تقدم وی بر حال ظهور؛ و باطن باطن، آنچه بر سبیل اجمال می‌دانیم از غیب هویت، ذات هر متعینی مسبوق است به لاتعین.

موجودات خارجی در صلاحیت مظهریت اسماء و صفات الهی متفاوت‌اند، زیرا ایشان مظاهر اعیان ثابته‌اند و اعیان ثابته صور شئون ذاتیه، و شئون ذاتیه در اطلاق و کلیت و جمعیت و مقابلات آنها مختلف‌اند و فضیلت کمال جمعیت از خصایصی کمال افراد انسانی است. مانند انبیا و اولیا. و ایشان نیز در این فضیلت متفاوت‌اند، زیرا اگر چه همه در مظهریت همه اسماء متساوی‌اند، اما بعضی از آن قبیل‌اند که احکام و آثار بعضی اسماء در ایشان ظاهرتر و غالب‌تر است و باقی اسماء در تحت آن مغلوب و مندرج، و همه انبیا و آنان که بر قدم ایشان‌اند. از اولیا. غیر نبی ما صلی الله علیه و آله و کمال ورثه وی (که ائمه علیهم السلام‌اند) همه از این قبیل‌اند، و بعضی از ایشان از این قبیل‌اند که ظهور اسماء و صفات در ایشان بر سبیل اعتدال است. بی‌غالبیت و مغلوبیت. مانند نبی ما صلی الله علیه و آله و کمال ورثه وی.

وجود را فی نفسه اطلاق و عدم تعین و تقید است، همچنین اسماء و صفات او را، و چون به احکام و احوال عینی از اعیان ثابته متصیغ گردد، به سبب آن انصباع متعین و متقید گردد و به حسب تعین و تقید وی اسماء و صفات وی نیز متعین و متقید شوند، زیرا که ظهور اسماء و صفات به حسب استعداد ایشان است، و شک نیست که استعداد هر عینی نوعی از تعین و تقید را تقاضا می‌کند چه در ذات و چه در اسماء و صفات.

موجودات ممکنه مظاهر و صور اسماء و صفات الهی‌اند و ظاهر در هر یک، اسماء و صفات حق است به قدر قابلیت وی مر ظهور آنها را؛ پس همه موجودات را آینه‌های متعدد فرض کن و آنچه می‌بینی در ایشان از کمالات محسوسه و معقوله، صور اسماء و صفات حق تعالی‌دان، بلکه همه عالم را یک آینه فرض کن و

اشاره است به استکمال لطیفه‌های هفتگانه و استمداد و یاری خواستن آنها مر اوصاف کمالی و علوم حقیقی را از غیب‌ها و باطن‌های هفتگانه و به هم پیوستن‌های حقایق انسانی، مانند بدن و نفس و قلب و سر و روح و خفی و اخفی، به نمازهای حقیقی، برای این که هر لطیفه‌ای از این لطایف را علمی است که بدان استکمال می‌یابد و از غیب مخصوص بدان لطیفه یاری می‌گیرد، و نمازی است که بدان ترقی کرده و به همسایگی و قرب پروردگارش نایل می‌گردد، و این نماز آن (لطیفه) را از زشتی‌های اوصاف پستی که تعلق به طورش دارد، و از پلید کردن صورت کمال آن باز می‌دارد، مگر غیب هفتم، که آن مقام فنا و محل استهلاك رسوم است.

۳۵ نخست علم لطیفهٔ قالبیه است، و آن علم نافع و سودمندی است که تعلق به آداب و اعمال و اصلاح معاش و زندگانی دارد و از غیب ملکوت ارضی که از غیب و باطن‌های نفس است استمداد و یاری می‌جوید^۱ و

«در وی حق را بین به همه اسماء و صفات وی، تا از اهل مشاهده باشی - چنانکه اول از اهل مکاشفه بودی - (این مقام جلا و استجلال در اصطلاحات عرفاست) پس از این برتر آی و چنین ملاحظه کن که تو چون عالم را می‌بینی و می‌دانی و ذات تو محیط است به همه و همه مرتسم‌اند در وی، پس ذات تو آینه است مر آنها را؛ در اول مشاهده حق سبحانه در غیر خود می‌کردی و اکنون در خود می‌کنی؛ پس از این برتر آی و آن را ملاحظه کن که ممکنات من حیث هی، غیر موجودند، پس ایشان را از میان بیرون کن و همه را صور تجلیات حق بین و قائم به وی، پس همه کمال و جمال حق‌اند سبحانه که در حق مشاهده می‌کنی، بعد از آن نیز برتر آی و خود را از میان بیرون کن و مدبرک و مشاهد، حق را بین - فهو الشاهد والمشهود - (به نقل از جامی قدس سره)

۱. در احادیث ائمه معصومین و به ویژه در اصول کافی آمده که: ارواح بر پنج نوع‌اند: روح القدس که اختصاص به سابقان از مقربان دارد، و دیگر روح ایمان که اختصاص به مقربان و اصحاب یمین - یعنی اهل ایمان - دارد، و سوم روح القوه و چهارم روح الشهوه و پنجم روح البدن - که هم برای مقربان و اولیا و مؤمنان و هم اصحاب شمال از اشقیاء و کافران - است؛ روح القدس تعلقش بنفس کلیه الهیه است که محلش عالم ملکوت اعلاست، و روح ایمان تعلقش به نفس ناطقه قدسیه است و هر دو از عالم امر الهی‌اند، روح القوه و روح الشهوه در هر دو عالم امر و خلق می‌باشند و روح البدن (لطیفهٔ قالبیه) از عالم خلق می‌باشد، و روحی که در قرآن آمده، مقصود دو روح اول، یعنی: روح القدس و روح ایمان است.

صدرالمتألهین قدس سره می‌فرماید: روح انسانی اگر چه تکوین و ایجادش با خلق بدن است،

نمازش بستگی به اقامه و برپا داشتن اوضاع شرعی و مراعات ارکان عرفی دارد

« ولی مخلوق از چیزی - و به اصطلاح مکون بالخلق - نیست، و نفس ناطقه و روح انسانی با بدن حادث شده - نه به واسطه بدن - بلکه به فرمان خداوند و از عالم امر اوست، و حدوث نفس از جهت باطنش که جوهر مفارق عقلی است اصلاً مسبوق به ماده نمی باشد، یعنی منشأش از ماده نیست، وگرنه پس از سپری شدن زمان ماده باقی نمی ماند، بلکه بدن شرط تعلق و تدبیر و تصرف روح است، به همین جهت چون از بدن تعجانی حاصل کرد، تدبیر و تصرفش زایل می گردد، خداوند فرموده: قل الروح من امر ربی؛ یعنی از عالم امر الهی است، این فقط تعریفی برای روح است، ولی مقصود آن است که او جوهری بسیط و از عالم امر و بقاست - نه از عالم خلق و فنا - نفس ناطقه که دمیده شده از روح الله است - چنان که فرمود: نفخت فيه من روحي - از عالم قدس و طهارت است، چیزی از پلیدیها او را مکدر و نار نمی کند، بلکه نفس حیوانیه در دنیا و آخرت محل شقاوت می گردد، و او پس از خراب بدن در انسان باقی است و محشور در آخرت است، چنانکه صدر المتألهین قدس سره بر این مبنا پراهمین عدیله اقامه کرده و از عرشیات مختص به اوست.

علامه شعرانی قدس سره - استاد این فقیر - گوید: حاکم مطلق در کمال از مؤمنین که اولیاء الله باشند نه روح الشهود است و نه روح القوه و نه روح البدن - که قوه و نیروی محرکه است - بلکه تمام ارواح آنان در تسخیر روح الایمان که عبارت از قوه عاقله است می باشد، و آن از جهت توجهش به عالم غیب و الهیات و آخرت، قوه عاقله نامیده می شود - نه تصرف او در علوم کونیه و جهان مادی.

حضرت سید قطب الدین نیریزی قدس سره در رساله روحیه خویش می فرماید: خداوند به پیغمبر می فرماید که بگو روح از عالم امر پروردگار من است؛ در این آیه شریفه ابهام و اجمال دانش روح برای عوام و بی خبران از مردم است، ولی برای خواص و اهل پیش و تفکر معلوم و روشن است که او از عالم امر پروردگار است، به همین جهت از روح، تعبیر به کلمه نموده است، و به این روح - از لحاظ جهات اضافات و تأثیرهای او بر ابدان و قوالب - روح اضافی گفته می شود، و با این که خداوند در دو آیه آن را بخود نسبت داده روح اضافی گفته می شود: یکی آنجا که فرمود: نفخت فيه من روحي، و دیگری: فارسلنا الیها - یعنی بمریم - روحنا.

پس خداوند طبق حکمت بالغه خود مقرر فرمود که روح اضافی انسانی که از عالم علوی است تعلق به بخاری گیرد که از گردش خون در قلب مخروطی شکل انسان برخاسته، و این بخار حکم فنیله ای را دارد که شعله بدان تعلق می گیرد، بنابراین این روح، افاضه حیات و زندگی - به صورت دمیدن و نفخ ملکوتی - بر این انسان بشری می کند، و چون انسان از جهت روح حیوانی مورد تسویه و اعتدال قرار گرفته و قابل نطق (ادراک کلیات) و الهام شد، نفس در عالم امر از روح اضافی علوی ملکوتی بوجود می آید - مانند بوجود آمدن حوا از آدم در عالم خلق - و نفس اگر چه در عالم خلق و شهادت حدوث و تکوینش جسمانی است، ولی در عالم مثال، بقا و حقیقتش روحانی می باشد.

با هر فردی دو قوه است به نام سائق و شهید (رآننده و گواهی دهنده) که عبارت از دو قوه علمی و عملی است، و هر یک از این دو قوه را اطور و مراتبی است که طی آن مراتب عبارت از سلوک صراط مستقیم است. اما اطور و مراتب قوه علمیه: مدارک عالم شهادت آن پنج قوه است که عبارت از حواس ظاهره انسانی

و از گناهان و نافرمانی‌های ظاهری شرعی باز می‌دارد.

از بینایی و شنوایی و بویایی و چشایی و لامسه است، و مدارک عالم غیب آن قوه هفت است؛ نخست غیب حس است که عبارت از حواس باطنی می‌باشد و خود دارای پنج حواس است: حس مشترک و خیال و متصرفه و واهمه و حافظه، و بوجود غیب حس، نفس حیوانیه بشری به کمال می‌رسد.

دوم غیب نفس است و آن در وجود انسان عبارت است از جهت انانیت و خودخواهی او، و موقع خروج از قوه به فعلیت به ترتیب نام‌های اماره، لوازمه، ملهمه و مطمئنه به او اطلاق می‌گردد.

سوم از مدارک عالم غیب قوه علمیه غیب قلب است، و آن قلب سلیمی است که به پدر خود - روح اضافی - تمایل پیدا کرده است، و هر کجا که مطلقاً قلب، ذکر گردد، نزد عرفای الهیین همین قلب سلیم است که به مقام مطمئنگی رسیده.

چهارم از مدارک عالم غیب قوه علمیه غیب عقل است، و آن نوری است تابنده و مفاض از روح اضافی به قلب، یعنی جهت اعلای قلب که متوجه روح اضافی است منور و روشن می‌گردد، و هر کجا که عرفا عقل ذکر کردند، مطلقاً همین را اراده دارند، عقل و نفس هر یک اسم مرتبه‌ای است از مراتب قلب (که اطوار هفتگانه در آن انجام می‌گیرد) چنانکه نوری که از روح به قلب افاضه می‌شود عقل گویند، و همچنین ظلمتی که از جهت ماده حاصل آید نفس خوانند، و نفس یا مدد و لطف حق و سلوک الی الله تبدیل به عقل می‌شود. صدرالمتألهین گوید: نفس و عقل اگر چه به حسب مفهوم دو چیزند ولی به حسب مصداق و واقعیت یک چیزند، زیرا هر دو جوهر مجرداند، و هنگامی که از جهت تدبیر و تصرف به بدن تعلق پیدا کرد نفس نامیده می‌شود، و وقتی از لحاظ ادراک امور تعلقش به بدن باشد - نه تدبیر و تصرف - عقل نامیده می‌شود، و مرتبه بالاتر از این نفس قدسیه است که در ادراکات نظری از حرکات فکری بی‌نیاز است، زیرا تمام نظریات مانند لوح محفوظ در نزدش حاضر است.

پنجم از مدارک عالم غیب قوه علمیه غیب سراسر است، و آن مقامی است فوق عقل، و مقام سراسری به آن اطلاق می‌گردد که قلب به سوی روح توجه، و در مدار قوه جاذبه او قرار گیرد.

ششم از مدارک عالم غیب قوه علمیه غیب روح است و آن، لطیفه و حقیقتی است مجرد، که از اشعه و پرتو روح اعظم است.

هفتم از مدارک عالم غیب قوه علمیه غیب خفی است، و آن عبارت از توجه روح است به تمامه به خداوند تعالی. برخی از عرفا طور روح را مقدم بر سر داشته و برخی دیگر غیب حس را در عداد نیاورده و طور اخفی قایل شده‌اند، و چون ما خود را ملزم به نقل از رساله روحیه حضرت سید قطب الدین که از جانشینان و اقطاب بعدی پس از حضرت امیر سید علی قدس سرهما است می‌دیدیم، به عینه آن را نقل نمودیم.

اما اطوار و مراتب قوه عملیه عبارت است از میل ذاتی که در حقیقت ذوات انسانی قرار داده شده، به آن جهت که آنچه را که در وجود او بالقوه و پنهان است به فعلیت و ظهور برساند، پس این میل در آغاز خلقت انسانی به نزوعیه - که به معنی طلب است - نامیده می‌شود، و در مرتبه نفس نباتی به میل و خواست، و در مرتبه نفس حیوانی به شوق و شهوت که آن هم به معنی خواستن و میل کردن است - به مفهوم قوی‌تری - و در

۳۶ دوم علم لطیفه نفسیه است و آن علمی شریف و ارجمند است که تعلق به اخلاق و فضایل و اصلاح معاد و بازگشت دارد و از غیب قلب - به واسطه عقل عملی - استمداد و یاری می جوید، و نمازش با خضوع و خشوع و انقیاد و طمأنینه (فرمانبرداری و آرامش) - بین بیم و امید - است و از فرومایگی ها و خواهی تباه و هیأت ظلمانی و تاریک باز می دارد.

۳۷ سوم علم لطیفه قلبیه^۱ است، و آن علمی کلی و یقینی است که

مرتبه نفس اماره به هوی، یعنی خواستی که با سرکشی و شیطنت همراه است، و در مرتبه نفس لواحه به اسلام و آرستن ظاهر را به احکام و شرایع الهی از عبادات، و باطن را به توبه و تضرع و فرار و اخلاص و خشوع، و در مرتبه نفس مطمئنه به استقامت و توکل و تفویض و تسلیم و صبر و رضا، و در مرتبه قلب به عبودیت و احسان و الفت، و در مرتبه عقل به همت، و در مرتبه سر به محبت، و در مرتبه روح به شدت محبت که از آن تعبیر به عشق و هیمان گردیده، و در مرتبه خفی به تجرید و تفرید و توحید نامیده می شود؛ پایان سخن حضرت سید قدس سره.

۱. مرتبه سوم از مدارک عالم غیب - همان طور که بیان داشتیم - قوه علمیه غیب قلب است و آن قلب سلیم و فرزند مهربانی است که به پدر خود که روح اضافی باشد تمایل پیدا کرده است، در آن حال درهای فتوح و رحمت الهی بر او گشاده شده و در مقام امن و امان خداوندی جای می گیرد؛ و جهت ادراک این قلب یقین به خداوند و ایمان به او است، پس سالک در این حال به سبب نور معرفت و هدایت خود راهنمایی گشته مصباح روح حیوانی او در شیشه قلب و در میان فاتوس بدنش از روغن درخت زیتون نفس قدسی پاک شده او که نه از مشرق ارواح و نه از مغرب اجساد است روشن گشته، و چه نزدیک است که زیت و روغن استعداد آن نفس - به سبب خارج شدن از قوه به فعلیت - روشن و نورانی گردد، و اگر چه هنوز به آتش و انوار عقل فعال برخورد نکرده و فیض روح القدس به آن نرسیده است؛ بنابراین اشراق و تابش روح قدسی و نورانیت و پرتو روح القدس بر او، نوری است اضافه بر نور استعداد و قابلیت او، خداوند هر کس را که قابلیت هدایت داشته باشد به توسط نور خودش هدایت می نماید. [تفسیری سلوکی و عرفانی از آیه نور است که از افادات حضرت سید قطب الدین محمد نیریزی قدس الله سره الزکی در رساله روحیه بود.]

حضرت سید قطب الدین محمد نیریزی قدس سره در کتاب بی همتای فصل الخطاب خویش می فرماید: قلب سلیمی که خداوند در قرآن بیان فرموده همین مقام است، یعنی قلبی که در حدیث آمده - آنجا که امام می فرماید: - قلبها بر چهار قسم اند: قلبی است که در آن چراغی است و به مؤمن روشنایی می دهد، و قلبی است منکوس و برگشته که متعلق به کافر است، و قلبی است که به زبان اقرار به ایمان می نماید و به دل قبول ندارد، و قلبی است که ایمان و نفاق در آن مساوی است، پس بازگشت این قلب اخیر غالباً به آن چیزی است که اکثر عمر به آن مشغول و مأتوس بوده، چه از نوع ایمان باشد چه کفر. [حدیث در کتاب ایمان و کفر - باب -

تعلق به صفات کمالی داشته و به واسطه عقل نظری و حقایق کشفی از غیب سر استمداد و یاری می جوید و نمازش با حضور و مراقبه است و از بیهوده کاری ها و غفلت و بی خبری باز می دارد.

۳۸ چهارم علم لطیفه سرّیه است، و آن علم حقیقی است که تعلق به تجلیات و مکاشفات داشته و به واسطه مسامرات و سخن گفتن های غیبی از غیب روح استمداد و یاری می جوید و نمازش با مناجات و مکالمه همراه است و از توجه کردن به غیر - به واسطه غفلت و بی خبری - باز می دارد.

۳۹ پنجم علم لطیفه روحیه است، و آن علم ذوقی (کشفی) لدنی است که تعلق به مشاهدات و مواصلات (به هم پیوستن ها) داشته و به واسطه ورزش نسیم های عنایت و هدایت از غیب خفی استمداد و یاری می جوید، و نمازش با مشاهده و معاینه همراه است و به سبب ظهور صفات قلبی - در طور عروج روحی - از طغیان و سرکشی باز می دارد.

۴۰ ششم علم لطیفه خفیه است، و آن علمی اجمالی است که تعلق به اسرار محبت و تفرید داشته و به واسطه کیشش های مهر و محبت های جمالی و درخشش های سرپرده های جلالی، از غیب الغیوب باری استمداد و یاری می جوید، و نمازش همراه با مناخات (مقامات و منازل) و ملاطفه همراه است و از دوگانگی و ظهور انانیت و خودنمایی و کبر و غرور باز می دارد.

تاریکی قلب منافق و نورانیت قلب مؤمن - اصول کافی، مفهوم حدیث بیان شده است نه منطوق. [مراد حضرت سید از قلب سلیم قلبی است که در آن چراغی است و به مؤمن روشنایی می دهد، سپس می فرماید: همین مقام ابراهیم است و طور ولایت، که هر کس داخل آن شد در سلامت و امن است و این همان مکه معنوی و خانه حقیقی خداست، پس حق تعالی روح سالک را به طبقات آسمان عروج داده و ملکوت آنها را بر او می نمایاند، چنانکه در کتاب ارشادالقلوب دیلمی آمده که: در شب معراج خداوند به رسولش فرمود: چون بنده ای مرا دوست دارد... چیزی از بهشت و دوزخ را از او مخفی ندارم و آنچه در قیامت بر مردم خواهد گذشت به او بنمایانم.

۴۱ اما نقطه‌های هفت‌گانه - با اعتبار هیئت و شکل کلی اجمالی جامع و فراگیر - اشاره است به درجات بهشت‌های هشت‌گانه، و عکس حقایق صورتهای تفصیلی آن اشاره است به درکات و گودال‌های هفت‌گانه دوزخ.

۴۲ بدان که در مقام کشف - برای اهل کشف و شهود - ثابت و محقق شده که بهشت‌های هشت‌گانه با آنچه از درجات بلند که در آنهاست، همگی مظاهر جلال مراتب لاهوتی و جبروتی‌اند، و درکات و گودال‌های هفت‌گانه آتشین، همگی مظاهر آثار نقایص و کمبودهای هفت‌گانه ناسوتی جهان مادی و نتایج خواص آنها می‌باشند؛ بنابراین بهشت علیا مظهر ذات احدی و عکس هویت مطلقه است و هفت باقی، مظاهر سایه و ظلال صفات هفت‌گانه ذاتی و ارباب (اصنام) مراتب جبروتی که عبارت از: حیات و علم و اراده و قدرت و سمع و بصر و کلام می‌باشند؛ و در مقابل این صفات کمالی، نقایص هفت‌گانه معنوی ناسوتی مادی است و آنها عبارتند از: مرگ و جهل و کراهت و ناتوانی و کوری و کوری و گنگی؛ و درکات و گودال‌های هفت‌گانه جهنمی مظاهر آثار این نقایص معنوی‌اند که خداوند بدانها اشاره کرده و فرموده: لها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم، یعنی: جهنم هفت منزل دارد که به هر منزلی پاره‌ای از آنان قسمت شده است (۴۴ - حجر) و امکان ندارد که در مقابل مرتبه لاهوت و هویت غیبی چیزی باشد که با آن مقابل باشد، او از این تهمت پاک و بری است؛ از این روی در برابر بهشتی که اضافه است (یعنی بهشت‌های هشت‌گانه و درکات هفت‌گانه دوزخ) جهنم و دوزخی نیست، چون آن (بهشت هشتم) عین وجود است و در برابر وجود، جز عدم چیزی نیست، و عدم هم چیزی نیست - یعنی شیثیت ندارد - تا برابر وجود قرار گیرد؛ و اهل این بهشت (هشتم) صاحبان فنای فی‌الله، و از خواص انبیا و بزرگان اولیایند، آنان که برایشان نه بیمی و نه

اندوه خوردنی است، چون در مراتب درجات آنان آنچه از درد آن بیم و یا از نبودش اندوهی پدید آید وجود ندارد.

۴۳ بدان که حرکت نقطه دو نوع است: حرکت استداره و گردشی، و حرکت راست و مستقیم، حرکت راست به هر جهتی از جهات چهارگانه که می‌خواهد باشد، جز به سه نقطه پشت سر هم - جز نقطه اصلی مرکزی - تعامی نمی‌یابد؛ و صاحبان کشف این عدد را بر دیگر اعداد - به دو جهت - برگزیده‌اند: یکی آنکه - چهار - اصل در اعداد بسیط است، و اعداد بسیط اصل در ترکیب اعداد - ثانی نهایت - هستند، این بدان سبب است که اعداد بسیط از یک‌اند تا ده، سپس آغاز در تکرار می‌کنند، و در اعداد بسیط - جز چهار - عددی نیست که ده را شامل و فراگیر باشد، برای اینکه عدد چهار، حقیقتش چهار است و در آن سه است که می‌شود هفت، و در آن دو است که نه می‌شود، و در آن یک است که ده کامل می‌گردد، و به واسطه حکمت و علت این راز، امور موجودات بر اعداد چهارتایی انتظام و آرایش پیدا کرده است.

۴۴ بنابراین حاملان عرش چهاراند^۱ و نظام عالم بر چهار عنصر قرار گرفته^۲ و عالم انسانی بر چهار طبیعت برپاست^۳، و همین طور بادها چهار است: صبا و دبور و شمال و جنوب، و جهات عالم نیز چهار است: مشرق و مغرب و شمال و جنوب، و همین طور اوتاد^۴ چهاراند: طلوع کننده و غروب کننده و وسط آسمان و وُتد زمین، و نیز فصل‌ها چهار است: بهار و تابستان و پاییز و زمستان، و دگرگونی‌های عمر انسان نیز چهار است: زمان کودکی و زمان جوانی و زمان کهولت (بین جوانی و پیری) و زمان پیری و فرتوتی.

۱. آنان: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام اند. ۲. عبارتند از: آب و خاک و هوا و آتش. ۳. یعنی: یلغم و صفرا و سودا و خون. ۴. اوتاد چهارتن‌اند در چهار جهت دنیا که به منزله چهار رکن عالم می‌باشند؛ اوتاد جمع وتد است، یعنی میخ‌ها.

۴۵ اما چیز دیگری که این عدد بدان اختصاص دارد، جهاتی است که از آن جهات رخنه بر کشور انسانی وارد می‌گردد، یعنی گمراه کردن‌های اهریمنی و ابلیسی که نتیجه‌اش شکنجه‌های آتشناک و کیفرهای امیدبر می‌باشد، اینها نیز چهارراند: راست و چپ و جلو و عقب، چنانکه حق متعال از سخن ابلیس رانده شده و اهریمن مطرود خبر می‌دهد که: لاتینهم من بین ایدیهم و من خلفهم و عن ایمانهم و عن شمائلهم ولا تجد اکثرهم شاکرین، یعنی: آنگاه از جلو رویشان و از پشت سرشان و از راستشان و از چپشان به آنها می‌تازم و بیشترشان را سپاس‌دار نخواهی یافت (۱۷ - اعراف) و (حق متعال) بالا و پایین را بیان نفرمود: اما پایین: برای آنکه از صدر (سینه) که محل وسوسه است دور است، پیمودنش دشوار می‌باشد؛ و اما بالا: برای اینکه بالا راه فرود آمدن قضای الهی و جایگاه ریزش فیض ربّانی است، لذا توان نزدیک شدن بدانجا را ندارد، زیرا اگر نزدیک شود هلاک می‌گردد.

۴۶ پس این امور چهارتایی به زبان‌های حالاتشان تسبیح و ثنا گفته، و به ترنم‌های حقایق و خصوصیات‌شان بر جلالت و بزرگی شأن آفریدگارشان، و کمال آثار ربوبیت ارباب (رب النوع) خودشان - از اسماء چهارگانه الهی که غلبه و چیرگی و نفوذ فرمان و احکامش همه جا را فرا گرفته است - گواهی می‌دهند، و آنها اسماء چهارگانه‌ای هستند که به سبب جلالت و بزرگی‌شان از ارکان و اصول تصرفات ایجاد و بنیاد مصادر تدبیرات و جود و پایه‌های پی کرسی و اداره کشور فردانیت‌اند و آنها عبارتند از: حی و عالم و مرید و قادر.

۴۷ از کانون چشمه‌سار حیات «الحی» آب صاف و شیرین حیات ظاهری و معنوی بر مردگان وادی اکوان و تشنه‌کامان بیابان امکان ریزش می‌کند، و از تابش انوار علم «العلیم»، سالکان و پویندگان راه هدایت، در گریوه‌های گمراهی، و گمشدگان در هامون‌های نادانی، هدایت و راهنمایی

می‌شوند، و از ریزش باران‌های اراده «المريد»، بوستان و باغ‌های وجود سیراب شده و نفوس صاحبان شهود از پلیدی و تباهی پاک و پاکیزه می‌گردد؛ و با برگیری از قطرات امواج دریای قدرت «القادر»، جدول و ابراهه‌های مقدورات، پُر و لبریز شده، و به واسطه کلیدهای اقتدارش گنجینه‌های جواهر برین و زیرین عالم وجود گشوده می‌گردد.

۴۸ پس نخستین مظاهر کلی اجمالی این اسماء چهارگانه - تبارک و تعالی - عبارتند از چهار فرشته مقرب که عهده‌دار اداره امور ربّانی و تدبیر کنندگان اصلاح عوالم امکانی هستند، و آنان: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل - صلوات‌الله و سلامه علیهم اجمعین - اند؛ اسرافیل مظهر اسم «الحی» است و از دم او سریان حیات در اعیان ممکنات ساری و جاری می‌گردد؛ و جبرئیل مظهر اسم «العالم» است و از ذات او انوار علوم بر آینه دل‌های کاملان - از موجودات - افاضه و ریزش می‌کند؛ و میکائیل مظهر اسم «المريد» است و از عنایت و توجه او روزی‌های صوری و معنوی بر قابلیت افراد موجودات تقسیم و بخش می‌گردد؛ و عزرائیل مظهر اسم «القدير» است و به قدرت و نیرو و اقتدارش می‌آید و به وسیله قبض و گرفتن، حقایق پراکنده و متفرق را جمع و گرد می‌آورد^۱.

۱. شارح مفتاح الغیب - محمد بن حمزه فناری - در کتاب مصباح الانس از سعید بن فرغانی در ارکان و پایه‌های لوح - در فصل چهارم - نقل می‌کند که گوید: از آن جهت که نسبت لوح به تعین دوم - که به نام الوهیت نامیده شده - شدیدتر است و آن الوهیت دارای چهار اصول و سه شرط منتماتی در ظهور تمام احکامش - که اصول هفت‌گانه‌اند - می‌باشد، اسم «باری» در لوح، برای هر یک از این ارکان چهارگانه مظهري خاص و صورتی روحانی - با اشتغال هر یک از آنها بر آثار باقی - معین و مشخص کرد.

بنابراین اسرافیل علیه السلام مظهر رکن حیات کلی است، و بدین جهت است که حیات ابدی اخروی تعلق به نفخه دوم او در صور - که مجمل صورت‌های طبیعی و عنصری است - دارد، ولی نفخه اولی او به بالا فرستادن و بازگردانیدن نفخ است از ظاهر به باطن، تا آن که حکم حیات دنیایی به کلی پایان پذیرفته و به اصل خودش بازگردد، سپس حکم ظهور آن در نشأه اخروی آغاز و آشکار شود، در حالی که اقسام

۴۹ اما حرکت امتدادی نقطه به سوی بالا، اشاره است به ترقی سالکان در مراتب کمال، به واسطه کشش های نفس های رحمانی او، و بر شدن پویندگان راه حق در درجات استکمال به آستانه عزت ربانی وی؛ و نقطه های سه گانه کشیده شده به این حرکت به سوی بالا اشاره است به انتقالات سه گانه روحانی و بیرون آمدن های معنوی در مراتب مثالی و درجات ملکوتی و مراتب جبروتی.

۵۰ نقطه نخستین اشاره است به تزکیه و پاک کردن سالک مر نفس خود را از پلیدی های مشاهده افعال نفسی و تیرگی و تاریکی سرگرمی های حسی، به فانی کردن افعالش در افعال حق تعالی، و بهره ور گردیدنش به وارد شدن در

﴿عدل و داد کردن﴾ در حیات کلی. به حکم جمعیت آن مر همگان را. مندرج است. و اما جبرئیل علیه السلام مظهر رکن علم است، از این جهت وحی را که مشتمل بر انواع علوم و نسبت های تعلیم به اوست حمل می کند، مانند علمه شدید القوی، یعنی او را شدید القوا علم آموخت (۵ - نجم) - البته بنابر قولی [در تفسیر علی بن ابراهیم از قول حضرت هادی علیه السلام و همچنین در برخی از تفاسیر خاص و عام آمده که شدید القوی خداوند است نه جبرئیل، بلکه جبرئیل ذوقوه است، لذا شارح فرغانی انتساب تعلیم را به جبرئیل برای اثبات مطلب خود - بنابر قولی - می گوید]. و واسطه در پدید آمدن عیسی علیه السلام - از آن جهت که وی کلمه حق و نشانه قیامت است - گردید، لذا مظهر قول و فعل است، یعنی به اعتبار اول به نام روح القدس نامیده شده و به اعتبار دوم به نام روح الامین، بنابر این او را مانند اسرافیل دو جهت و دو حکم است، پس جبرئیل از جهت ظاهرش که حکم وجود بر او غالب است مظهر قول است، برای اینکه قول صورت نفس است که عبارت از عین وجود است، و از جهت باطنش که حکم علم بر او غالب است مظهر فعل است. و اما میکائیل علیه السلام مظهر اراده است، چون تربیت دهنده آنچه که بقای خلق در آن است از روزی معنوی و صوری. یعنی علم و فهم. و نیز غذای وهمی. مانند مقام و حشمت و بزرگی. و غذای حسی. مانند مال و نعمت. می باشد، از این روی «جود - بخشش» مندرج در اراده است.

و اما عزرائیل علیه السلام مظهر رکن قدرت است، زیرا گردنکشان و زورگویان را به واسطه نابود کردن. بدون دفاعی. مغلوب می کند، و همانطور که تمام حقایق الهی و کونی از توابع این ارکان چهارگانه اند، همین طور تمام ارواح و فرشتگان از توابع این فرشتگان چهارگانه پس از قلم اند، و نیز مهیمنان که مأمور به سجود آدم نبودند، چون آنان از فرشتگان عالین بودند که در هیمنان و سرگشتگی در جلال و عظمت حق تعالی کامل و تمام بودند، و فروعات و انشعابات که از آنان یعنی فرشتگان چهارگانه، حاصل است مانند فروعات و انشعابات است که در حقایق معنوی. در مرتبه علمی. حاصل است.

بهشت نفسانی که بهشت افعال است^۱ و در غیب عالم مثال مطلق قرار دارد. ۵۱ و دوم اشاره است به پاک کردن سالک پوینده آینه دلش را، و زدودن آن از پلیدی‌های خوهای زشت و زنگار صفات نکوهیده و ناپسند، و فانی کردن صفاتش را در صفات حق تعالی، و گردش دادن سرش را در عرصه گاهها و فراخناهای دو بهشت افعالی و صفاتی، به سبب تزکیه و پاک کردن نفس و زدودن زنگار قلب - در غیب درجات ملکوتی - .

۵۲ و سوم اشاره است به بیرون آمدن کامل محقق از پرده و حجاب‌های ذات و مصا در صفات و دشواری افعال خویش، به سبب فنای افعال خود در افعال حق تعالی و صفاتش در صفات حق متعال و ذاتش در ذات حق سبحان، و استنشاق بُوهای خوش قرب و نزدیکی به حق، و مژده یافتنش به برآمدن بر بهشت‌های سه گانه افعالی و صفاتی و ذاتی - در غیب مراتب جبروت - .

۵۳ پس بهشت افعال دارای یک درجه است و بهشت صفات دوبرابر آن - یعنی دارای دو درجه است - و بهشت ذات دوبرابر بهشت صفات - یعنی دارای چهار درجه است؛ اینها درجات بهشت‌های هفتگانه وعده داده شده (به مؤمنان) است، و آن سوی اینها فردوس اعلاست که عبارت از بهشت اضافی (یعنی بهشت هشتم) می‌باشد.

۱. جنت افعال عبارت است از بهشت صوری از جنس خوردنی‌های لذیذ و نوشیدنی‌های گوارا و نکاحات نیکو، که پاداش اعمال نیک است و به نام «جنت اعمال» و «جنت نفس» هم نامیده می‌شود؛ جنت صفات عبارت است از بهشت معنوی که از تجلیات صفات و اسماء الهی حاصل می‌گردد و همان «بهشت قلب» است؛ جنت ذات عبارت است از مشاهده جمال احدی که همان «بهشت روح» است.

عالم جبروت عبارت است از عالم اسماء و صفات الهی، و عالم امر و عالم ملکوت و عالم غیب عبارت است از عالم ارواح و روحانیات، چون اینها بنا به امر و فرمان حق تعالی - بدون واسطه مدت و ماده - پدید آمده‌اند؛ و عالم خلق و عالم ملک و عالم شهادت عبارت است از عالم اجسام و جسمانیات، و آن عالمی است که پس از عالم امر - به واسطه ماده و مدت - پدید می‌آید. «نقل از ترجمه اصطلاحات الصوفیه شیخ عبدالرزاق کاشانی»

۵۴ اهل بهشت افعال یک حشر^۱ در غیب عالم مثال^۲ دارند، و

۱. صدرالمعالمین قدس سره می‌فرماید: بازگشت انسانی در روز رستاخیز همین شخص است به عینه - هم نفساً و هم بدناً - و اگر چه خصوصیات بدن از مقدار و وضع و خط و غیر اینها تغییر کرده باشد ایرادی به شخصیت بدن وارد نمی‌گردد، زیرا شناخت هر کسی عبارت است از بقای روح و نفس او با ماده که آن صورت روحیه بر او قائم باشد - و اگر چه خصوصیات ماده از قبیل مقدار و وضع و خط و غیره تغییر نمایند -

زیرا اگر تو شخصی را فرضاً در سابق دیده و بعد از مدت مدیدی دوباره ببینی، با اینکه احکام جسمیه او - چنانکه در بالا گفته شد - تغییر کرده باشد، قطعاً حکم خواهی کرد که این همان انسان سالهای پیش است، پس تبدیل و تغییر ماده بدنیه بعد از آنکه صورت روحیه نفسانی باقی است، اشکالی به شناخت شخص وارد نمی‌نماید، چون ماده در هر چیزی به نحو ابهام است، یعنی مورد شناخت بدون صورت قرار نمی‌گیرد، و ارزش و شخصیت هر چیزی به صورت اوست، لذا در آخرت بسیاری از لوازم این بدن‌ها از بدن‌های اخروی مسلوب است، و بدن اخروی مانند سایه‌ای است که ملازم روح باشد و یا مانند عکسی است که در آینه دیده می‌شود، چنانکه در دنیا برعکس بوده، روح در این بدن مانند شعاعی است که بر دیوار جامد تابیده.

زیرا جوهر نفس با اینکه واحد شخصی است ولی از جهت وسعت و جودش و نهایت احاطه‌اش بر حقایق در ذات خود احتیاج به آلات نداشته، هم می‌بیند و هم می‌شنود و هم می‌چشد و هم می‌بوید، یعنی به چشم و گوش و ذوق و شمع عقلی، چون تمام قوای موجود در مقام خارج او، یا به اصطلاح فرق نفس، به اشکال مختلف در مقام جمع او موجود، و با ذات و باطن او به یک وجود واحد جمع است، ولی در این جهان از جهات تنگی مکان و ضعف وجودی چنین جمعیتی دست نمی‌دهد، مگر برای اولیای الهی که از تنگی و مضیق این جهان مادی گذر کرده و سلطان آخرت در آنان ظهور نموده و نسیه ما نقد آنها گشته است.

از مضیق حیات درگذرد وسعت ملک لامکان بیند

۲. بدان که به حکم قواعد عقلی قطعی و آثار واصله از صاحب شریعت محمدی (ص) و ائمه اطهار علیهم السلام محقق و ثابت شده که: از برای هر فرد از انواع تام‌الوجود مانند انسان، فردی مثالی قائم به ذات - در عالم برزخ و مثال مطلق - موجود است و در احادیث به برزخ سابق تعبیر شده است، بنابراین از برای هر نوع فردی مجرد عقلانی در عالم عقول به نام عقول متکافئه موجود است، چون نوع مجرد به حسب فطرت منحصر به فرد است، پس به ازای هر نوعی یک فرد عقلی وجود دارد، ولی افراد مثالیه متکثر اند و منشأ تکثر و ازدیاد آنها جهات موجوده در ناحیه فاعل است و تکثر و ازدیاد مادیات از ناحیه قایل، که اولی را مثل افلاطونی و دومی را مثال مطلق گویند.

فیص وجود از عالم عقل به توسط افراد مثالی که برزخ سابق بالقوه باشد به افراد مادی می‌رسد، ولی در برزخ لاحق بالفعل تجسم و انتقال انسان به عالم برزخ، لازم مثال صعودی است، و بدن مثالی صعودی از مراتب وجود نفس است (یعنی اعمال نیک و بد) و مرتبه‌اعلای آن مجرد تام، و مرتبه متوسط آن مثال و برزخ است که از تجسم اعمال حاصل آید، و بدنی است زنده و جاویدان لذا در قیامت و یوم الحساب دست‌وپا شهادت می‌دهد، زیرا حیات ذاتی است، و ان الدار الاخرة لهی الحيوان لو كانوا يعلمون، بخلاف بدن مادی که حیاتش عرضی است، یعنی تعلق تدبیری دارد. ←

اینان اهل قیامت صغرايند، و اهل بهشت صفات دو حشر در غیب ملکوت

در هر حال برای انسان نحو و طور دیگری بلکه انحاء مختلفه از وجود. پیش از آنکه قدم به این جهان مادی گذارد. بوده است، همچنین برای او نشأت و انحاء دیگر وجود. پس از خروجش از این عالم. هست؛ پایان سخن صدرا.

پس برای هر یک از موجوداتی که در عالم ملک‌اند مثال مقیدی است. مانند خیال در عالم انسانی. و مثال مقید نسبت به عالم، مانند خیال است نسبت به انسان، و سالک هر گاه در سیر خود. به واسطه عبور کردن از خیال مقید. متصل شود به عالم مثال مطلق، حقایق را همان‌گونه که هست دریابد و از همین راه وی را آگاهی بر عین ثابت خود حاصل آید، ولی هر گاه در خیال مقید چیزی را مشاهده کند ممکن است حقیقت را یافته باشد و ممکن است خطا کرده باشد. یعنی به واسطه دخالت حس مشترک..

صدرالدین قونوی قدم سره در کتاب فکوک. فک فص سلیمانی. گوید: بدان که وجود را از جهت مبدأ و اصل انبساط و تعینش از غیب هویت حق تعالی مراتبی کلی در تعین و ظهور است: اولین آنها عالم معانی است؛ سپس عالم مثال است که نسبتش به مرتبه ظهور، تمام تراز نسبت عالم معانی است؛ بعد عالم مثال است که ارواح و معانی در آن تجسد و تناوری می‌یابند. یعنی هیچ چیزی در آن عالم جز به صورت تجسد و تناوری ظهور و تعین پیدا نمی‌کند. پس از آن عالم حس است که آغاز آن صورت عرش است که به تمام اجسام محسوس احاطه دارد، و به آن، یعنی استوای سیر معنوی وجودی صادر از غیب هویت در مراتب کلی‌اش برای ظهوری که نهایتش عالم حس است پایان می‌پذیرد.

فیصری در مقدمه شرح فصوص الحکم گوید: بدان که عالم مثال عالمی است روحانی و از جوهری نورانی؛ در محسوس و مقداری بودن شبیه به جوهر جسمانی است، و در نورانی بودن شبیه به جوهر عقلی، جسم مرکب مادی نیست و جوهر مجرد عقلی هم نیست، بلکه برزخ است و هر چه برزخ باشد، دو چیز باشد. غیر آن دو چیز. و آن را دو جهت نیز باید باشد که هر جهتی شبیه به یکی از آن دو چیز باشد، و این عالم را از آن جهت مثال گویند که مشتمل است بر مثال و صورت آنچه که در عالم جسمانی است، و همچنین اولین مثال صوری است برای آنچه از صور اعیان و حقایق که در حضرت علم است، و به نام خیال متفصل نیز آن را نامیده‌اند، چون غیرمادی و شبیه به خیال متصل است.

پس هیچ معنایی از معانی و هیچ روحی از ارواح نیست مگر آنکه برایش صورتی مثالی. مطابق کمالاتش. در این عالم هست، زیرا هر یک از صور را از اسم ظاهر بهره و نصیبی است، بدین جهت بود که پیغمبر (ص) جبرئیل را در سدره المنتهی دید. در حالی که وی را ششصد پر بود..

این عالم مشتمل است بر عرش و کرسی و هفت آسمان و هفت زمین و آنچه در آنها از فرشتگان هست، از این مطلب کیفیت معراج نبوی و مشاهده حضرت آدم در آسمان اول و حضرت عیسی در آسمان دوم و به ترقیب حضرت یوسف و یونس و هارون و موسی و ابراهیم. علیهم السلام. در آسمانهای سوم و چهارم... تا هفتم روشن می‌شود، و نیز فرق بین آنچه در خواب دیده می‌شود و آنچه در قوه خیالی مشاهده می‌گردد، یعنی عروج به آسمان. چنان که برای متوسطان در سلوک حاصل می‌آید. مشخص می‌شود، و همچنین

دارند، و اینان اهل قیامت وُسطایند، و اهل بهشت ذات سه حشر در غیب مراتب جبروت دارند، و اینان اهل قیامت کُبرایند^۱؛ پس اهل قیامت صغری،

« روشن می شود که آنچه در این عالم مشاهده می شود، این صور محسوسه سایه آنهاست.

ولی باید بدانی برزخی که پس از مفارقت بدن، ارواح در آنجا قرار می گیرند غیر برزخی است که واسطه بین ارواح مجرده و اجسام است، زیرا مراتب تنزلات و معارج وجود دُوری است، مرتبه ای که پیش از نشأه دنیاست از مراتب تنزلات است و دارای مقام اولیّت، و نشأه پس از دنیا از مراتب معارج است و دارای مقام آخریت، و این برزخ، عالم صور اعمال و نتیجه افعال است که خلایق در دنیا داشته اند؛ شیخ اکبر - در فتوحات - اولی را غیب امکانی و دومی را غیب محالی نامیده، زیرا آنچه که در اولی است، امکان ظهورش در عالم شهادت هست، ولی آنچه در دومی است محال است که به عالم شهادت بازگردد و مکاشف عالم دوم بسیار اندک است؛ از اینجاست که بسیاری برزخ اول را مشاهده می کنند و می دانند که در آینده دز دنیا چه واقع می شود، ولی قادر بر کشف احوال مردگان نیستند.

۱. سید حیدر آملی در کتاب اسرار الشریعة و اطوار الطریقة و انوار الحقیقة - در قیامت های صغرا و وسطا و کُبرا - گوید: قیامت صغری عبارت است از ویران شدن عالم محسوس و مرکبات، و بازگشتش به عالم بسایط عنصری جسمانی که فرمود: اذا الجبال سیرت و اذا العشار عطلت و اذا الوحوش حشرت و اذا النجار سجرت و اذا النفوس زوجت، یعنی: وقتی که کوهها راهسیر شوند و شتران ایستن بی ساریان بمانند و ددان پراکنده گردند و دریا آتشین شود و نفوس خلق و هم جنسان جفت شوند (۳-۷ - تکوین).

اما در نزد برخی قیامت صغرا عبارت است از ظهور حضرت مهدی علیه السلام در آخر الزمان - برای حکم و قضاوت بین حاضران زمانش - چون او خلیفه الهی و قطبی است که جهان وجود بر گود او می گردد و بدو ولایت مطلقه ختم می شود و تکلیف و شرایع و ملل و ادیان از میان برداشته شده و تمام عالم وجود به آن حالی که پیش از ایجاد داشت باز می گردد.

قیامت وُسطا عبارت است از بازگشت بسایط به هیولای کلی نخستین که قابل و پذیرای صور تمام عالم اجسام - از افلاک و اجرام و موالید و غیراینها - بود، چنانکه می فرماید: اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت... نا؛ و اذا الصحف نشرت و اذا السماء کشطت و اذا الجحیم سعرت و اذا الجنة ازلفت، یعنی: وقتی که خورشید تاریک شود و ستارگان تیره شوند و نامه ها گسترده و باز شود و آسمان از جا کنده شود و جهنم فروزان شود و بهشت نزدیک گردد (۱-۱۳ - تکوین).

اما در نزد برخی قیامت وسطا عبارت است از تبدل و دگرگونی عالم صوری حسی به صورت عالم برزخی معادی - نه برزخی نزولی و مبدایی - و درنگ تمام در آن و دریافت دردها و لذتها به مقدار استحقاق، که به نام عذاب قبر و تعیم آخرت نامیده شده، همچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: القبر اثنا روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النيران، یعنی: گور یا بوستانی از یستان های بهشت و یا گودائی از گودال های دوزخ است، چون خداوند می فرماید: ولنذیقنهم من العذاب الادنی دین العذاب الاکبر، یعنی: عذاب کمترش را زودتر از عذاب بزرگ آنها می چشانیم [زودتر عبارت از عالم مثال در قوس صعود است که از آن تعبیر به «

در نوردندگان صحراهای افعالی - سوار بر چهارپایان نفوس زکیه و پاک - اند؛ و اهل قیامت و سطایی در یانوردان خیره دریاهاى صفاتی - برکشتی‌های دل‌های پاک و طاهر - اند؛ و اهل قیامت کبری پیشی گیرندگان فضای هویت ذاتی

﴿ قیامت و سطی شده است. ﴾ (۲۱ - سجده) و نیز فرموده: و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون، یعنی: پیش رویشان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند (۱۰۰ - مؤمنون)

قیامت کبرا عبارت است از بازگشت صور عالم روحانی - از عقول و نفوس - به جوهر نخستینی که خداوند از آن جوهر این حقایق و صور را آفریده است، چنانکه پیغمبر (ص) فرموده: اول ما خلق الله تعالی جوهره فنظر الیها فذابت من هیته و صارت تصنها ماء و نصفها ناراً، فخلق الله تعالی من الماء الأرواح و من النار الأجساد... الحديث، یعنی: نخستین چیزی که خداوند آفرید گوهری ارزشمند بود و بدان نظری فرمود، آن گوهر از هیبت و عظمت آن نظر گداخته گردید، در نتیجه نصف آن آب گشت و نصف دیگرش آتش، سپس خداوند متعال از آب، ارواح را و از آتش، اجساد را آفرید... تا پایان حدیث.

اما به زبان کشف و روش اهل کشف و ذوق، آن گوهر ارزشمند عبارت از ماده و اصلی است که خداوند تمام صور عالم را در آن گشوده و نهاده است، و آن را گاهی «هباء» و گاهی «عنصر اعظم» نامیده‌اند، و حکمت در آن صدق بیان الهی است که: کما بدأنا اول خلق نعیده و عدأ علینا انا کثا فاعلین، یعنی: چنانکه خلقت را از اول آغاز کردیم، اعاده و بازگشت آن کنیم که کار ما چنین است (۱۰۴ - انبیا)

سپس گوییم: ایجاد صورتهای اخروی از این گوهر و ماده، صورتی جاوید و پایدار بوده و پذیرای زوال و نابودی و تغییر و دگرگونی - مطلقاً - نیست، چون می‌فرماید: خالدین فیها ابداء، یعنی: پیوسته در آنجا جاویدان و می‌خلدانند (۱۲۲ - نساء)

و مثال و همانند این مثال قطعه‌ای از موم است که به صورت‌های مختلف و گوناگون ظاهر می‌گردد، یا از خودش - مانند هسته خرما و غیر آن - و یا از غیر خودش - مانند حق تعالی و یا فرشتگان و یا نیرویی که طبیعت کلیه را صورت می‌بخشد - سپس زایل کردن تمام این صورتهاست از آن (طبیعت کلیه) و باز گردانیدنشان به آنچه از قابلیت که بودند، سپس ظهور آنهاست به صورتهایی که مناسبت با عوالم اخروی و مواطن بهشت و دوزخ دارند، و صدق این - یعنی حشر انسان به صورت و اعضایی که پیش از مرگ داشت - بیان الهی است که: بلی قادرین علی ان نسوی بنانه، یعنی: آری! توانیم که انگشتان او را پسازیم (۴ - قیامت) و غیر این از آیات؛ و بیان متشرعان از متکلمان که قابل به اجزای اصلی هستند و فنای چیزی را در وجود - مطلقاً - محال می‌دانند؛ نابودی و فتایش عبارت است از تبدیل صور و دگرگونی آنها به صورتهای دیگر - نه غیر این - و برهان عقلی قائم است که: موجود هرگز معدوم نمی‌گردد و معدوم مطلق، هرگز موجود نمی‌شود، و ایجاد و اعدام تنها بر ممکنات صدق می‌کند و بس، یعنی فقط به اعتبار تغییر و دگرگونی صورت و تبدیل آن، و (اعتقاد) بازگشت تمام موجودات - در آخرت - به صورتی که بر آنها بودند - به حسب علوم و اعمال - و باقی ماندنشان بر آن صورتهای - در بهشت و دوزخ - لازم و واجب است.

- با پره‌های ارواح قدسی - اند؛ پس در نوردندگان بیابان افعال، فرود آیندگان در بهشت نفوس اند - شادمان و مسرور - و دریانوردان دریا‌های صفات، واردین به بهشت قلوب‌اند به آرامش و نسیم عطر بیز و بهشت پر نعمت؛ و پیشی گیرندگان فضای هویت ذات، کاملان از اولیایند که آنان را نه بیمی و نه اندوه خوردنی است.

۵۵ اما حرکت امتدادی نقطه به سوی پائین اشاره است به تنزلات الهی و ظهورات ربّانی در عوالم مختلف، و پوشیده شدنش به مظاهر متباین و جدای از هم، برای اینکه خداوند در هیچ مظهري ظاهر نگشت جز آنکه به همان مظهر پوشیده و محتجب گردید، پس ظهورش در حقایق مظاهر عبارت است از پوشیده شدنش بدانها، و پوشیده شدنش به پرده‌های مظاهر عبارت است از ظهورش در آنها^۱، و این از عجایب و شگفتی‌های اسرار تصرفات الهی و شگرف آنهاست.

۱. ما پیش از این درباره اتحاد ظاهر و مظهر از مقدمات اشعة اللمعات جامی شمه‌ای بیان داشتیم، با این همه این مطلب را با توضیحی از کتاب مصباح الانس به اتمام می‌رسانیم، حمزه فناری گوید: هر مظهري از مظاهر به واسطه امری مشخص، یعنی صورتش که بدان تعین می‌یابد و حقیقتش آشکار می‌گردد - خواه از مظاهر حسی باشد و یا مثالی و یا غیر این دو که گفته شد - امکان ندارد که این مظهر از آن جهت که مظهر ظاهر است خود ظاهر باشد، و گرنه تعین هر یک از آن دو بر دیگری متوقف بود، و توقف از یک جهت هم دور پیدا می‌کند و این خود محال است؛ همین طور این مظهر، ظاهر به ذات خود هم نیست، و گرنه بی‌نیاز از غیر - یعنی ظاهر - بود و صورت او نبود، در حالی که وی این گونه فرض شده و این امر خلاف فرض است، و در هیچ چیزی غیر ظاهر، ظاهر نیست، و گرنه تعین مظهر از آن غیر بوده که از آن او - یعنی ظاهر - در حالی که فرض شده که از وی است و این امر هم خلاف فرض است.

قاعده ظهور عبارت از تبعیت ظاهر است در تعین، از مظهر، و در ظهور برعکس است، و این شأن حق تعالی است، چون او از جهت صفات و نسبت‌هایش مظهر است و از جهت ذات و غیث ظاهر، چنانکه حضرت شیخ کبیر قدس سره در تفسیر گفته: تو آینه‌اویی و او آینه‌ی حالات تو است، و در تفسیر فرموده: هر موجودی که حکمش با اسماء است، حکمش با مسما است، و در هر حال و در هر مرتبه که باشد، انفکاک و جدایی محال است، پس مجموع عالم مظهر وجود خالص و بحت است و هر موجودی هم با تعینش مظهر اوست، ولی از حیث نسبت اسم خاص در مرتبه مخصوص، و وجود، مظهر احکام اعیان و شرط در رسیدن (سرایت) احکام از بعضی به بعضی دیگر است.

۵۶ بدان که اطلاق و نامیدن اسم عالم، یا لغوی است و یا عرفی؛ اما لغوی: عالم در وضع لغوی نامی است برای آنچه که بدان شئی دانسته می‌شود، و آن ظاهراً مشتق از «عَلَم» است، مانند «خاتم - مهر» که بدان (نامه) ختم و پایان می‌پذیرد؛ بنابراین عوالم بی‌پایان است، برای اینکه هر موجودی به تنهایی برای خود عالمی است، زیرا او چیزی است که بدان شیئیت وجود او و غیر او دانسته می‌شود؛ و بر تقدیر دوم (عرفی) نام عالم بر مجموع اجزای وجود اطلاق و نامیده می‌شود، و آنها عرش و کرسی و آسمانها و اجسام عنصری و صور مرکبات: از معادن و نباتات و حیوانات هستند؛ و آنچه در اخبار و روایات از بسیاری عوالم که آمده، جز با معنی لغوی - نه عرفی - درست در نمی‌آید؛ بنابراین عوالم - از این جهت - اگر چه جزئیات آنها محدود و انحصارپذیر نیست - چون محدودیت افراد مراتب امکانی و اشخاص مدارج طبیعی و اعیان حقایق وجودی امکان‌پذیر نیست - ولی محدود کردن کلیات آنها در: عالم غیب و شهادت و علوی و سفلی (پنهان و پیدا و بالا و پایین) امکان‌پذیر است، این به واسطه تقسیم‌پذیری «کُلّ» است در آنچه که از ادراک حواس برتر و پنهان از آنهاست و آنچه که در دایره ادراک و شهود حواس در می‌آیند؛ بنابراین پنهانی‌ها سه قسم‌اند و حاضران دو قسم.

۵۷ باری، عوالم کلیه و مراتب وجودیه پنج است که نزد صاحبان کشف و شهود به «حضرات خمس - مراتب پنجگانه» نامیده می‌شود؛ نخستین از عوالم، عالم هویت غیب مطلق است، یعنی به واسطه اشتمالش بر غیب آنچه در عوالم است که به نام ماهیات ممکنه و حقیقت الحقایق و احدیت مطلقه نامیده می‌شود؛ سپس عالم جبروت و پس از آن عالم ملکوت و بعد عالم مُلک و در پایان عالم انسان است.

۵۸ فرود آمدن‌ها چهار است: نخست نقطه امتدادی متدلّی است، و این

اشاره به فرود آمدن نخستین است، و آن عبارت از تنزل حق تعالی از مرتبه احدیت به مرتبه واحدیت، و ظهورش در عالم جبروت به صور عقول و نفوس مجرد، و مراتب صفات هفتگانه ذاتی و اسماء الهی می باشد.

۵۹ دوم اشاره است به تنزلش از این مرتبه به عالم ملکوت که به نام عالم امر و لوح محفوظ^۱ نامیده شده، و نیز ظهورش در دگرگونی های ملکوتی - به صور نفوس منطبعه (نقش پذیر) و هیولای کلی و حقایق روحانی می باشد.

۶۰ سوم اشاره است به تنزلش به عالم ملک، که به نام عالم حس و شهادت نامیده می شود، و ظهورش در این عالم به صور آباء - یعنی اجرام آسمانی - و اُمّهات - یعنی بسایط عنصری - و موالید سه گانه معدن و نبات و حیوان می باشد.

۶۱ چهارمین تنزل که پایان امتداد نقطه است اشاره به تنزل فیض اقدس به عالم ناسوتی و مادی، و ظهور او در مظاهر کمالی انسانی، به صور حقایق

۱. صدر المتألهین قدس سره و حکمای الهی تعبیر از عالم امر به عقل فعال کرده اند، و در مقام تحقیق هم چنین است، چون آن عالم صور علم الهی است که از لوح محفوظی که خداوند در آن لوح صورت و حقیقت آنچه در آسمانها و زمین است به گونه ای اعلا و برتر و اشرف، که بدست توانای خود نوشته منقوش می باشد، یعنی عکس و تصویر لوح محفوظ الهی عالم امر است که خود به عینه عقل فعال می باشد.

صدر المتألهین در کتاب اسفار گوید: لوح محفوظ عبارت است از نفس کلیه فلکیه، زیرا آنچه در جهان ساری و جاری می شود مکتوب و ثابت و مرتسم در نفس کلیه فلکیه است - بالوازم و حرکات و حالات خود - و همانطور که به واسطه قلم در لوح حسی نقوش حسی مرتسم می شود، از عالم عقل، صور معلومه و مضبوطه بر وجه کلی در نفوس کلیه فلکیه که قلب عالم اند مرتسم می شود، و از آن جهت لوح محفوظ گویند که صور فایض بر آن همواره محفوظ و مصون از تغییر و تبدیل است و بر تشق واحد مستمر.

شارح فصوص الحکم، مؤیدالدین جندی در شرح فصوص خود گوید: لوح محفوظ همان اُم الکتاب مبین است که نزد اهل نظر به نام نفس کلیه نامیده می شود و محل تعینش از اجسام فلکی کرسی - کرسی کریم - است که در آن تفصیل تعینات مظاهر کاملان - از کتاب ها و سوره ها و کلمات و آیات - می باشد، و در جای دیگر گوید: کتاب مبین قلم اعلاست و آن کتاب، اسم «المدر» می باشد، همچنان که لوح محفوظ اُم الکتاب مفصل و اُم الکتاب مبین است و آن حقیقت الحقائق و عبارت از «عماء» عالم است.

وجودی و عکوس اسماء الهی و صفات ربانی - مانند حیات و علم و اراده و قدرت و سمع و بصر و کلام - دارد.

۶۲ این پایان تنزلات وجودی و نهایت ظهورات الهی می باشد؛ سپس درجه به درجه آغاز در ترقی و بر شدن می کند به آنچه که از آن در این مراتب وجودی فرود آمده، و راههای اصول و فروع آن را پیموده، تا آنکه باز گردیده و به مبدأ نخستین - که از او آغاز کرده و تمام کارها بدو باز می گردد - اتصال و پیوند می یابد.

۶۳ اما حرکت امتدادی نقطه در عرض (پهنا) اشاره است به پخش انوار تجلیات وجودی و گسترش آثار دم های ربانی و نسایم رحمانی در حقایق اعیان شهودی؛ و نقطه های چهارگانه اشاره است به این که صدور اعیان ثبوتی (ثابت) و مجردات جبروتی و روحانیات ملکوتی و جسمانیات شهادی، از مرتبه هویت غیبی، در عرض و ردیف هم اند و در پذیرش فیوضات وجودی - از جانب آفریدگار فیاض - مساوی و برابر اند، و خداوند بدین مطلب اشاره کرده و فرموده: *و هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله و هو الحکیم الخبیر*، یعنی: اوست که در آسمان خداست و در زمین خداست و همو حکیم و داناست (۸۴ - زخرف).

۶۴ پس نسبت کلمات وجودی به آفریدگار خالق، نسبت کلمات کتابی است به نویسنده، و چون افراد مراتب موجودات را در حال استفاضه فیض وجودی از حضرت پروردگار و خالق در نظر بگیری، در نزدیکی و دوری و پیش و پس بودن برابر و مساوی اند، و چون آنها را به ظهوراتشان در زمان های گوناگون نسبت دهی، برخی از برخ دیگر پیش اند.

۶۵ و نزد محقق عارف اختلاف ظهورات ربانی، شکستی در مرتبه مساوی و برابر بودنشان در بهره بری انوار وجود از وزش دم های رحمانی وارد نمی آورد، و صاحب این شهود به «سیر سیرش» در بهشتی که پهنای آن آسمانها و زمین است و برای تقوا پیشه گان آماده شده در گردش و سیر است، آنان که

از آفات مشاهده افعالی که منسوب به غیر فاعل حقیقی است پرهیز و دوری می‌کنند؛ و نقطه‌های چهارگانه این حرکت نیز اشاره است به قلم‌های چهارگانه طبیعی و نون‌های عنصری^۱، قلم‌های چهارگانه کسانی‌اند که

۱. شیخ عبدالرزاق کاشانی گوید: نون، عبارت است از علم اجمالی در مقام احدیت، و قلم مرتبه تفصیل است؛ و لوح عبارت است از کتاب مبین و نفس کلی. پایان سخن کاشانی - مؤیدالدین جندی در شرح فصوص الحکم گوید: نونی که محل اجتماع مداد مواد حرفی نفسی رحمانی می‌باشد، از آن جهت که ام‌الکتاب است دارای پنج مرتبه می‌باشد:

مرتبه نخستین تعیین اول است و آن جمع تمام حقایق کیانی و ربانی و حروف مؤثر و جویی و متأثر امکانی که ام‌الکتاب است می‌باشد، شارح مفتاح الغیب گوید: این به واسطه اشتمالش بر نون‌های چهارگانه باقی است، از این جهت صورتش عالم انسان کامل است - چنان که حضرت شیخ قدس سره در تفسیر فاتحه «اعجازالبیان» گوید: او (انسان کامل) کتاب جامع است و بین مقام اسماء و مسمی قرار دارد..

دوم دوات خمیرمایه ماده حروف الهی نوری و هیولای صور فعلی و جودی و «عمای» ربوبی است که پروردگار ما پیش از آنکه خلق را بهافریند در آن بود؛ جندی گوید: آن ام‌الکتاب است؛ شارح کتاب مفتاح گوید: آن یک چهارم دایره هویت کبراست که یک دوم آن براطلاق خود باقی است و یک دوم دیگر شامل دو نون دو قوس و جوب و امکان می‌باشد.

سوم اصول حقایق کونی است که عبارت از احدیت جمع تمام موجودات است و رسول خدا صلی الله علیه و آله بدان اشاره کرده و فرموده: اولین چیزی که خداوند آفرید «ذره» بود و آن ام‌الکتاب است که مسطور در «رقی» و جودی منشور است و آن «غماه» عبودیت می‌باشد.

چهارم ام‌الکتاب مبین است و آن لوح محفوظ می‌باشد که نزد اهل نظر به نام نفس کلی نامیده می‌شود و محل تعیینش از اجسام فلک کرسی - کرمی کریم - است که در آن تفصیل تعینات مظاهر کاملان، از کتاب‌ها و سوره‌ها و آیات و کلمات است که ما این بخش چهارم را در تعلیق بر لوح محفوظ - از قول جندی - نقل کردیم.

پنجم نون اقدار و مقدرات است و آن عبارت از ام‌الکتابی است که در روحانیت روح قمر و روحانیت فلک آن قرار گرفته است، و آن آسمان اسم «الخالق» است و محل اجتماع تابش‌های عالی و نورهای مختلف و اتصال‌ها و انفصال‌هاست.

شارح مفتاح گوید: از این جا کتاب محو و اثبات بین جزئیات نقش می‌پذیرد.

همو گوید: نسبت اثر اولین مراتب که به نام مرتبه جمع و وجود نامیده می‌شود، به آنچه که تحت آن است، جمعیتی از اصول حقایق الهی و کونی و کلیات آنهاست، مانند وجود عام و مانند ام‌الکتاب، یعنی اصل کتاب وجود که به نام نون است، و آن از جهت لغت به معنی دوات است، چون محل اجتماع مذات مواد نقش‌های عالم است، نسبت «نر» است به «ماده» یعنی از حیث این که تأثیر در تعینات و تعددات - خواه کلی باشد و یا جزئی - خاص مرتبه است.

کلمات وجودی را بر صفحه چهره‌های قابلیات پیوسته می‌نویسند، و آنان فرشتگانی هستند که مسخر برای آماده‌سازی اسباب برپایی عالم خاکی هستند، آنان که برای حفظ نظام مراتب حسی، سنگینی و امورات دشوار تدبیرات و اداره کارهای جهان وجودی را عهده دارند.

۶۶ و اما حرکت ممتد نقطه به واپس و عقب، اشاره است به بازگشت آثار تجلیات تقییدی به اطلاقات نخستین خود، پس از تقییدش به خصوصیات قوایل، و بازگشت آن به واسطه بر شدن و بالا شدنش از مظاهر زیرین و سفلیات ظاهری، به غیب علویات باطنی، و از آنجا به غیب احدیت و حقیقت هویت مطلقه الهی.

۶۷ و نقطه‌های سه‌گانه زاید بر نقطه اصلی اشاره است به انواع و وجوه بر شدن و بالارفتن‌ها، برای اینکه بازگشت حقایق کونی یا ارادی است و یا طبیعی و یا برزخی و ناگزیر، بنابراین اوئی خاص سالکان و پویندگان است - به واسطه فنا کردن و بیرون آمدن - و دومی ویژه بی‌خبران و پوشیدگان از حق است - به سبب جدا شدن گوهر لطیف روحانی از جوهر کثیف و متراکم جسمانی - و سومی را خواص و عوام - به واسطه خواب و بایزاستادن حواس - در آن مشترک‌اند.

۶۸ و اما نقطه‌های چهارگانه اشاره است به نشأت و عوالم چهارگانه سالکان در قیامت‌های چهارگانه، برای اینکه مراتب حیات در نزد اهل کشف چهار است: صوری و معنوی و پاک و حقیقی، و در مقابل آنها مراتب مرگ و

حضرت شیخ قدس سره در تفسیر فاتحه «اعجازالبیان» آن را خزانه جامع و أم الکتاب نامیده، برای اینکه نفس رحمانی، وجودی منبسط و تجلی‌ای ساری و زرقی منشور است که مانند خمیرمایه گردیده است. یعنی به واسطه انبساط و گسترش صورت وجودی در آن - انبساطی که عبارت از بودن ظاهر حق تعالی آینه‌ای بر باطنش راست، زیرا مؤثر و اثر بخش دارای درجه «ثَر» بودن است و آن هیئت و شکل قابل، دارای درجه «ماده» بودن است، و مرتبه دارای درجه محلیت و نتایج آثار و نعمتات می‌باشد.

انواع قیامت‌ها نیز چهار است: صغری و وسطا و عظمی و کبرا^۱.

۱. سید حیدر آملی در کتاب اسرار الشریعة و اطوار الحقیقه و انوار الحقیقه خویش گوید مرگ ارادی عبارت است از بیداری و برپایی پس از مرگ ارادی اختیاری که پیغمبر (ص) فرمود: موتوا قبل ان تموتوا، یعنی: پیش از آنکه شما را بمیرانند بمیرید، [سنایی گوید:

بمیرای دوست پیش از مرگ اگر عمر ابد خواهی
که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش ازما]
و حکیم (افلاطون) گفته: مُت بِالْإِرَادَةِ تَحْصِي بِالطَّبِيعَةِ، یعنی: به اراده و اختیار خویش بمیر تا طبعاً زنده شوی، و نیز پیغمبر (ص) فرمود: من مات فقد قامت قیامت، یعنی: هر که بمیرد دردم رستاخیزش برپاست، اینها مؤید و مؤکد مرگ است - خواه صوری باشد و خواه معنوی - و این مرگ نزد قوم چهار است: [از امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود: یا بن آدم لا تَخْلُصْ عَمَلَك حَتَّى تَفُوقَ أَرْبَعَةَ أَمْوَاتٍ: المَوْتُ الْإِبْيَضُ... تا پایان حدیث،] مرگ سفید و مرگ سبز و مرگ سیاه و مرگ سرخ.

نخست مرگ ابیض و سفید است و آن عبارت از گرسنگی و جوع است، زیرا آن باطن را نورانی و روی دل را سفید می‌گرداند؛ دوم مرگ سبز و اخضر است و آن لباس مرقع (وصله‌دار) و مندرس پوشیدن است، چه منشأ اخضرار و سرسبزی عیش و زندگی گشته و باطن را نصارت و خرمی می‌بخشد؛ سوم مرگ اسود و سیاه است و آن متحمل آزار و ملامت مردمان گردیدن است، چه آن منشأ سیاهی جنبه خلقی و نفسانی است؛ چهارم مرگ احمر و سرخ است و آن خلاف نفس کردن می‌باشد، و این مرگ را جهاد اکبر و کشتن نفس اماره می‌دانند، چه در کشتن و قتل ظاهری خون سرخ جاری می‌گردد.

حکیم مثاله - حاج ملاهادی سبزواری قدس سره - این چهار مرگ را در نظمی شیوا بیان داشته است:

موت ابیض که هست جوع و عطش	در ریاضات با شروط رشاد
این سحابی است بمطر الحکمه	در احادیث عالی الاستناد
ابیضاض و صفای همی آرد	عکس: البطنه تمیت فتواد
موت اخضر مرقع اندوزی است	درزی چون در اعن ززاد
رقعه و مدرعه و استحصیا	گشته مروی زسید زهاد
سبزیش خرمی عیش بود	که قناعت کنوز و لیس نفاد
موت اسود که شد بلای سیاه	احتمال ملامت است و عناد
لایخافون لومة لائم	زو ز قرآن بخوان به استشهاد
موت احمر که رنگ خون آرد	باشد اینجا خلاف نفس و جهاد
گفت زاصغر به سوی اکبر باز	آمدیم ای نبی زبعد جهاد

و عرفا این چهار مرگ را تخلیه و تزکیه و خلع و فتا نامند؛ ناگفته نماند که ما پیش از این در تعلیقات خود بر این رساله، مراتب قوه علمیه و عملیه را - در اطوار هفتگانه قلبی - از زبان عرفا ایراد کردیم، اکنون برای افاده عموم، مراتب را از زبان حکما بیان می‌داریم.

بدان که مراتب قوه علمیه در نزد حکما چهار مرتبه است: مرتبه نخستین مرتبه عقل هیولانی است و ←

۶۹ آن کس که از تنگنای گور زهدان و تاریکی های رَجَم و بچه دان بیرون

« آن مقامی است که نفس ناطقه انسانی از تمام صور کلیه - خواه بدیهی و خواه کسبی - خالی باشد، مانند لوحی که خالی از نقش و نگار است.

مرتبه دوم مرتبه عقل بالملکه است و آن مقامی است که بدیهیات را حاصل کرده، در کار تحصیل نظریات، از آنهاست.

مرتبه سوم مرتبه عقل بالفعل است و آن مقامی است که نظریات را کسب و انباشته کرده، ولی در نزد او مشهود و بالفعل حاضر نیستند، ولی هنگام ضرورت و لزوم، با کوچک ترین توجهی به آن مخزن و گنجینه درونی، مشهودش می گردد.

مرتبه چهارم مرتبه عقل مستفاد است، و آن مقامی است که تمام مراتب در نزد نفس ناطقه حاضر و مشهود اوست.

این مراتب قوه علمیه بود، به همین منوال - همانطور که گفتیم - مراتب قوه عملی نیز چهار است: مرتبه نخستین مرتبه تجلیه است و آن، آراسته شدن به او امر و نواهی شرعی بدنی - و به اصطلاح قلبیه - است.

مرتبه دوم مرتبه تخلیه است، و آن آزاد شدن از اخلاق زشت و صفات بد نفسانی است. مرتبه سوم مرتبه تحلیه است، و آن زینت گرفتن به اخلاق و صفات نیکوی نفسانی است که آن را اعمال طریقی گویند.

مرتبه چهارم مقام فناست که قَرْنَةُ الْعَيْنِ سَلَاکُ الهی است، و نیز مقام عبودیت عبارت از همین مقام است؛ و به اصطلاح صاحبان شهود: فنا، نهایت مقام سیر الی الله است و بقا، آغاز سیر فی الله می باشد که تمام منازل و مراحل سالکین الی الله بدانجا منتهی می گردد، چه سالکان را مقامات و منازل فراوانی است که باید در طی دوران سلوک خود بر آن مقامات و مدارج گذر کنند، و شرح این مقامات را خواجه عبدالله انصاری قدس سره در کتاب منازل السائرین بطور مختصر، و شیخ عبدالرزاق کاشانی قدس سره در شرح آن بطور مفصل بیان کرده که از توبه آغاز و به توحید ختم می گردد و دارای ده مرتبه و صد مقام و هزار منزل است. [در وصف آن سروده شده:

از در نفس تا به کعبه دل عارفان را هزار و یک منزل]

پس همانطور که گفتیم - مرتبه چهارم مقام فناست، و فنا را سه مرتبه - به عدد مراتب توحید و تجلیات - می یابد.

مرتبه اول فنای افعال است که آن را «محو» گویند؛ مرتبه دوم فنای صفات است که آن را «طمس» گویند؛ مرتبه سوم فنای ذات است که آن را «محق» گویند؛ زیرا سالک پس از طی مراحل و منازل مذکوره، نخست به مقامی می رسد که تمام افعال را در فعل حق فانی می بیند، حتی فعل خودش را هم فانی می بیند؛ دوم به مقامی می رسد که اسماء الهی بر او تجلی می کند و مظهر در ظاهر گم می شود و در نظر شهودش جز اسماء و صفات باری تعالی چیزی نمی ماند؛ سوم به مقامی می رسد که تمام ذوات را در ذات احدیت غیبی فانی و مستهلک می بیند که: کمال الاخلاص نفی الصفات عنه.

شد و در قرارگاههای پدیده‌های عالم حسی فرود آمد، وی از صاحبان حیات صوری در قیامت صغراست و طور و مرتبه‌اش نزد کسان «یوم النشور - روز پخش و پراکنده و زنده شدن» (۴۰ - فرقان) نامیده می‌شود؛ و ترک کنندۀ لذات و خوشی‌های حیوانی در عالم حس و محسوس و دست یا زنده به افق عالم عقل و معقول و جدا کنندۀ بین حق و باطل، در قیامت وُسطا از صاحبان حیات معنوی بوده و طور و مقامش به نام «یوم الفصل - روز جدایی» (۳۸ - مرسلات) نامیده می‌شود؛ و پویندۀ راههای عرفان و بویندۀ بوهای خوش عالم کشف و عیان، و پاک شدۀ به انوار آرامش در پهنۀ آسایش و اطمینان، صاحب حیات پاک در قیامت عظماست و طور و مقامش به نام «یوم الجمع - روز گردآوری» (۹ - تغابن) نامیده می‌شود؛ و سالک مجذوب که درجات فنا و جمع را در نور دیده و به روح عالم بقا و تمکین رسیده، از صاحبان حیات حقیقی در قیامت کُبراست و طور و مقامش به نام «یوم تبلی السرائر - روزی که پنهانی‌ها آشکار می‌شود» (۹ - طارق) نامیده می‌شود^۱

۱. عارف مثاله - سید حیدر آملی قدس سره - در کتاب اسرار الشریعة خود گوید: قیامت صغرای معنوی نسبت به آفاق عبارت است از بازگشت نفوس جزئی به نفس کلی - از حیث توجه و عروج به سوی آن - چنان که خداوند فرموده: یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة (۲۷ و ۲۸ - فجر) و: اذا النفوس زُوِّجت، یعنی: روزی که نفوس خلق یا هم جنسان جفت شوند (۷ - تکویر) و جفت شدن نفوس عبارت است از اتصال نفوس جزئی به نفس کلیه‌ای که از آن صادر شده است - مانند صادر شدن حوا از آدم - .

قیامت وُسطای معنوی نسبت به آفاق عبارت است از بازگشت ارواح جزئی به روح اعظم کلی - به حسب توجه و عروج معنی نه صورت - با تعلقش به بدن - تعلق و وابستگی تدبیر و تصرف - و روح اعظم آن روحی است که در خیر آمده: اول ما خلق الله الروح، یعنی: نخستین چیزی که خداوند آفرید روح بود، و فرمود: فاذا سویته و نفخت فیہ من روحی، یعنی: چون او را بپرداختم از روح خودم در او دمیدم (۲۹ - حجر) اشاره به این روح است، لذا آن را از نظر تملیک اضافه به خود کرده، و از این اضافه، تصور انفعال و اتصال لازم نمی‌آید که پروردگار از این تهمت‌ها بری است.

اما قیامت کبرای معنوی نسبت به آفاق عبارت است از بازگشت تمامی عقول - از حیث عروج - به عقل اول که در بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده: اول ما خلق الله العقل، فقال له اقبل فاقبل ثم قال له ←

۷۰ اینجا نهایت پرواز و عروج رهنوردان و پویندگان و سالکان الهی و

«ادب فادبر، فقال و عزتی و جلالی ما خلقت خلقاً اکرم علی منک، یک اعطی، و یک آخذ و یک اثیب و یک اعاقب، یعنی: چون خداوند عقل را آفرید فرمود: پیش‌آی، پیش آمده، فرمود: بازگرد، بازگشت، فرمود: سوگند به عزت و جلالم، فرمان و نهیم و کیفر و پاداشم متوجه تو است؛ و این بازگشت و عروج، جعلی عرفانی است نه عیانی. چون این در قیامت صوری آفاقی است. نه معنوی..»

بدان که قیامت و معاد. اجمالاً. عبارت است از ظهور حق به صورت اسم‌های «الباطن» و «الآخر» با اسماء دیگر از قبیل «العدل» و «الحق» و «المحیی» و «الممیت» همچنان که ظهورش در دنیا عبارت است از ظهور به صورت دو اسم «الظاهر» و «الاول» با اسماء دیگر از قبیل «المبدئ» و «الموجد» و «الخالق» و «الرازق» و امثال اینها؛ و نزاهل الله مشخص است که اسماء حق تعالی به حسب جزئی و اشخاص نامتناهی است، ولی به حسب کلیات و انواع، متناهی است، بنابراین لازم است که پیوسته به صور اسماء و صفات خویش. خواه در دنیا و خواه در آخرت. متجلی باشد، از این روی برخی از عرفا معتقداند که دنیا و آخرت دو مظهر از مظاهر اویند، لذا لازم و ضروری است که این دو پیوسته. بدون اینکه موقوف بر زمان و آنی باشند. برقرار باشند، زیرا برطرف شدن مظاهر از عالم وجود غیر ممکن و محال است.

پس مراد از آن اینکه قیامت عبارت است از تغییر عالم ظاهر و تبدیل و بازگشتش به باطن. پیوسته. همچنان که دنیا عبارت است از ظهور باطن به صور ظاهر. پیوسته. و بازگشتش بدان هم همین‌گونه است.

بدان که وجود و سلطنت حقیقی معنوی به ترتیب سلطنت صوری مجازی است، همچنان که سلطان صوری امیر و وزیر و لشکر و شهروند و غیره دارد، همین‌طور سلطنت حقیقی هم این‌گونه است، یعنی اسماء ذاتی مانند وزیراند و اسماء صفاتی مانند امیر و اسماء فعلی مانند لشکراند و آنچه از ترکیب هر یک از آنها حاصل می‌شود حکم شهروندان را دارند، همان‌طور که هر یک از یاری‌گران و اعوان سلطنت صوری عهده‌دار کاری مخصوص است که دیگری با او شراکت ندارد، همین‌طور هر اسمی از اسماء سلطان حقیقی و سلطنت حقیقی او مخصوص به امری و عهده‌دار کاری است که با غیر خودش اشتراک ندارد؛ بنابراین هر موجودی از موجودات خارجی مظهر اسمی از اسماء الهی و محل اثر و حکم او می‌باشد و بازگشتش جز بدان اسم نمی‌باشد، چون آن اسم «رب» او و او مربوط آن اسم است.

بنابراین معاد عبارت است از بازگشت هر مظهري به اسمی که به حکم و اثر. در او ظهور کرده است؛ و این را هم بدان که اسماء رانویت و دوره‌ها و آثار و احکامی است، چنانکه برخی از اسماء نسبت به برخی دیگر مغلوب می‌شوند، همین‌طور احکام و دوره‌اش نیز مغلوب می‌شود، لذا ظهور قیامت از مغلوب شدن اسمائی است که تعلق به دنیا دارد و غالب شدن اسمائی که تعلق به آخرت دارد، بقیه اسماء را تمام اوقات همین‌طور قیاس کن.

برخی از عرفای محقق در این باره سخنی دارد که آن را نقل می‌کنیم، گوید: بدان که اسماء افعال به حسب احکامشان به چندین قسم تقسیم می‌گردند: از آن جمله اسمائی است که حکمشان هیچ‌گاه پایان نمی‌پذیرد و اثرشان از ازل تا ابد باقی است، مانند اسمائی که حاکم بر ارواح قدسی و نفوس ملکوتی، و آنچه از مبدعات که در تحت حیطة زمان در نمی‌آیند. اگر چه داخل در حیطة دهراند. می‌باشند. «»

آخرین درجات کمال عارفان محقق ربوبی می باشد، و ما هم به همین جا،

و از آن جمله اسمائی اند که حکمشان تا ابد انقطاع نمی پذیرد. اگر چه در ازل الازل منقطع الحکم اند. مانند اسماء حاکم بر آخرت، چنان که آیات بر جاودانگی آنها و احکامشان دلالت دارند، ولی به حسب ظهور غیر ازلی اند، برای این که آغاز ظهور آنها از تمام شدن نشأه دنیایی شروع می شود.

و از آن جمله اسمائی هستند که از احکامشان منقطع است و ابداً هم اثرشان متناهی است، مانند اسمائی که حاکم بر آنچه داخل در دایره زمان نیستند و حاکم بر نشأه دنیایی هستند، زیرا آنها به حسب ظهور نه ازلی اند و نه ابدی، اگر چه نتایج آنها به حسب آخرت ابدی است، و آنچه که احکامش انقطاع می پذیرد، یا مطلقاً انقطاع می پذیرد و حاکم بر او، در غیب مطلق الهی وارد می شود. مانند حاکم بر نشأه دنیایی. و یا این که تحت حکم اسمی که دایره و احاطه اش از او تمام تر است. در هنگام ظهور دولتش. مخفی و پنهان می گردد، برای این که اسماء را به حسب ظهورات و ظهور احکامشان نوبت هایی است، و هر شریعتی نیز اسمی از اسماء دارد که به بقاء و نوبت و دولت آن اسم و به دوام سلطنت و غلبه آن اسم باقی می ماند و پس از زایل شدن آن شریعت، نسخ می گردد، و همین طور تجلیات صفاتی که هنگام ظهور صفتی از آن صفات، احکام غیر آن صفات در تحت آن صفت پنهان و مخفی می ماند.

و هر یک از اقسام اسمائی درخواست مظهري را دارد که احکامش را ظاهر سازد و آن (مظهر) اعیان اند، پس اگر قابل ظهور تمام احکام اسمائی. مانند اعیان انسانی باشد، در هر لحظه مظهري برای شأنی از شئون آن است، و اگر قابل ظهور تمام احکام اسمائی نباشد، اختصاص به برخی از اسماء. غیر بقیه. مانند اعیان فرشتگان دارد، و دوام اعیان در خارج و عدم دوام آنها. در دنیا و آخرت. بازگشت به دول و نوبت های اسمائی و عدم دوام آنها دارد.

در اینجا مبحث اسماء حق تعالی و اعیان ثابت را که ملحق از مقدمه شرح فصوص الحکم فیصری و مستطرد در مقدمه ترجمه مصباح الانس حمزه فتاری که شرح مفتاح الغیب قونوی. قدس الله اسرارهم. است، آورده و به این بحث ارزشمند و تعلیقات این کتاب ارجحند پایان می بخشیم:

حق تعالی با جوهر هر موجودی به اعتبار اسمی که به آن موجود حاکم است ارتباط دارد و منشأ تجلی این اسم همان درخواست و اقتضا و طلب عین ثابت ممکن است که به زبان حال و استعداد، خدا را به آن می خواند، لذا خداوند هم خواسته او را اجابت می نماید؛ به همین دلیل محال است ممکن در کتب عدم پنهان بماند و ظاهر نگردد، و نیز اگر خواننده ای برای رسیدن به کمالات ثانوی یا اسمی که تناسب با خواسته او دارد خدا را بخواند، دعایش مستجاب می گردد، چون فرموده: ادعونی استجب لکم؛ فیض الهی به مقدار قابل است، و استعداد و قابلیت هم جز آنچه را که مقتضی اسمی که بر آن تجلی می کند طلب نمی کند، حق تعالی در مقام تجلی به این اسم حاجت و مراد خواننده را برآورده می کند، شیخ شمس گوید:

ز حق یا هر یکی حظی و قسمی است	معاد و مبدأ هر یک ز اسمی است
از آن اسمند موجودات قائم	بدان اسمند در تسبیح دایم
به مبدأ هر یکی زان مصدري شد	به وقت بازگشتن چون دری شد
از آن در کامد اول هم بدر شد	اگر چه در معاش او در بدر شد

این رساله قدسیه را که شرح رازهای نقطه حسی و اشاره گر به اسرار هویت غیبی می باشد پایان می بخشیم، سپاس و حمد از آن پروردگار است و بس؛ و درود بر آن کس که هدایت را پی سپر شود.

تکثر صفات از جهت مراتب غیبیه صفات است که در احدیت ذات عین ذات اند و به نام مفاتیح غیب نامیده می شوند؛ در آن مقام وجودشان عین ذات بوده و زاید بر ذات نیست، منشأ تکثر اسماء، صفات است؛ حُب حق تعالی به ذات خود مبدأ ظهور کمالات اسمائی گردیده که آن کمالات اسمائی، ملازم با صور تعینانی هستند که از آنها تعبیر به اعیان ثابته شده است، و این اعیان به تبع اسماء و صفات موجوداند. ولی در مرتبه مخصوص از وجود اسماء حق تعالی فواعل الهیه و اعیان ثابته قوایل اند، اسماء طالب مظهراند و مظاهر مشتاق اسمی هستند که آنها را ظاهر نماید، از اجتماع دو مطلب در مرتبه علم حق تعالی، حق به وجود منبسط و نفس رحمانی و فیض مقدس، ظاهری در اعیان می شود.

حقایق موجود در خارج، داخل در حکومت اسم «الظاهر» حق اند، زیرا منشأ ربط حق تعالی به اشیاء، اسماء و صفات الهیه است، حق به اعتبار ظهور و سریان در اشیاء. یعنی به واسطه وجود عام و منبسط که عین وجه ظهور حق است. عین «الظاهر» است، ولی به اعتبار اختضای در صور مظاهر و شئون کمالی عین «الباطن» است، یعنی در مرتبه وحدت جمعیه ذاتیه و اسم «الله و هو» متحد است و در آن مقام تمایزی نیست. اما اعیان ثابته عبارتند از مظاهر اسماء الهیه، چون اعیان ثابته در موطن ذات و مقام فیض اقدس، موجود و معقول اند و در مقام تجلی حق همان ذات است که متجلی به صورت خاص می باشد، و در این تجلی فرقی بین صورتهای کلی و جزئی نیست؛ و چون تجلی و ظهور حق بدون اسمی از اسماء - چه کلی و چه جزئی - معقول نیست، لذا رابط بین این تجلی، اسماء حق تعالی هستند، پس واسطه ظهور، اسماء حق اند، و چون اسم عین مستقی است، اسماء الهیه عین حق اند.

منشأ ظهور اعیان ثابته در موطن ذات، تجلی حق به فیض اقدس است، و علت تجلی اول که احدیت است، حُب ذاتی حق به ذات خود. در مقام احببت ان اعرف. است، و این حُب ذاتی به ذات، منشأ حُب به معروفیت اسماء و صفات، و به ظهور آمدن صور اسماء و صفات می باشد.

این نکته را باید دانست که اعیان، تأخر از مقام حق داشته و حادث به حدوث ذاتی اند، و این حدوث ذاتی منافات با ازلی بودن اعیان ثابته ندارد، و تأخر آنها ذاتی است نه زمانی؛ الحمد لله اولاً و آخراً.



مركز تحقيقات تکمیل و ترویج علوم اسلامی

الرسالة القدسية

فی

اسرار النقطة الحسّية



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

هُوَ

بسم الله الرحمن الرحيم

الرسالة القدسية

فِي

أسرار النقطة الحسية

المشيرة إلى أسرار الهوية الغيبية

١ الحمد لله الذي ظهر بما شاء لمن^١ شاء بمشيئته الأزلية، واستتر عمن شاء باستار عزته^٢ السرمدية، وجعل خصائص النقطة بقدرته آية دالة^٣ على حقائق احديته الغيبية، واطلع طوابع حقائقها في عالم الرقم عكوساً لشئون^٤ تجلياته الذاتية و تنزلات آياته القدسية، وصيرها بحكمته هيولى لصور^٥ الحروف الخطية و اعيان^٦ الكلمات الرقمية، ثم سترها بما اظهرها بها و منها^٧ لتبيين الدلالات على الامور الالهية، و انشاء تصاريفها في عرصة الرقم مشيرة الى

١. عمن - ط ٢. شاء عزته - و ٣. دلت - و ٤. عكوسها بشئون - و ٥. هيولاء الصور - م. بهيولى

الصور - و ٦. اعيان - و - م ٧. منها - و - م

تصاريف انعكاسات انوار الوحدة، تارة في قوالب مراتب الكثرة الكونية و استهلاك ذوات الاعيان، و اخرى ^١ في سطوة بروق اطلاقاته الحقية ^٢ و هويته ^٣ الغيبية.

٢. والصلوة على من ارسله الى كافة البرية، هادياً الى جناب الصمدية ^٤، و خصّه بكشف الاستار عن وجوه الاسرار ^٥ العلوية والسفلية، و على آله خزنة الاسرار العلية و اصحابه سدنة الآثار ^٦ السنية.

٣. اما بعد: فلما ^٧ شاع بين ^٨ اهل العلم ان ارفع العلوم و اشرفها علم التوحيد - لشرف موضوعه و جلالة شأن معلومه - و ان كان موضوع علم الكلام النظري والحكمة الفلسفي ايضاً موضوع هذا العلم، لكن البحث عن كيفية وصول العبد الى الحضرة الربوبية والقرب من جناب الالهية الذي هو غاية المطالب و نهاية المقاصد، و معرفة اسرار اسماء الله و صفاته و مظاهر آياته في العوالم العلوية والسفلية، و صدور درجات الكثرة عنها و رجوعها اليها بدقائق انواع السلوك و شدايد اصناف المجاهدات، و تهذيب النفس باقسام الرياضات و تخليصها عن قيود الجزئيات و انصافها بنعمت الاطلاق ^٩، ليس من شأن الحكيم والمتكلم، و ما فاز بهذا العلم الخطير والفضل الكبير الاكابر الاولياء ^{١٠} المتألهون و افاضل الاتقياء المحققون ^{١١}، الذين ذبحوا ^{١٢} نفوسهم بسيوف الرياضات، و اذّبوا جوارحهم بسياط السياسات، و اذابوا ابدانهم بنيران المجاهدات، و اعرضوا عن طلب لذات الفاني، للوصول ^{١٣} الى حياض زلال المعاني، فاجلست سرائرهم على سرير ^{١٤} الشهود، و اطلقت ضمائرهم في ميدان الوجود.

١. اخرى. و- م. ٢. اطلاق ذاته الحقية. م. ٣. هوية. و- م. ٤. رفعه الصمدية. م. ٥. الاستار. و- وجوه العلوية. م. ٦. آثار. م. ٧. السنية. لما- م. ٨. بيان. و. ٩. الاصداق. و. ١٠. الاكابر من الاولياء. ط. ١١. المتحققون المحققون. و. ١٢. ونجوا. ط. ١٣. الوصول. و. ١٤. سر. م.

٤ فلما اديرت^١ على ارواحهم كثوس المشاهدات^٢ و ابتهج^٣ قلوبهم في مجالس المواصلات بخلع الملاطفات، باحوا^٤ باسرار التوحيد بوح^٥ السكران، و اظهروا دقائق التحقيق بلسان العرفان.

٥ ولما كان معرفة اسرار الحروف مرتبطة^٦ باصول هذا العلم الشريف، و حقائق اسرار النقطة اخرى^٧ المدارات التي تدور عليها دقائق علم التوحيد، اردت ان اعلق بعض ماورد على سرى^٨ من اسرارها و خصائصها و بروزاتها^٩ بصور الاعيان الحروفية و تصاريفها المشيرة الى شئون التجليات الالهية.

٦ فشرعت في تسويد هذه الاوراق بلسان الذوق والاشارة^{١٠}، لاماتواطات^{١١} عليه عادة ارباب العلوم الرسمية في العبارة، من تصوير المسائل باثبات الدلائل، فان جناب اسرار الجليل^{١٢} ارفع من ان يصل اليه البصائر الكلييلة بالدليل، و انوار سرادقات الحضرة الصمدية اسطى^{١٣} من^{١٤} ان يحوم حولها^{١٥} خفافيش العقول بالتسويل؛ كم من بزات الهمم^{١٦} العالية طارت في جو القلب لقصد^{١٧} ادراك هذا السر الشريف فحيل بينها وبين الارب^{١٨}؟ و كم من جياذ العقول السليمة جالت في ميدان النظر طمعا في الوصول الى حقيقة الخبر فخسرت غير مقضية^{١٩} الوطر؟ فطلب الدليل على صحة علم الاسرار كطلب الحيتان^{٢٠} الدليل على حقيقة الماء من البحر الزخار، فان كان نفسه عين الدليل استغنى بذاته عن دليل السبيل؛ و سبب اختفاء^{٢١} صحة هذا الامر عن البصائر الكلييلة^{٢٢} احتجاب حقيقة معلومة^{٢٣} عن الابصار العلييلة^{٢٤} لشدة ظهوره و

١. اديرت - و - م. ٢. المجاهدات - ط. ٣. ابتج - م. ٤. ماجوا - و. ٥. موج - و. ٦. مرتبطاً - م. ٧. احدى - ط. م. ٨. سر - م. ٩. بروزاتها - و. ١٠. والاشراق - و. ١١. توطأت - ط. ١٢. الخليل - م. ١٣. استى - و. ط. اسطى، اي: وثب عليه وقهره. ١٤. الحضرة الربوبية اسطع من - ط. ١٥. حوله - و. ١٦. كم من براة طيور الهمم - ط. ابرأة - و. طير من الجوارح يصاد به و هو انواع كثيرة (فارسيه - بازها) ١٧. جوالطلب يقصد - و. ١٨. وحيل بينهما وبين الادب - ط. ١٩. مقنضية - م. ٢٠. حيطان - م. ٢١. اخفاء - م. ٢٢. الكلية - و. م. ٢٣. المعلومة - ط. ٢٤. العلية - م.

سطوة اشراق^١ نوره؛ والاشياء انما تعرف باضدادها، فما لاضدله ولاشئى غيره، لا يستدل عليه الأبعنايته و توفيقه، ولا يعرف الابهدايته و تعريفه.

٧ و صح عن رسول الله صلى الله عليه وآله انه قال: ان من العلم^٢ كهيئة المكنون، لا يعلمه الا العلماء بالله، فاذا نطقوا به لم^٣ ينكره الا اهل العزة بالله^٤، جعلنا الله و اياكم ممن^٥ درج على الوفاء و قام بحق الصفاء فتحقق بحقائق الاسرار و احترز عن مهالك الجحود والانكار بفضلله و كرمه انه قريب مجيب.

٨ اعلم حقق الله سرّك بحقائق الوصال، وجعلك من الذائقين شراب أنسه^٦ بالغدو والاصال، ان النقطة سرّ الهوية الغيبية المطلقة فى عالم الرقم^٧، و هى هيئة جمعية احدية محيطة بمراتب مخارج الحروف الرقمية و مدارج اشكالها و هيأتها الحسية، مندمجة^٨ فى خصوصياتها، محتجة بصورها و اعيانها، و نسبة صورتها الى مدارج الحروف و الكلمات، نسبة^٩ التعيين الاول من المتعين الى مراتب اعيان الموجودات، والتعيين الاول امر اعتبارى لا تحقق له الا بالمتعين، كما لا يتحقق ظهور المتعين الا بالتعيين، وهى^{١٠} مبدأ امتداد النفس الالفية فى درجات المخارج الانسانية، و اول تعيينها اشارة الى اوائل^{١١} التجليات الابدادية فى امتدادات^{١٢} النفس الرحمانية لإظهار حقائق^{١٣} الكونية فى بروزات الظهور والاضهار.

٩ و اما كون الألف صورة جمعية النقطة والمتعينة عنها، وهى غير المتعينة فى اللاتعيين^{١٤}، كما هى لم يظهر لها اسم، لانها^{١٥} عين الكل، والكل^{١٦} من كونه كلاً لاتعين له، فمن هذا الوجه كان قيام الحقيقة^{١٧} الالفية بها، فالنقطة

١. ظهوره واشراق - ط ٢. المعلوم - م ٣. لا - ط ٤. رواه الغزالي فى الاحياء (٢٠/١) واللفظ: ... فاذا نطقوا لم ينكره الا اهل الاغترار بالله. ٥. الله ممن - م ٦. النسبة - ط ٧. الرقم - ط ٨. مندرجة - ط ٩. النسبة - و ١٠. المتعين وهى - م ١١. اول - ط ١٢. امتداد - و م ١٣. الحقائق - ط ١٤. المتعينة و عين المتعينة فى اللاتعين - و. المتعينة غير المتعينة فى اللاتعين - م - ل. ١٥. لها لانها - م - ط ١٦. والكون - م ١٧. حقيقة - م

قيوم لها - مع اندماجها^١ فيها و احتجابها بها - كما هي قيوم الحروف كلها - مع اندراجها^{١/١} في مدارج مخارجها و اختفائها بصورها - فاشارة^٢ الى شمول سريان نفس^٣ الرحمانية في حقائق افراد الكائنات و خصائص اشخاص الممكنات، و صيرورتها عين^٤ الكل - مع اختفائها في ماهياتها و احتجابها بخصوصياتها -

١٠ و كما ان النقطة عين^٥ الحقيقة الالفية، كذلك^٦ الالف هو عين التعينات الحروفية، الظاهرة من الامتدادات النفسية الانسانية^٧، والحروف لايجدونها^٨ - مع انها معها حيثما كانت - كذلك^٩ الحقيقة المطلقة هي عين التعين الاول الذي هو^{١٠} مبدأ النفس الرحمانية^{١١}، والنفس عين حقائق الرقوم الكونية كلها - علويها وسفليها - و هم يجدونه ولا يدركون كنه حقيقته^{١٢}، و هو معهم اينما كانوا، بل هو اقرب اليهم منهم، ولكن لا يبصرون^{١٣}، و الى هذا اشار رسول الله صلى الله عليه وآله بقوله: ان الملائكة اعلى ليطلبونه^{١٤} كما تطلبونه انتم.

١١ و كما ان النقطة مادة الصورة^{١٥} الالفية، والحقيقة الالفية هيولى لصورة^{١٦} الحروف اللفظية والخطية، و حقائق الحروف تعيناتها النفسية في مراتب^{١٧} المخرجة، كذلك الهوية الغيبية انما هيولى^{١٨} النفس^{١٩} الرحمانية، والنفس الرحمانية هيولى لصور الكلمات^{٢٠} الاكوانية^{٢١}، و صور الموجودات الكونية تنوعات تجلياتها و تمثلات تصرفاتها و قابليات آثارها.

١. اندراجها - م ١/١. اندماجها - و ٢. اشارة - م ٣. النفس - و م ٤. و عين - م ٥. هي عين - م ٦. كذلك - و ٧. الحروفية الظاهرة من امتداد النفس الانسانية - م ٨. لايجد بدونها - م ٩. و كذلك - م ١٠. هي - م ١١. نفس الرحمانية - م ١٢. حقيقته قوله تعالى و هو معهم... - و ١٣. بل اقرب منكم ولكن لا يبصرون - و ل ١٤. يطلبون - ط ١٥. للصورة - ط ل ١٦. لصور - ط ل ١٧. تعينات نفسه في المراتب - م ١٨. انما هي هيولى - م ١٩. لنفس - ط ٢٠. والنفس هيولى لصور الكلمات - و ل ٢١. الكونية - م

١٢ و اعلم ان الحقيقة النقطة ^١ باعتبار اختفائها بالصورة الالفية و ظهورها بها ^٢، و كذلك اختفاء الصورة الالفية بصور الحروف الرقمية و ظهورها في ^٣ درجات مخارج الحروف بواسطة امتداد النفس الانساني و ظهورات اعيان الحروف بها، ثلاث ^٤ مراتب.

١٣ احداها قبل الامتداد، و هي المرتبة ^٥ الاتحادية ^٦، و هي مرتبة استهلاك تعيناتها فيها - استهلاكاً لا يظهر اعيانها ولا يتميز خصوصياتها ولا يمكن شهودها و ادراكها البتة - و هذه اشارة الى الحضرة الهويّة الغيبية قبل التعيين و استهلاك الكثرة الاسمائية والاثار الصفاتية في الاحدية الذاتية والهويّة الغيبية، و اعتبار تنزيهاها عن كل اسم و رسم و دخولها تحت عبارة و اشارة و عدم انحصارها في احاطة كل علم و تجردها عن كل نعت و اطلاقها عن كل حكم، فليس له - جلّت عظمتة - بهذا الاعتبار اسم يدل عليه دلالة ^٧ مطابقة للحقيقة المجردة عن التقييد والاطلاق - لامن الكلمات المركبة ولا من الحروف البسيطة - ^٨

١٤ المرتبة الثانية ابتداء النفس بايجاد اعيان الحروف حال تعيناتها في مخارجها و تنزلاتها في مدارجها، و عروجها ^٩ و رجوعها الى الباطن في مراجع ^{١٠} معارجها، و تعيين عين الالفية في عين النفس الممتد من حيث امتدادها و استلزامها اعيان الحروف النسبية و حقائقها الاضافية، اشارة ^{١١} الى التعيين الاعتباري الاولى ^{١٢} الذي هو مبدأ الحضرة الواحدية و غيب الحضرات ^{١٣} الجبروتية و مصدر شئون التجليات الربانية و استلزام الربوبية لمربوبات ^{١٤} النسبية والموجد للموجودات الاضافية و ظهور الالهية باظهار المراتب الامكانية في العرصة الاحكامية - متجلياً بالموجدية ^{١٥} والربوبية - لتحقيق

١. ان النقطة - ط ٢. ظهور هيأتها - و ٣. ظهور هيأتها في - و ٤. مخارج الحروف لها ثلاث - ط ٥. المراتب - ط ٦. الاتحادية - ط ٧. ودلالة - ط ٨. مدارجها و رجوعها - م ٩. معارج - و ١٠. وهذا اشارة - ط ١١. التعيين الاعتباري الاولى - م ١٢. حضرات - ط ١٣. للمربوبات - و م ١٤. بالموحدية - و بالموحدية - ط

حروف الاعيان و حقائق الامكان في الغيوب الجبروتية والتعينات اللاهوتية.

١٥ المرتبة الثالثة تعين النقطة الروحانية في امتداد النفس و عبورها على مدارج المخارج و التباسها بتنوعات صور الحروف اللفظية والخطية و تشكلها باشكل حقائق الكلمات^١ المرقومة، اشارة الى عموم تجليات النفس الرحمانى و انبثاث^٢ الفيض الوجودى و انبعاث نسمات الجودى من غيب التعيين النورى على قابليات مظاهر اسم الظاهر؛ فالوجود الحقيقة^٣ الاحدية المطلقة فى هذه^٤ المرتبة الاتصافية^٥ بالصفات الكمالية و اضافة^٦ سريان آثاره الى المحدثات المتكثرة والمقيدات المتعددة والتعينات المتجددة - ظاهر بانائاتها^٧ مظهر لإوصافها و نعمتها متكرر بتجلياتها^٨ متعدد بظهور آياته فى ماهياتها - بحسبها لأبحسبه - و هو مع ذلك على اطلاقه الحقيقى و تنزهه^٩ القدسى لاتعدّد فى ذاته ولا تغير فى صفاته، تعالى^{١٠} عن ذلك علواً كبيراً.

١٦ و اما وقوع النقطة تحت الباء فى البسملة، فليس^{١١} اختفائها بالصور الحروفية و احتجابها بظواهر الاشكال الكلمائية و بروزات مراتب الحروف^{١٢} فى الادوار المخرّجية والاطوار الرقمية بتعين حقيقتها و تجدد تكرارها فى درجات خصوصياتها و منازل ماهياتها - و هى مع ذلك على تجرّد اطلاقها و نزاهة وحدتها لم يتغير ولا يتبدّل - اشارة^{١٣} الى استتار^{١٤} احدية الهوية فى ملابس درجات الامكانية و مظاهر بروزات الاكوانية، و امتداد طوابع نفس الرحمانية الذى بسريانه تعينت حقائق العلويات والسفليات، و تجليات الوجودية التى بفيضانها^{١٥} تكونت افراد مراتب^{١٦} الموجودات، فبحسب الاستعدادات^{١٧}

١. كلمات - و. ل. ٢. انبعاث - م. ٣. الحقيقة - م. ٤. هذا - و. ٥. الاضافة - م. الاضافة الاتصافية - ل.
٦. الاحدية و اضافة - ط. ٧. بانائتها - م. ٨. بتجلياتها متكررة - و. بتجلياتها - ط. ٩. تنزيهه - و. ل. ١٠. ولا تغير تعالى - ط. و تعالى - و. ل. ١١. فهو ليس - م. فليس - و. ١٢. بروزات الحروف - و. ١٣. الاشارة - و. ولاشارة - ل.
١٤. اسناد - ط. ١٥. بفيضانه - ط. ١٦. افراد و مراتب - و. ١٧. استعداد - و.

المتكثرة بكثرة تصاريف آياته الى اعيان الموجودات العينية و بسبب^١ القابليات المتعددة تعددت آثار تجلياته، و هو^٢ تعالى في ذاته القديمة على نزاهة قدسه و حقيقة اطلاقه - جلّ جناب عظمته عن شوائب الامكان و تغيّرات تعيّنات الاعيان.

١٧ و اما كسرة باء البسملة فمشيرة الى ان النقطة هي مفتاح مفاتيح^٣ اعيان الكلمات الرقمية و صور الحروف الخطية، و من حقيقتها فتح ابواب تعيّناتها في المشاهد الحسية و مراتب صورها^٤ في عالم الرقم، و بها ظهرت درجات اشكالها و آثار طبائعها و خواصّها المشهودة المعهودة^٥، اشارة الى فتح ابواب العالم الامكانية بالتّعين الاول الذي هو مفتاح مفاتيح^٦ الغيوب و رابطة تعلق القدرة بالمقدورات والعلم بالمعلومات، و منه^٧ انفتح ابواب الحضرات الجبروتية^٨ والحقائق^٩ الملكوتية^{١٠} و افراد المراتب الحسية و صور الوجودية والتجليات الشئونية والتعيّنات الشهودية.

١٨ و كما ان النقطة هي بداية صور الحروف الرقمية و بها ينتهي حقائق وجوداتها و نهاية اشكالها، كذلك الامر في اقطار عرصة الوجود و اطوار محال^{١١} الشهود، منه بدأ الأمور واليه يعود كل ما هو مكشوف و مستور، و هو - جلّت عظمته - اول في آخريته و آخر في اوليته، ظاهر في عين بطونه باطن في مظاهر ظهوره، قوله تعالى: اليه يرجع الامر كله^{١٢}.

١٩ و اعلم انه سبحانه^{١٣} اودع في النقطة سراً بحكمته^{١٤} البالغة تشتمل بحقيقتها اصناف خواصّ الحروف والكلمات، و تجمع في ذاتها انواع اسرار

١. تصاريف آياته و بسبب - ط - م ٢. تجلياته. اي الكمالات الثابتة وهو - ل ٣. هي مفاتيح - ط ٤. و صورها. و
 ٥. برزخ اعلا، اي الوحدة «الحاشية» - ط ٦. هو مفاتيح - ط ٧. وعنه - و - ل ٨. الانوار القاهرة
 «الحاشية» - ط ٩. اي العقول «الحاشية» - ط ١٠. الانوار الاسفهدية اي النفوس «الحاشية» - ط ١١. محالي
 - و - محالي - ل ١٢. ١٢٣. هود ١٣. ان الله سبحانه - م - ط - ل ١٤. سر الحكمة - ط - م

الرقوم والاشارات، و شرح دقائق ذلك لا ينحصر، و عجائب خواصها و تصارييفها لا ينضب، فانها هيولى الحروف والكلمات التي ينفذ^١ البحر دون نفادها، و من اسرارها انها قابلت^٢ بذاتها الموجودات كلها و تأمت^٣ في افادة^٤ الظهور والاطهار بازاء مراتب الوجود كلها - كلياتها و جزئياتها - .

٢٠ و ذلك بان^٥ الموجودات باسرها مطابقة لحقائق^٦ الكلام، فما من شئ في الوجود الا وللکلام في شرح ماهيته و حقيقته و خواصه و منفعه و مضاره و كفيته و عوارضه و لواحقه و لوازمه مجال متسع،^٧ و دقائق اصناف الكلام و حقائق انواعه انما تظهر من تراكيب الحروف و تأليفها، و ظهور دقائق^٨ الحروف و ارتسام لطائفها انما يكون ببروز لطيفة النقطة و تعاقب حقائقها و توالى صورها الاجمالية، و تكرار ذاتها الاصلية بحركتها الدورية و سيرها الامتدادية، و طلوع انوارها الوجودية من مطلع ذاتها الغيبية و حقيقتها^٩ البرزخية، لكونها مادة لحقائق الحروف الرقمية و هيولى لدقائق^{١٠} الرقوم القلمية^{١١} بايجاد صور الكلمات على مجالى وجوه الصفحات و ظهور مدارج الحروف والكلمات من مخزن ذاتها - كظهور مراتب الاعداد - .

٢١ فان الواحد ليس بعدد وينشأ^{١٢} منه الاعداد، فانك اذا حملته^{١٣} على^{١٤} مثله بواسطة الواحد و ظهر^{١٥} وجود الاثنين، و على الاثنين ظهر وجود الثلاثة الى ما لا يتناهى، و اذا نقصته من الالف زال عنه اسم الالفية، فهو الاصل في الاعداد - كما كانت النقطة اصلاً في الحروف والكلمات - و كذلك حكم النقطة في

١. ينفذ - و ٢. قابلة - و ٣. قامت - م - ل ٤. وفي افادة - ط ٥. ان - م - ط - ل ٦. الحقائق - ط ٧. متبع - و ٨. دقائق - و - ل ٩. حقائقها - ط ١٠. و هيولى دقائق - و - ل ١١. العلمية - و - ل ١٢. كظهور مراتب الاعداد بتكرار الواحد في درجات المعدادات و صيرورة ذاته اعيان مراتب الاعداد، فان الواحد ليس بعدد، لان العدد عبارة عن نصف مجموع الحاشية والواحد ليس له حاشيتان، لان الاثنين مثلاً مجموع حاشيته واحد و ثلاث والمجموع اربعة و اثنان نصفه، و ينشأ - و - ل ١٣. جمعته - ط ١٤. مع - ط ١٥. بواسطة الواو ظهر - ط - م

المعدودات ايضاً، فان حرف العين الذى هو عدد السبعين فى الحسابيات الابدجية^١؛ اذا وضعت فوقها نقطة، صار حرف الغين المعجمة المشيرة^٢ الى الالف، و اذا ابعدت^٣ عنها اسم الالفية ونزلت الى درجة السبعينية، فكانت النقطة من هذا الوجه اوسع مجالاً و اكثر تأثيراً و اعظم تصرفاً.

٢٢ فانظر^٤ الى خواص هاتين الحقيقتين و عجائب تصاريدها فى مراتب العالمين، احدهما عالم الرقوم والكلمات، والثانى عالم الاعداد والمعدودات، و هما سرّان من اسرار الله فى الوجود^٥، لا ينكشف نقاب العزّ عن جمال اسرارهما إلا لاهل الكشف والشهود، الذين طابت سرائرهم بروح لطائف الوجدان، و عظرت ضمائرهم بشميم روائح العرفان.

٢٣ واعلم ان تحويل النقطة^٦ و طلوعها من ذاتها و محتد احدىّتها الى تفاصيل اعيان الحروف الرقمية^٧ و امتدادها فى جداول تعيينات ارقام الكلمات الحروفية، يشير الى امتداد النَّفْس^٨ الرحمانية من الحضرة المبدئية و مطلع الهويّة^٩ الغيبية فى مجارى التّعينات الاكوانية، و سريان التجليات الوجودية من مشرق المشيئة الموجدية فى مجالى مراتب عالم الامكان، و توجّهها الى قابلياتها و استعداداتها^{١٠} و صيرورتها حقائق ذواتها و بروزها بنتائج آثارها و دقائق خصوصياتها و ظهورها على مناظر مظاهرها و اختفائها بتعينات صورها و تقيّدات ماهياتها، كجريان الماء فى منافذ اجزاء الاشجار، و سريان الطبيعة المائية فى مجارى^{١١} اغصانها و اوراقها و ازهارها و اثمارها، والتباس حقيقتها بالوانها و روائحها و طعومها، كما قال المحقق:

١. الابدجية - و. الابدجية - م ٢. صارت - و. م - ل ٣. بقدت - ط ٤. نظراً - ط
 ٥. فى وجود الله ان لا - ط. فى الوجود اللذان لا - و. ل ٦. ان النقطة - ط ٧. الاعيان
 الرقمية - ط ٨. نفس - و ٩. الحروف - ط ١٠. استعدادها - م - ط ١١. المجالى - و -
 المحارى - ل

جلت في تجليها الوجود لناظري ففي كل مرثى اراها برؤية^١
و ما ذاك الا ان بدت بمظاهري فظنوا سواها و هي فيها تجلّت^٢
و من اسرار خواصها تجردها عن الجهات و تنزهها عن التعلق بالايثيات، فان
حقيقة النقطة و ذاتها كُرِّيَّة^٣ الشكل، التي هي افضل الاشكال و ابعدها عن
التغير والفساد، وليس لهذا الشكل من حيث شكله و حقيقته جهة اصلاً، فانّ
الجهات لا يثبت الا بواسطة تفاصيل الاجزاء المختلفة؛ مثلاً الانسان له رأس و
رجل، ولا شك انّ رأسه اشرف من رجله، فبهذا الاعتبار، الجهة التي يلي رأسه
تسمى فوقاً والتي يلي رجله تسمى^٤ تحتاً؛ وله جانبان: احدهما اقوى من
الاخر، فالجهة التي تلي جانبه^٥ الاقوى تسمى يميناً والتي في مقابلها^٦ تسمى
شمالاً و يساراً؛ وله ايضاً جانبان: احدهما يتحرك^٧ بحركته الارادية النقلية،
فالجهة التي تلي هذا الجانب تسمى قداماً و آمماً، والتي في مقابلتها تسمى
خلفاً و وراء، وليس في شكل الكرة هذه الصفات اصلاً، فلذلك لا توصف
بالجهات.

٢٤ و هذه اشارة الى تنزه الذات القديمة المقدسة عن الجهات، و تقدس
الحضرة المتعالية عن شوائب اماكن السفليات والعلويات، و ارتفاع مكانه و
علو مكانته عن تقيّد الايثيات، و امتناع تعريف كنه ذاته بصنوف العبارات و
اختلاف اللغات، و تعزّز سرادقات جلاله و شُبهات انوار جماله عن قصور
الاشارات، و تلاشي العقول والافهام و اضمحلال الرسوم والالوهام في اشعة
تجليات عظمتة وكبريائه، و سواطع انوار مجده و سنائه^٨، و استحالة تغيرات

١. قال المولوي: اب در غوره ترش باشد وليک چون به انگيزی رسد شيرين و نبيک
باز درحم او شود تلخ و حرام در مقامی سرکگی نعم الادم
ط- بيت ٢٤١٢ و ٢٤١٣. مثنوی قونية. ٢. ابن الفارض. الديوان، ص: ٦٦ و ٧٠. ٣. ذواتها كروية. و
٤. من رحليه تسمى. و ل. ٥. جانب. ط. ٦. مقابلتهما. و ٧. يتحرك اليه. ط. ٨. ثنائه. و ل.

مرور الدهور و الأعصار في قدم ذاته وانتفاء انحصار الحدود والاقطار^١ عن تقديس صفاته.

٢٥ و اعلم ان النقطة الحسية و ان انتفت عنها الجهات من هذا الوجه، قد^٢ ثبت لها من وجه آخر، و هو كون النقطة كرية الشكل، و شكل^٣ الكرة اذا كان جسماً كثيفاً محسوساً، لابد أن يشملها جهات العالم بوجودها البرزخية و هيئاتها الحسية، و ان لم يكن لها ذلك من حقيقة ذاتها، ولكن^٤ قد يتغير الحدود والجهات في حقها بحسب حركتها، و قد لا يتغير بسبب سكونها، فان الكرة اذا كانت ساكنة يكون احد جوانبها المشرق - و في مقابلتها المغرب - و احد جوانبها الجنوب - و في مقابلتها الشمال - و كذا السماء والارض، فان تحركت و دارت وانقلبت، انعكست الجوانب والجهات في حقها، و صيرت بحركتها^٥ الشرق غرباً والتحت فوقاً والجنوب شمالاً، و ذلك لان الجهات عارضة لها - لا^٦ ذاتية - والعوارض لاتدوم حكمها، بل يقال: العرض لايبقى زمانين.

٢٦ و كذلك الانسان فانه متى توجه نحو^٧ المشرق، كان الجنوب على يمينه والشمال على يساره والمغرب ورائه، فان وضع رأسه على الارض و استقبل المغرب، انعكست الجهات في حقه، اعنى جهات العالم، والالاي يمكن ان ينعكس في حقه جهات نفسه التي هي الفوق والتحت والوراء والقدام واليمين والشمال ابداً - باي حال كان - لانها جهاتها الذاتية؛ وقد يتغير الجهات ايضاً في حق شاهد النقطة والكرة في زمانين: في حالة سكونها^٨، او في زمان واحد و حالة واحدة^٩ في حق الشاهدين، و ذلك لتفاوت احوالهما و اختلاف منازلهما في الشهود.

١. انتفاء الحصار والاقطار - ط. الحصار الحدود - ل. ٢. وقد - و. ٣. الشكل - و. ٤. وليكن - و. ٥. بحركة - و. م. ٦. عارضة لا - ط. ٧. نحوى - و. ل. ٨. كذا في جميع النسخ، والظاهر: سكونهما. ٩. حالة واحدة - و. م.

٢٧ فثبوت الحدود والجهات لحقيقة النقطة والكرة من هذا الوجه و توجهاتها نحو جهات العالم، اشارة الى سريان تجلياته الوجودية و احاطة الحضرة العلمية الذاتية حقائق افراد المراتب الامكانية و خصائص اشخاص العوالم الكيانية، و ظهور اعيان الممكنات بلوامع انوار هويته و بروز ذرات الكائنات بطوالع اسرار معيته و اندراج تعينات نجوم الكثرة الاسمائية في سطوات اشعة انوار الوحدة الذاتية و انطماس تفرقات رسوم الغيرية في صولة الغيرة الجلالية ^١.

٢٨ و انقلاب النقطة والكرة و انعكاس الجهات في حقها على اصناف تغيراتها، اشارة الى ^٢ اختلاف الاحكام الازلية ^٣ و تغيرات الشئون الربانية و التباس الاحكام الجلالية بصور المظاهر القهرية و انعكاس حقائق الجمالية في مرايا شئون اللطيفية و تغيرات احكام الصفيتين على اعيان المراتب الوجودية في المواطن الدنيوية و المنشآت الاخروية، اما بحسب مقتضيات احكام الازمنة و الامكنة، و اما بحسب تفاوت استعدادات الاشخاص و النفوس، و اختلاف قابلياتها و خصوصياتها.

٢٩ قرب شخص يسعد باحتفاظ الاحكام اللطيفية في مواطن الدنيا و يشقى بايلام آثار الاحكام القهرية في موطن العقبي و بالعكس، و رب شخص يعمه آثار فيوض ^٤ الجمالية دنيا و آخرة - كالكمّل من الانبياء و اكابر الاولياء الذين لاخوف عليهم و لاهم يحزنون - و رب شخص يعمه ايلام آثار الجلالية في المواطن كلها، كالارواح المكذرة و الاشباح المذنّسة و النفوس الخبيثة و الابدان المظلمة، من الاشقياء المحجوبين و الكفرة المردودين، الذين ضلّ سعيهم في الحياة الدنيا الفانية و ضاع اعمارهم في طلب اللذات النفسانية و التمتّعات الحسية ^٥ و اغتروا بحصول الجواهر الفاسقة ^٦ و الزخارف الفانية،

١- رسوم الغيرية الجلالية - ط ٢- في - و - ل ٣- الالهية - ط ٤- قبوض - و ٥- الجسمانية - و - ل ٦- الفاسقة - ط - و - ل

فعمّتهم في هذه النشأة امواج الهموم من حوادث الزمان بكثرة الفتن و البليات، و غشيتهم طوفان المحن والاحزان بتجدد الافات والمصائب، و في موطن الاخرى لازم^١ النار و فزع البوار و تأسف الخسار و تجرع مرارات الفضيحة والعار، فيحصدون^٢ ما زرعوا و يجزون بما عملوا و مالمالظالمين من انصار^٣.

٣٠ و اما اختلاف شهود الشاهد او^٤ الشاهدين في حالة او^٥ في حالتين - كما مر - فاشارة الى تفاوت اقدام السالكين الى الله و اختلاف درجات السائرين في الله و تنوع مقامات اهل الوجدان و تقلب اسرار اهل الكشف والشهود في اطوار مراتب العرفان، فلا يتفق قدما^٦ السالكين في مقام ابداء، بل لا تثبت في مقام قدم السائر الصادق المتعطش^٧ في زمانين اصلا، كما قال المحقق ابوطالب المكي قدس سره: لا يتجلى في صورة مرتين ولا يتجلى في صورة لائنين^٨، فان الحضرة غير محدودة، والعطايا غير متناهية، والمواهب غير محصورة، و فيوض التجليات غير منقطعة، وانقذاح الاستعدادات من خزائن الغيب المجهول بالفيض الاقدس متباعدة، و قابليات مظاهر التجليات الوجودية متقابلة [و] بين خصوصيات الانفاس بحسب تأثيرات تجدد الأزمنة و خواص تبدل^٩ الامكنة متفاوتة - تفاوتاً غير متناهية - والى هذا السر اشار رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بقوله: انه ليغان^{١٠} على قلبي و انى لاستغفر الله في كل يوم سبعين مرة - و في رواية مائة مرة^{١١} .

٣١ و اما اقسام حركات النقطة التي تحدث لها بواسطة الحقيقة المحركة^{١٢} لها خمسة: إما^{١٣} حركة دورية، و هي اولى الحركات بها تقتضى^{١٤} حقيقتها،

١. والمصيبات وفي الاخرى آلام. ط ٢. الفضيحة فيحصدون. ط ٣. ٢٧٠. البقرة ٤. و. و. ل ٥. واحدة او. ط ٦. اقدام. ط. قدما. و. م ٧. المتظن. ط ٨. كذا في جميع النسخ، والظاهر: لائنين؛ دربرخی از نسخ آمده: ان الله لا يتجلى في صورة... ٩. تعدد. م ١٠. ليران. في رواية ١١. الجامع الصغير ١٠٤/١. الكافي ٤٣٨/٢. تفسير صدر: ١٣٦/٣. ١٢. المتحركة. ط. م ١٣. لها اما. ط ١٤. لمقتضى. و. ل

و إما صاعدة الى فوق و إما نازلة الى التّحت و إما ممتدّة الى القدام او راجعة الى الوراء.

٣٢ فاعلم ان الحركة على ستّة اوجه: الكون والفساد والزيادة والنقصان والتّغير والثّقلة، والحركة النّقلية على ثلاثة اوجه: الطبيعية والارادية والقسرية ^١، و ليس للنقطة الحسّية الحركة الطبيعية والارادية ^٢، فان النقطة ذات جهات متعائلة متشابهة، ولا يمكنها ان يتحرك الى جميع الجهات دفعة واحدة، و ليست حركتها الى جهة اولى من جهة اخرى، فالسكون اذن اولى بها، الآن يتحرك حركة قسريّة بواسطة حقيقة ^٣ محرّكة لها، فمتى تحركت بسبب فاولى الحركات بها الحركة الدّورية، و اقل دورتها ^٤ في حركاتها انما يتمّ ^٥ بسبع نقاط: ستّ متعاقبات متواليات على محيط ^٦ الدائرة، و واحد في المركز.

٣٣ فالنقطة المركزية اشارة الى الاحدية ^٧ المطلقة و حقيقة الهوية الغيبية وانفصال تعيّنات المظاهر الاسمائية و منصّات ^٨ الفيوض الابدادية عن حقيقة اللّاتعّين، و تنزّه جناب العزّة اللاهوتية عن ^٩ لوث الرذائل الناسوتية، والستة ^{١٠} المحيطة اشارة الى الاحاطة العلمية و شمول سريان التجليات الوجودية مجامع غايات الالينيّات و محاضر نهايات الحدود والجهات، و عموم تصاريف شئونه في الارض والسموات، و انطباق نهاية الحقائق الغيبية العلوية التّوراتية الملكوتية على بداية الشقائق الحسّية السفلية الظلمانية الملكية و بالعكس، فان المراتب الحسية اذا انتهت هبوطها بمقتضى المبدائية الى غاياتها، رجعت و انطبقت نهاياتها بحكم المعادية على بدايات المراتب المثالية الغيبية.

٣٤ و اما النقاط السبع المقوّمة للهيئة الدّورية، فاشارة الى استكمال

١. القرية - و. القسرية - ل. ٢. ولا الارادية - و. ٣. صفة - م. ٤. دورها - و. دورها - ل. ٥. ايماهم - و. ل. ٦. محيطة - و. ٧. احدية - و. ٨. صفات - ط. ٩. جناب عزّة الله و هوّيته عن - ط. ١٠. والست - و.

اللطائف^١ السبع و استمدادها الاوصاف الكمالية والعلوم الحقيقية من الغيوب السبعة و مواصلات الحقائق الانسانية مثل البدن والنفس والقلب والسر والروح والخفي والاخفى^٢ بالصلوات الحقيقية، فان لكل لطيفة من اللطائف علماً يستكمل به ويستمد من الغيب المخصوص بها و صلوة^٣ يترقى و تصل بها الى جوار قرب بارئها، و تنهاها عن فحشاء الاوصاف^٤ الرذيلة التي يتعلق^٥ بطورها^٦ و تدنس وجه كمالها، الا الغيب السابع، فانه مقام الفناء و محل استهلاك الرسوم.

٣٥ فالاول علم اللطيفة القلبية^٧، و هو علم نافع يتعلق بالاداب و الاعمال و اصلاح المعاش، تستمد من غيب الملكوت الارضية التي هي من غيوب النفس، و صلوتها باقامة الاوضاع الشرعية و اداء الarkan^٨ العرفية، و تنهى عن السيئات^٩ والمعاصي الظاهرة الشرعية.

٣٦ والثاني علم اللطيفة النفسية، و هو علم شريف يتعلق بالاخلاق و الفضائل و اصلاح المعاد، تستمد من غيب القلب بواسطة العقل العملي، و صلوتها بالخضوع والخشوع والانقياد والطمأنينة بين الخوف والرجاء، و تنهى عن الرذائل والاخلاق المردئة والهيئات^{١٠} المظلمة.

٣٧ والثالث علم اللطيفة القلبية، و هو علم كلّي يقينى يتعلق بالصفات الكمالية، تستمد من غيب السر بواسطة العقل النظرى والحقائق الكشفية، و صلوتها بالحضور والمراقبة، وتنهى عن الفضول والغفلة.

٣٨ والرابع علم اللطيفة السرية، و هو علم حقيقى يتعلق بالتجليات والمكاشفات، تستمد من غيب الروح بواسطة المسامرات^{١١} الغيبية، و صلوتها^{١٢}

١. الى اللطائف - و. ل. ٢. واخفى - و. ٣. صلوة - م. ٤. الفحشاء والارصاف - ط. ٥. متعلق - ط.
٦. بصورها - و. ٧. البدنية - ط. ٨. اركان - ط. ٩. المسميات - و. ١٠. الهيئة - و. الرديئة
والهيئات - ط. ل. م. ١١. المشاهدات - ط. مسامرات - و. ١٢. واما صلوتها - ط.

بالمناجاة والمكالمة، وتنتهي عن الالتفات إلى الغير بالغفلة.

٣٩ والخامس علم اللطيفة الروحية، وهو علم ذوقى لدنى يتعلق بالمشاهدات والمواصلات، تستمد من غيب الخفى بواسطة نفحات العناية وسمات الهداية، وصلواتها بالمشاهدة والمعينة، وتنتهى عن الطغيان بظهور الصفات القلبية فى طور عروج الروحية.

٤٠ والسادس علم اللطيفة الخفية، وهو علم اجمالى يتعلق بأسرار المحبة والتفريد، تستمد من غيب الغيوب بواسطة جواذب العطفات الجمالية وخواطف السُّبُحات الجَلالية، وصلوتها بالمناخات^١ والملاطفة، وتنتهى عن الاثنينية وظهور الانانية.

٤١ واما النقاط السبع - مع اعتبار الهيئة الكلية الاجمالية الجامعة -
فاشارة الى درجات الجنان الثمان، و عكس حقائق صورها^٢ التفصيلية يشير
الى سبع دركات النيران^٣.

٤٢ و اعلم انه قد ثبت و تحقق في طور الكشف لاهل الشهود ان الجنان الثمان مع ما فيها من الدرجات العاليات هي مظاهر جلال الحضرات اللاهوتية والجبروتية، والدركات السبع^٤ النيرانية هي مظاهر آثار النقائص السبع^٥ الناسوتية و نتائج خواصها؛ فالجنة^٦ العليا هي مظهر الذات^٧ الاحدية و عكس الهوية المطلقة، والسبع^٨ الباقية هي مظاهر ظلال الصفات السبع^٩ الذاتية و ارباب الحضرات الجبروتية، و هي الحيوية والعلم والارادة والقدرة والسَّمع والبصر والكلام، و في مقابلات هذه الصفات الكمالية، النقائص السبع^{١٠} المعنوية الناسوتية، و هي الموت والجهل والكراهة والعجز والضَّمم والعمى والخرس^{١١}، والدركات السبع^{١٢} الجهنمية مظاهر آثار هذه النقائص

١- اى المقامات والمنازل. المناغاة ل ٢= صدرها. و. ل ٣= دركات السبعة النيرانية. م ١٢، ١٠، ٩، ٨، ٥، ٤= السبعة. م ٦= اما الجنة. و ٧= ذات. و ١١= الحرص. ط. الحرص. و

المعنوية، و اليها الإشارة بقوله تعالى: لها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم^١، ولا يمكن ان يكون في مقابلة الحضرة اللاهوتية والهوية الغيبية شئ يقابلها - تقدست و تعالت عن ذلك - فلذلك ليس في مقابلة الجنة المضافة جحيم، لانها عين الوجود، وليس^٢ في مقابلة الوجود الالعدم، وليس العدم شيئاً حتى يقابل الوجود، و اهل هذه الجنة هم اهل الفناء في الله من خواص الانبياء و اكابر الاولياء، الذين لاخوف عليهم ولاهم يحزنون، لانه انعدم في مناظر رياض درجاتهم ما يخاف آلمه او يحزن على فوته.

٤٣ و اعلم ان حركة النقطة قسمان: حركة على الاستدارة و حركة على الاستقامة، فالحركة التي على الاستقامة الى اى جهة كانت من الجهات الاربع لا يتم الا بثلاث نقاط متعاقبات، غير النقطة الاصلية المركزية، و اختيار اهل الكشف هذا العدد على غيره لامرين: احدهما ان الاربعة^٣ اصل في البسائط العددية، و البسائط اصل في تركيب الاعداد الى ما لا يتناهى، و ذلك ان البسائط العدد من الواحد^٤ الى العشرة، ثم يأخذ في التكرار، و ليس في البسائط عدد يجمع العشرة و يتضمنها - غير الاربعة - فان الاربعة حقيقتها اربعة و فيها ثلاثة، فكانت سبعة، و فيها اثنان، فصارت تسعة، و فيها واحد، فصارت عشرة كاملة، و لحكمة^٥ هذا السر انتظم^٦ امور المكوّنات على الاعداد الرباعية.

٤٤ فحملة العرش اربعة و نظام العالم قام على اربعة عناصر، و عالم الانسان^٧ قام على اربع طبائع، و كذلك الرياح الملقّحات المبشرات اربع: الصباء و الدبور و الشمال و الجنوب، و جهات العالم اربع: المشرق و المغرب و الشمال و الجنوب، و كذا^٨ الاوتاد اربعة: وهى الطالع و الغارب و وسط^٩ السماء و وتد الارض، و كذا الازمنة و الفصول اربعة: الربيع و الصيف و الخريف و الشتاء،

١. الحجر - ٤٤. ٢. ليس - و. ل. ٣. الازمنة - و. ٤. الواحدة - ط. ٥. و الحكمة - و. ل. ٦. انتظمت - ط.

٧. الانسان - و. ٨. الدبور و الشمال و الجنوب و كذا - و. ل. ٩. و تد - ط.

و كذا اطوار العمر الانساني اربعة: طور الصَّبِي و طور الشباب و طور الكهولة و طور الشيخوخة.

٤٥ و اما الامر الاخر^١ الذي اختص به هذا^٢ العدد فهو ان الجهات التي يدخل الخلل^٣ منها على المملكة الانسانية من اضلال الوسواس الشيطانية، المورث للالام النيرانية والعقوبات الحرمانية اربع: اليمين والشمال والقدام والوراء، كما قال - جلّت عظمتة - حكاية عن قول الطريد اللعين: ثم لانيهم من بين ايديهم و من خلفهم و عن ايمانهم و عن شمائلهم^٤ ... الآية، ولم يذكر الفوق والتحت، اما التحت: فلان طريقها يصعب عليه، لغاية بعدها عن الصدر الذي هو محل الوسوسة، و اما الفوق هو طريق نزول القضاء و محل تنزيل الفيض^٥ الرباني، فلا يستطيع ان يقرب منه، فانه ان قرب هلك.

٤٦ فهذه^٦ الامور الرباعيات تسبح^٧ بالسنة احوالها و تشهد بالحن حقائقها و خصوصياتها على جلاله^٨ شأن بارئها و كمال آثار ربوبية^٩ اربابها من الاسماء الاربعة الالهية التي وسعت مجال سلطانها و كمال نفاذ امرها و احكامها، و هي الاسماء الاربعة^{١٠} بجلالاتها التي هي اركان التصرفات الابدادية و اصول مصادر^{١١} التدبيرات الكونية و قواعد اصول^{١٢} الكرسي المملكة الفردانية، و هي الحي والعالم والمريد والقادر.

٤٧ فمن ينبوع عين حياة الحي يفيض زلال حياة الصورية والمعنوية على اموات مصارع الاكوان و عطاءش فيافي الامكان، و من طوابع انوار^{١٣} علم العليم يهتدي السالكون في مفاوز الضلالات، والتائهون في بواد الجهالات، و من انصاب امطار سحاب ارادة المريد يرتوي رياض حدائق^{١٤} الوجود ويتطهر

١. اما الاخر. و- ل. ٢. بهذا. و- ٣. مدخل بالخلل. و- ل. ٤. الاعراف. ١٧. ٥. الفيضان. م- ٦. ان يقرب منه فانه قريب تلك فهذه. و- ٧. تسبيح. و- ٨. جلال. و- ل. ٩. ربوبية. و- ١٠. نفاذ احكامها. و- ١١. مصادر. و- ١٢. الاصول. و- ١٣. انواع. و- ١٤. طريق. ط.

عن ادناس الردئ نفوس اهل الشهود، و بالاغتراف من^١ رشحات امواج بحار
قدرة القادر امتلأت و جرت جداول المقدورات، و بمقاليد اقتداره انفتحت
خزائن جواهر العلويات والسفليات.

٤٨ فاول المظاهر الكلية الاجمالية لهذه^٢ الاسماء الاربعة - تبارك و تعالت -
هم الملائكة الاربعة المقربون، القائمون بالتدبيرات الربانية، المدبرون اسباب
صلاح العوالم الامكانية، و هم^٣: جبرئيل و ميكائيل^٤ و اسرافيل و عزرائيل -
صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين - فاسرافيل مظهر اسم «الحى»، و من
انفاسه يسرى سريان الحياة فى مكامن^٥ اعيان الممكنات، و جبرئيل مظهر
اسم «العالم» و من ذاته يفيض انوار العلوم على مرايا قلوب^٦ الكمّل
من الموجودات، و ميكائيل^٧ مظهر اسم «المريد» و من عنايته ينقسم الارزاق
الصوريّة والمعنوية على قوالب اشخاص الكائنات، و عزرائيل مظهر اسم
«القدير» و بقوّته و اقتداره يجثى^٨ و يجمع بالقبض^٩ حقائق المتفرقات.

٤٩ واما حركتها الممتدة الصاعدة نحو السمك^{١٠}، فاشارة الى ترقى السالكين
فى مراقى^{١١} الكمال بانجذاب جواذب انفاسه^{١٢} الرحمانية، و عروج السائرين
فى مدارج الاستكمال الى جناب العزة^{١٣} الربانية؛ والنقطات الثلاث الامتدادية بهذه
الحركة الرافعية اشارة الى الانتقالات الثلاث الروحانية، و انسلاخات المعنوية
فى الخطيرات المثالية والدرجات الملكوتية والخطيرات^{١٤} الجبروتية.

٥٠ فالنقطة الاولى اشارة الى تزكية السالك نفسه عن ادناس رؤية^{١٥} الافعال
النفسية و تكدير ظلمات الشواغل الحسية، بإفناء افعاله فى افعال الحق، و
احتفاظه بدخول جنة النفس التى هى جنة الافعال فى غيب عالم المثال المطلق.

١. عن - ط ٢. هذه - ط ٣. وهو - و - ل ٤، ٧ منكايل - ل ٥. مكان - و ٦. قلب - ط ٨. يحيى - ط - م
٩. مايقبض - ط. بالفيض - م ١٠. السماك - ط ١١. مرايا - و ١٢. بانجذاب انفاسه - و - ل
١٣. عزته - ط. عزّه - ل ١٤. الخطرات - و. حضرة - م. والحضرات - ل ١٥. ردية - ط - م

٥١ والثانية اشارة الى تصفية السائر مرآت قلبه و تجليته^١ عن ارجاس الاخلاق الرديئة واصدية الاوصاف الذميمة، و إفناء صفاته في صفات الحق، و جولان سره في فسحات الجنتين الاعلالية والصفائية، بتزكية النفس و تصفية القلب في غيب درجات^٢ الملكوتية.

٥٢ والثالثة اشارة الى انسلاخ الكامل المحقق^٣ عن ملابس ذاته و مصادر صفاته و مكابد^٤ افعاله، بفناء افعاله في افعال الحق و صفاته في صفات الحق و ذاته في ذات الحق، و استنشاقه روائح روح القرب، و استبشاره بالاستشراق على الجنان الثلاث: ^٥الاعلالية والصفائية والذاتية في غيوب الحضرات الجبروتية^٦

٥٣ فجنة الاعمال ذات درجة، و جنة الصفات ضعفها، فهي ذات درجتين، و جنة الذات ضعف جنة الصفات، فهي ذات اربع درجات، وهي درجات الجنان السبع^٧ الموعودة، و ورائها الفردوس الاعلى، وهي الجنة المضافة.

٥٤ فلاهل جنة الاعمال حشر في غيب عالم المثال^٨، و هم اهل القيامة الصغرى، ولاهل جنة الصفات حشران في غيب^٩ الملكوت، و هم اهل القيامة الوسطى، ولاهل جنة الذات ثلاث حشرات في غيب^{١٠} حضرات الجبروت، و هم اهل القيامة الكبرى؛ فاهل القيامة الصغرى هم قطاع فيافي^{١١} الاعلالية على مطايا النفوس الزكية، و اهل القيامة الوسطى هم سباح لجج^{١٢} البحار الصفائية على سفن القلوب الطاهرة، و اهل القيامة الكبرى هم سباق^{١٣} فضاء الهوية الذاتية على اجنحة الارواح القدسية؛ فالقاطعون فيافي الاعمال:

١. تجليته. و. تخليته. م. تجلية. ل. ٢. جنب درجات. و. غيب الدرجات. ط. ٣. انسلاخ المحقق. ط.
٤. مكابد. و. ل. ٥. الثلاثة. ط. ٦. الجبروت. ط. ٧. السبعة. م. ٨. جنب عالم. و. غيب المثال. م.
٩. الصفات في غيوب. ط. ١٠. جنب. و. ١١. الفيافي. ط. ل. ١٢. جميع. و. سباح جمع. ل.
١٣. سباق. و.

نازلون في جنّة النفوس، فرحين مستبشرين، والسابحون^١ بحار الصفات: داخلون في جنّة القلوب بروح وريحان وجنة نعيم^٢، والسابقون فضاء الذات: هم الكمل من الاولياء، الذين لاخوف عليهم ولاهم يحزنون.

٥٥ و اما حركتها المتدلّية النازلة الى السفل، فاشارة الى التنزلات الالهية^٣ والظهورات الربانيّة في العوالم المختلفة، واحتجابه بالمظاهر المتباينة، فانه تعالى مظهر في مظهر^٤ واحتجب به، فظهوره في حقائق المظاهر هو احتجابه بها، و كون احتجابه بملايس المظاهر، هو^٥ ظهوره فيها، وهذا من اعجب اسرار التصرفات الالهية^٥ و اغربها.

٥٦ و اعلم ان اطلاق اسم العالم إمّا لغويّ وإمّا عرفي؛ و أمّا عرفي^٦: فالعالم في الوضع اللغويّ اسم لكل ما يُعلم به الشئ^٧، و هو مشتق من العلم - على الاظهر - كالتخاتم اسم لما يختم به، فعلى هذا يكون العوالم غيرمتناهية، لكون كل موجود عالم برأسه، لانه ممّا يعلم به شئيّة وجوده و غيره، و على الثاني يطلق اسم العالم على مجموع اجزاء الكون، و هو العرش والكرسى والسموات والاجسام العنصريّة و صور المركبات من المعادن والنباتات والحيوانات؛ و ماورد^٨ في الاخبار من كثرة العوالم لا يصحّ الا على المعنى اللغوي - لا العرفي - فالعوالم من هذا الوجه و ان لم ينحصر جزئياتها - لامتناع حصر افراد المراتب الامكانية و اشخاص المدارج الكيانيّة و اعيان حقائق الوجوديّة - امكن حصر كليتها في العالم الغيب والشهادة والعلويّة والسفلية، لانقسام^٩ الكل فيما علا عن درك الحواس و غاب عنها و ما دخل تحت ادراكها و شهودها^{١٠}، فالغائبة ثلاث^{١١} اقسام، والحاضرة قسمان.

١. والسابحون - ل. ٢. النعيم - و. م ٣. الملكية - ط. - الامية - ل. ٤. وهو - و. ٥. الامية - ل.

٦. كذا في جميع النسخ، والظاهر: لغوي. ٧. شئ - و. ط. به وهو - م. ٨. من - و. ٩. لاقسام - و. ل.

١٠. شهدها - ط. ل. - شهد - م. ١١. ثلاثة - ط. ل.

٥٧ فالعوالم الكلية والحضرات^١ الوجودية خمسة، وهي التي تسمى عندها الكشف والشهود بالحضرات الخمس، فأول العوالم عالم هوية الغيب المطلق، لاشتماله على غيوب ما في العوالم، و يسمى ايضاً بالماهيات الممكنة و حقيقة الحقائق والاحدية المطلقة، ثم^٢ عالم الجبروت، ثم عالم الملكوت، ثم عالم الملك، ثم عالم الانسان.

٥٨ والتنزلات اربعة: فالاولى^٣ النقطة الامتدادية المتدلية، اشارة الى التنزل الاول، و هو تنزله تعالى من الحضرة الاحدية الى الحضرة الواحدية و ظهوره^٤ في عالم الجبروت بصور العقول والنفوس المجردة و حضرات الصفات السبع^٥ الذاتية والاسماء الالهية.

٥٩ والثانية اشارة الى تنزله من هذه الحضرة الى عالم الملكوت المسمى بعالم الامر واللوح المحفوظ، ظهوره في الاطوار^٦ الملكوتية بصور النفوس المنطبعة^٧ والهيولى الكلية والحقائق الروحانية.

٦٠ والثالثة اشارة الى تنزله الى عالم الملك المسمى بعالم الحس والشهادة، وظهوره في هذا العالم بصور الالباء من الاجرام السماوية والامهات من البسائط العنصرية والمولدات^٨ المعدنية والنباتية والحيوانية.

٦١ والرابعة - التي هي نهاية امتدادها - اشارة الى تنزل الفيض الاقدس الى عالم الناسوتية و ظهوره في المظاهر الكمالية الانسانية بصور الحقائق الوجودية و عكوس الاسماء الالهية والصفات الربانية، كالحياة والعلم والارادة والقدرة والسمع والبصر والكلام.

٦٢ فهذا آخر التنزلات الوجودية و نهاية الظهورات الالهية، ثم اخذ

١. لحضرات - ط ٢. ايضاً الاحدية المطلقة و حقيقة الحقائق ثم - ط ٣. والتنزلات فالاولى - ط ٤. ظهور - و - م ٥. السبعة - م ٦. اطوار - و ٧. المنطبقة - و ٨. بصور الاجسام العنصرية السماوية والامهات من العناصر البسيطة والمولدات - م

فى الترقى الى ما تنزل منه فى ^١ هذه المراتب الوجودية، متدرجاً ^٢ فى درجاته،
سالكاً فى مناهج اصوله و فروعہ، الى ان يرجع و يصل الى المبدأ الاول الذى
منه بدأ واليه يرجع الامر كله ^٣

٦٣ و اما حركتها الامتدادية فى العرض، فاشارة الى انتشار انوار التجليات ^٤
الوجودية و انبثاٹ آثار النفحات الربانية فى حقائق الاعيان الشهودية، و نقاطه
الاربع ^٥ اشارة الى ان صدور الاعيان الشبوتية ^٦ والمجردات الجبروتية
والروحانيات الملكوتية والجسمانيات ^٧ الشهادية من حضرة ^٨ الهوى الغيبية،
عرضية متساوية ^٩ فى قبول الاقياض الوجودية من الحضرة الموجدية ^{١٠}، واليه
الاشارة بقوله تعالى: و هو الذى فى السماء اله و فى الارض اله ^{١١} ... الآية.

٦٤ فنسبة الكلمات الوجودية الى الموجد الخالق، نسبة الكلمات الكتابية
الى الكاتب، فاذا اعتبرت افراد مراتب الكائنات فى حال استفاضة
الفيض التكويني ^{١٢} من حضرة المكوّن ^{١٣}، كانت متساوية فى القرب و البعد
و التقديم و التأخير، و اذا نسبتها الى ظهوراتها فى الازمنة المختلفة، كانت
بعضها اقدم من بعض.

٦٥ و عند المحقق اختلاف الظهورات الربانية لا يقدح فى مرتبة المساوات
فى استفاضة انوار الوجود من نفحات الانفاس الرحمانية، و صاحب هذا
الشهود يحول بسر ^{١٤} سيره فى جنة عرضها السموات والارض - اعدت للمتقين -
الذين يتقون ^{١٥} آفات رؤية الافعال المنسوبة الى غير الفاعل الحقيقى؛ و تشير
النقاط الاربع ^{١٦} لهذه الحركة ايضاً الى ^{١٧} الاقلام الاربعة الطبيعية والنونات

١. الى - و ٢. متدرجة - ط ٣. ان يرجع كله - و - ل ٤. انوار الامر التجليات - ط ٥. نقطاتها
الاربعة - م ٦. الشهودية - ط ٧. الجسمانية - ط ٨. الحضرة - و - ل ٩. مساوية - و - ل
١٠. الموجدية - ط - م ١١. الزخرف - ٨٤ ١٢. التكويني - و - ل ١٣. الكون - و - م - ل ١٤. بسير - ل
١٥. ينفقون - م ١٦. الاربعة - م ١٧. على - ط

العنصرية، فالاقلام الاربعة هم الذين^١ يكتبون الكلمات الوجودية على صفحات وجوه القابليات على الدوام، وهم الملائكة المسخرون لتهيئة اسباب قيام العالم الارضي، الحاملون^٢ اثقال التدبيرات الكونية لحفظ نظام المراتب^٣ الحسية.

٦٦ و اما حركتها الممتدة الراجعة الى الوراء، فاشارة الى رجوع آثار التجليات التقييدية الى اطلاقها الاولى بعد تقيدها^٤ بخصوصيات القوابل و رجوعها بالعروج^٥ من مظاهر السفليات الظاهرة الى باطن غيوب العلويات، و منها الى غيب الاحدية و حقيقة الهوية المطلقة.

٦٧ والنقطات الثلاث، الزائدة على النقطة الاصلية، اشارة^٦ الى وجوه المعارج، لأن رجوع الحقائق الكونية اما ارادية و اما طبيعية و اما برزخية اضطرارية؛ فالاول للسالكين بالافناء والانسلاخ؛ والثاني للغافلين المحجوبين بمفارقة الجوهر اللطيف الروحاني عن الجوهر^٧ الجسماني؛ والثالث مشترك فيه الخواص والعوام بالنوم و ركود الحواس.

٦٨ و اما النقطات الاربعة، فاشارة الى النشآت الاربعة للسالكين في القيامات الاربعة^٨، فان مراتب الحياة عند اهل الكشف اربع^٩ : وهي الصورية والمعنوية والطبية والحقيقية؛ و في مقابلاتها مراتب الموت و انواع القيامات ايضا اربعة: الصغرى والوسطى والعظمى والكبرى.

٦٩ فالخارج من مضيق قبر الرحم و ظلمات المشيمة، النازل في مواقف حوادث العالم الحسي، من اهل^{١٠} الحياة الصورية في القيامة الصغرى، و يسمى طوره عند القوم «يوم النشور»؛ والقاطع مقاطع اللذات البهيمية

١. فالاقلام الاربعة الطبيعية والنونات العنصرية فالاقلام الاربعة هم الذين - ط ٢. لحاملون - و حاملون - ل
٣. مراتب - و - ل ٤. الاولى تقيدها - و ٥. بالفروع - ط ٦. اشار - و ٧. جوهر - و - ل
٨، ٩. الاربعة - م ١٠. اصل - و

فى العالم الحسّ والمحسوس، البالغ حد عالم العقل^١ والمعقول، المميّز بين الحق والباطل، من اهل الحياة المعنوية فى القيامة الوسطى، و يسمى طوره «يوم الفصل»؛ والسالك للمسالك^٢ العرفان، الواجد روائح رّوح العالم العيان، المهذب بانوار السكينة فى عرصة الاطمئنان، من اهل الحياة الطّيبة فى القيامة العظمى، و يسمى طوره «يوم الجمع» والسائر^٣ المجذوب، المرتقى من درجات الفناء و الجمع، الواصل الى رّوح عالم البقاء والتّمكن، من اهل الحياة الحقيقية فى القيامة الكبرى^٤، و يسمى طوره «يوم تبلى السرائر». ٧٠ و هذا غاية طيران السائرين و نهاية درجات كمال العارفين المحققين، و بها نختم الرسالة القدسية فى اسرار النقطة الحسية، المشيرة^٥ الى اسرار الهويّة الغيبيّة؛ والحمد لله وحده، والسلام^٦ على من اتّبع الهدى.



مركز تحقيق علوم الإسلام

١. حد العقل - ط ٢. مسالك - و - ط - ل ٣. والسائرون - ط ٤. الحقيقية الكبرى - ط
٥. المشيرات - و - ل ٦. فالسلام - ل



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی
فهرست‌ها

فهرست آیات قرآن

فهرست احادیث

فهرست اقوال

فهرست اعلام و اصطلاحات



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فهرست آیات قرآن

۵۰	سجده/۲۱	۱۸	فاتحه/۱
۵۴	زخرف/۸۴	۱۲	بقره/۱۶۳
۳۰	محمد/۳۱	۵۰	نساء/۱۲۲
۴۵	نجم/۵	۴۳	اعراف/۱۷
۱۸، ۱۷	نجم/۴۲	۱۸	اعراف/۵۴
۳۲	رحمن/۲۹	۲۲	هود/۱۲۳
۵۹	نقاین/۹	۵۹	حجر/۲۹
۳۰	نوح/۱	۴۱	حجر/۴۴
۵۰	قیامت/۲	۲۴، ۱۸	کهف/۱۰۹
۵۹	مرسلات/۳۸	۱۸	طه/۹۰
۵۹، ۴۹	نکویر/۱۳-۱	۵۰	انبیا/۱۰۴
۵۹	طارق/۹	۵۰	مؤمنین/۱۰۰
۵۹	فجر/۲۷ و ۲۸	۵۹	فرقان/۴۰
		۲۱	فرقان/۴۵



مرکز تحقیق و توسعه علوم اسلامی

فهرست احادیث

- ۳ ان الله خلق الاحياء بالمشيئة والمشية بنفسها
- ۷ ان من العلم كهيئة الممكن، لا يعلمه الا العلماء بالله، فاذا نطقوا به لم ينكروه الا اهل العزة بالله
- ۸ الان كما كان
- ۸ كان الله ولم يكن معه شيء
- ۹ كان الله ولا شيء معه
- ۱۱ كنت كنزاً مخفياً من تحت عرشك يا رب العالمين
- ۱۲ كان الله ولم يكن معه شيء
- ۱۴ ان الملا الأعلى ليطالبونه كما تطالبونه انتم،
- ۲۳ كان الله ولم يكن معه شيء، والان كما كان
- ۳۰ ان الله لا يعمل حتى تعملوا
- ۳۲ انه ليغان على قلبي واني لاستغفر الله في كل يوم سبعين مرة
- ۲۹ القبر اما روضة من رياض الجنة او حفرة من حفرة النيران
- اول ما خلق الله تعالى جوهرة فنظر اليها فذابت من هيئته وصارت نصفها ماء و نصفها ناراً،
- ۵۰ فخلق الله تعالى من الماء الارواح و من النار الاجساد...

فهرست احادیث / ۹۵

۵۷	موتوا قبل ان تموتوا
۵۷	من مات فقد قامت قيامته
۵۸	كمال الاخلاص نفی الصفات عنه
۵۷	الموت الابيض ...
۵۹	اول ما خلق الله الروح
	اول ما خلق الله العقل، فقال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر، فقال و عزني و حلالي ما
۶۰، ۵۹	خلقت خلقاً اكرم على منك، بك اعطى، و بك آخذ و بك ائيب و بك اعاقب



مرکز تحقیق و پژوهش علوم اسلامی



مرکز تحقیق تکمیل و ترویج علوم اسلامی

فهرست اقوال

۱۱	لولا الاعتبارات لبطلت الحكمة
۱۱	احببت ان اعرف
۲۳	سبحان الذي اظهر الاشياء و هو عينها
۲۳	هو عين كل شئ في الظهور، ما هو عين الاشياء في ذاتها، بل هو هو والاشياء اشياء،
۲۴	يسيطر الحقيقة كل الاشياء الوجودية
۲۴	وليس بشئ منها
۵۷	مُت بالارادة تحيى بالطبيعة

فهرست اعلام و اصطلاحات

آثار جلال	۳۱	۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۴
آدم	۳۷، ۴۵، ۴۸، ۵۷	۲۹، ۳۳، ۳۴، ۵۲
	۵۹	۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۸
ابجد	۲۶	۶۲
ائمه	۳۵	۵۵، ۱۷، ۱۶، ۹
ائمه اطهار	۲۷	۱۷ احديث جمع اسماء
ائمه معصومين	۳۶	۱۶ احديث جمع وجود
ابراهيم	۴۸، ۴۵، ۴۰	۶۲، ۲۴ احديث ذات
ابطن کل باطن	۸	۱۵، ۱۲، ۹ احديث ذاتی
ابلیس	۲۳	۱۲ احديث جمع الجمع
ابن عربی	۲۱	۱۹ احديث هویت
ابن فارض	۲۷، ۹	۳۹ احسان
ابورزین عقیلی	۱۷	۳۱ احکام ازلی
ابوطالب مکی	۳۲	۶۱ احکام اسمانی
احديث	۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲	۳۱ احکام جلالی



مرکز تحقیقات کتابخانه و اسناد

٩٨ / اسرار النقطه

٣١	احكام قهر	٣٠، ٦٠	اسماء صفات
٣٦	انخفي	٦٠	اسماء فعلی
٥٧	ادريس	٢٤	اشراقی
٥٧، ٥٤، ٤٥	اراده	٢٠	اشراقیان
٦٠	ارواح قدسی	٥١، ٣٣	اشعة اللمعات
٦١، ٦٠، ٣٠، ٨	ازل	٢١	اصالت وجود
٦١، ٨	ازل الازل	٣٦	اصحاب شمال
٣٦، ١٦	استجلا	٤٠، ٣٦	اصول کافی
٣٩	استقامت	٤١، ٣٩، ٢٤، ٢٢	اضافه
٣٦	استهلاك رسوم	٢٤	اضافه مقولی
٤٠	اسرار محبت	٥٧	اطوار هفتگانه قلبی
٤٥، ٢٢، ٢٢	اسرافیل	٥٥، ٥٣	أُمّ الكتاب مبين
٣٩	اسلام	٥٣	أُمّ الكتاب مفصل
١٧، ١١	اسم اعظم	٥٥، ١٤	أُمّ الكتاب
١٥، ١١، ١٢، ١٣، ١٦	اسماء	٣٣	أحدیت ذاتیه
١٧، ١٨، ٢١، ٢٩		٥٢، ٣٣، ١٩	أحدیت مطلقه
٣٠، ٣٥، ٣٦، ٤٣		٥٦، ٥٥، ٢٠	اعجاز البیان
٤٤، ٤٦، ٥١، ٥٣		٢٢	اعداد بسیط
٥٤، ٥٥، ٥٨، ٦٠		٦١	اعیان انسانی
٦٢، ٦١		٦٢، ٦١، ٣٥، ١٧	اعیان ثابتہ
٦٠	اسماء افعال	٦١	اعیان فرشتگان
٢٩	اسماء ذات	٢٧	افراد مثالی
٦٠، ١٨، ٥	اسماء ذاتی	٥٧	افلاطون

فهرست اعلام و اصطلاحات / ۹۹

الف	۳۹	برزخ	۵۰، ۴۹، ۴۸
الوہیت	۴۴، ۱۷، ۱۶، ۱۲	برزخ اعلا	۲۰
امارہ	۳۸	برزخ اول	۴۹
امیر سید علی	۳۸	برزخ سابق	۴۷
امیر المؤمنین	۵۷	برزخ لاحق بالفعل	۴۷
انتشارات «مولیٰ»	۳۲، ۲۰، ۳	برزخی	۵۶، ۵۰، ۴۹، ۲۸
انسان کامل	۵۵، ۱۳	برزخی نزولی	۴۹
انسان صغیر	۱۳	بسمہ	۲۰، ۱۹
انسان کبیر	۱۳	بسیط الحقیقہ	۳
انوار اسفہدیہ	۲۰	بشرط شئی	۴
انوار قاہرہ	۲۰	بشرط لا	۴
ائتبات	۱۹	بہشت روح	۴۶
اوتاد	۴۲	بہشت قلب	۴۶
اولیا	۳۶	بقا	۵۹، ۵۸
اہل اللہ	۶۰	بہشت اضافی	۴۶
اہل کشف	۵۶	بہشت افعال	۴۶
اہل کشف و ذوق	۵۰	بہشت ذات	۴۹، ۴۶
اہل کشف و شہود	۴۱، ۳۲	بہشت صفات	۴۸، ۴۶
اہل مشاہدہ	۳۶	بہشت قلوب	۵۱
اہل مکاشفہ	۳۶	بہشت نفوس	۵۱
اہل بیت	۵	بہشت علیا	۴۱
باطن وجودی	۲۲	بہشت های ہشت گانہ	۴۱
بدن مثالی صمودی	۴۷	پیغمبر ما	۱۸

پیغمبر (ص)	۵۷، ۵۰، ۴۸	تجلیات صفاتی	۶۱
تجرید	۳۹	تجلیات وجودی	۱۹، ۲۶، ۲۹، ۳۲
تجلی	۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۲		۵۴، ۳۴
	۲۳، ۲۴، ۲۷، ۳۲	تخلیه	۵۸، ۵۷
	۵۸، ۶۱، ۶۲	ترکیه	۵۷
تجلی احدی ذاتی	۱۶	تسلیم	۳۹
تجلی اول	۳، ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۱۸	تعلقات ازلی	۳۰
	۶۲	تعین اول	۳، ۹، ۱۲، ۱۴، ۱۶
تجلی برقی	۶		۱۷، ۲۰، ۵۵
تجلی دوم	۴، ۱۶، ۱۷، ۱۸	تعین دوم	۱۶، ۱۷، ۴۴
تجلی ذاتی	۳، ۹	تعینات شهودی	۲۰
تجلی ساری	۱۴	تعینات وجودی	۲۶
تجلی شهودی	۴	تعین ثانی	۳۴
تجلی غیبی احدی اول	۱۷	تعین فعلی	۹
تجلی نوری	۱۱	تفرید	۳۹، ۴۰
تجلی وجودی	۲۷	تفسیر	۹، ۱۷، ۲۰، ۴۵، ۵۱
تجلیات	۳۶، ۴۰، ۴۶، ۵۴		۵۶، ۵۵
	۵۶، ۵۸، ۶۱	تفسیر فاتحه	۲۰، ۵۵، ۵۶
تجلیات ایجادی	۱۰	تفویض	۳۹
تجلیات تقییدی	۵۶	تمکین	۵۹
تجلیات ربانی	۱۷	تنزلات الهی	۵۱
تجلیات شئونی	۲۰	تنزلات وجودی	۵۴
تجلیات صفات و اسماء	۴۶	توحید	۳۹، ۵۸



مرکز تحقیقات و اسناد ملی ایران

فهرست اعلام و اصطلاحات / ۱۰۱

توکل	۳۹	جهاد اکبر	۵۷
ثبوتی	۵۴	حاج ملاهادی سبزواری	۵۷
جامی	۵۱، ۳۶، ۳۳	حافظ	۹
جبرئیل	۴۸، ۴۵، ۴۴، ۴۲	حاملان عرش	۴۲
جبروت	۱۷، ۲۰، ۴۶، ۴۹	حدوث	۶۲، ۳۷، ۳۴
	۵۳، ۵۲	حدوث ذاتی	۶۲
جبروتی	۵۴، ۴۱	حرف غیبی	۲۰
جسم کل	۱۳	حرف وجودی	۲۱
جسم مرکب	۴۸	حروف بسیط	۱۵
جسمانیات شهادی	۵۴	حروف عالیات	۳۴
جلا	۳۶، ۱۶	حروف مؤثر و جویبی	۵۵
جلالی	۴۰	حسن مشترک	۳۸، ۳۸
جمالی	۴۰	حضرات خمس	۵۲
جنت نفس	۴۶	حضرت «عماء»	۱۷
جنت افعال	۴۶	حضرت «قاب قوسین»	۱۶
جندی	۵۵	حضرت ارتسام	۱۶
جنت ذات	۴۶	حضرت سید	۴۰، ۳۹
جنت صفات	۴۶	حضرت صادق	۳
جوهر	۴۷، ۳۸، ۳۷، ۳۴	حضرت مهدی	۴۹
	۶۱، ۵۶، ۵۰، ۴۸	حضرت هادی	۴۵
جوهر مجرد عقلی	۴۸	حضور	۴۰
جوهر مفارق عقلی	۳۷	حُب ذاتی	۶۲
جوهر هیا	۱۳	حقایق اعیان شهودی	۵۴

١٠٢ / اصرار النقطه

٢٨	خيال مقيد	٣١	حقايق جمالي
٢٨	خيال منفصل	٥٣	حقايق روحاني
٢٦، ٢٥، ٢٢، ٢١	درجات	٥٥	حقايق كياني
٦١، ٥٩		٣٥	حقايق مطلقه
٥٥	دوره	٥٣، ٥٢، ٩، ٨	حقيقت الحقايق
١٥	دلالت التزامي	٣٢، ٣	حقيقت محمدي
١٥	دلالت تضمني	٢٣، ٢١، ١٣، ١١	حقيقت محمديه
١٥	دلالت مطابقيه	٣٥، ١٤	حقيقت مطلقه
١٥	دلالت مطابقي	٣٣، ٢٣	حقيقت وجود
٥٥	دوات	٥٦	حقيقت هويت مطلقه
٨، ٤	دهر	١٢	حكم لاظهار
٢٠	ديلمي	٦١، ٥١، ١٢، ٩	حمزه فناري
٢٧، ١٨، ٦	ذوق	٥٩، ٣٧	حوا
٢٠	ذوقي	٢٥، ٢٤	حيات كلي
٢٣، ١٨، ١٧	ريوبيت	٥٦	خزانة جامع
١٧	ريوبيت عظمي	٢٠، ٣٩، ٣٨، ٣٦	خفي
١٤، ١٢	رحمت ذاتي	٥٧	خلع
١٤	رحمت ذاتي امتثالي	١٣	خلق ساكن
١٢	رحمت عام	٣٩، ١٣	خليفه الهي
١١	رحمت واسعه	٣٠	خواجه طوسي
٣٩، ٣٨، ٣٧	رساله روحيه	٥٨	خواجه عبدالله انصاري
٦٢	رساله قدسيه	٢٨، ٣٨	خيال
٧	رسول الهي	٢٨	خيال متصل



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

فهرست اعلام و اصطلاحات / ۱۰۳

روح القدس	۳۲، ۳۰، ۱۷، ۱۴، ۹	روح القوه	۳۷، ۳۶
روح اضافی	۵۹، ۵۵، ۴۹	روحانیات ملکوتی	۵۴
روح اضافی انسانی	۳۹	روحانیت روح قمر	۵۵
روح اضافی علوی ملکوتی	۵۵، ۱۴	رئی	۶
روح اعظم	۲۰	زمان	۴۲، ۳۲، ۳۰، ۲۹، ۸
روح اعظم کلی	۱۱	رق منشور	۶۱، ۶۰
روح الشهور	۴۵	سائق	۳۷
روح الله	۴۵	سالک مجذوب	۵۹
روح ايمان	۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶	سدرۃ المنتهى	۴۸
روح قدسی	۵۹، ۴۷، ۴۰	سر	۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۶
روح کلی	۳۹، ۳۸	سر سیر	۵۴
روح الامین	۳۷	سرهویت غیبی مطلق	۸
روح البدن	۳۷	سرمد	۸۰، ۴
روح القدس	۵۹، ۳۸، ۱۳	سریان فعلی	۲۴
	۵۹	سریان فعلی	۲۳
	۳۷، ۳۶	سنایی	۵۷
	۳۷	سمیدالدین فرغانی	۴۴، ۱۷، ۹
	۳۶	سید حیدر آملی	۵۹، ۵۷، ۴۹
	۳۹	سید قطب الدین نیریزی	۳۹، ۳۸، ۳۷، ۱۱
	۱۳	سیر فی الله	۵۸
	۴۵	شئون تجلیات ذاتی	۴
	۳۷، ۳۶	شئون ذات	۴
	۴۵، ۳۹، ۳۶	شئون ذاتیه	۳۴

١٠٤ / اسرار النقطه

٣١	شئون ربّاني	٥٢، ٤٢	صاحبان كشف
٣١	شئون لطفی	٣٩	صبر
٢٢	شئون ذاتی	٤٣	صدر
٣٥، ٣٤	شئون ذاتیه	٢٨	صدرا
٥٥، ٤٤، ٩	شارح مفتاح الغیب	٢٨، ٢٣، ٢٠، ١٣	صدرالدين قونوی
٣٤	شان کلي	٤٧، ٣٨، ٣٧، ٣٦	صدرالمتألهين
٣٩	شدت محبت	٥٣	
٦	شرب	٢٢	صبر الشی
٤٧	شریعت محمدی	٥٧	صغری
١٣	شکل کُل	٤٠	صفات کمالی
٣٨	شوق	٢١	صنع ساکن
٣٧، ٤٦، ٤٧، ٤٩	شهادت	٤٧	صورت روحیه
٥٣، ٥٢		٥٠، ١٣	طبیعت کلیه
٣٨	شهوت	٥٨	طمس
٣٦	شهود مفصل	٣٨	طور اخفی
٣٧	شهید	٤٠	طور ولایت
٤٩، ٢٣	شیخ اکبر	٥٠، ٣٤، ٣٩، ٣٥	ظاهر
٦١	شیخ شبستر	٥١، ٥٦، ٥٨، ٦٠	
٣، ٤، ٦، ١٠، ٤٦	شیخ عبدالرزاق کاشانی	٦٢، ٦١	
٥٨، ٥٥		٥٤	ظهورات الهی
٣٣، ٣٢	شیخ فخرالدین عراقی	٥١	ظهورات ربّانی
١٢	شیخ مؤیدالدین جندی	٢٢	عارف شبستر
٥٨	صاحبان شهود	٤٩، ٤٦	عالم اجسام



مرکز اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

فهرست اعلام و اصطلاحات / ۱۰۵

عالم ارواح	۴۶	عرش	۵۲، ۴۸، ۴۲، ۱۳
عالم امر	۵۳، ۴۶، ۳۷، ۳۶	عرض	۵۴، ۳۴
عالم امر و مشیت مطلقه	۱۱	عرفی	۵۲
عالم انسان	۵۵، ۵۲	عروج روحی	۴۰
عالم برزخ	۴۷	عزرائیل	۴۵، ۴۴، ۴۲
عالم برزخی معادی	۴۹	عشق	۳۹
عالم جبروت	۵۳، ۵۲	عطار نیشابوری	۲۳
عالم حس	۵۹، ۵۳، ۴۸	عظما	۵۷
عالم خلق	۴۶، ۳۷	عقل	۴۷، ۴۰، ۳۹، ۳۸
عالم شهادت	۴۹، ۴۶، ۳۷، ۱۳		۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۳
عالم عقول	۴۷	عقل عملی	۳۹
عالم غیب	۵۲، ۴۶	عقل فعال	۵۳، ۳۹
عالم مثال	۴۹، ۴۸، ۳۷	عقل کلی	۱۳
عالم معانی	۴۸، ۱۶	عقل نظری	۴۰
عالم ملک	۵۳، ۴۸، ۴۶	عقول مشکافه	۴۷
عالم ملکوت	۵۳، ۵۲، ۴۶	عقول و نفوس مجرد	۵۳
عالم وحدت	۲۰	عقول	۲۰
عالم هویت غیب مطلق	۵۲	علامه شعرانی	۳۷
عالم مُلک	۵۲	علم اجمالی	۵۵
عمرانی	۳۰	علم حق	۳۴
عبودیت	۵۸، ۵۵، ۳۹	علم حق تعالی	۶۲
عدم مطلق	۳	علم کلام	۵
عربی	۳۰	علم لطیفه خفیه	۴۰

۱۰۶ / اسرار النقطه

علم لطیفه روحیه	۴۰	غیب عالم مثال مطلق	۴۶
علم لطیفه سرّیه	۴۰	غیب عقل	۳۸
علم لطیفه قلبیه	۳۶	غیب غیوب	۱۰، ۴
علم لطیفه قلبیه	۳۹	غیب قلب	۳۹، ۳۸
علم لطیفه نفسیه	۳۹	غیب محالی	۲۹
علی بن ابراهیم	۴۵	غیب مراتب جبروت	۴۹، ۴۶
عماء	۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۷	غیب مطلق	۶۱، ۵۲، ۸
عمای ربوبی	۵۵	غیب ملکوت	۴۸
عوارض	۲۵	غیب ملکوت ارضی	۳۶
عوامل کلبه	۵۲	غیب نفس	۳۸
عنصر اعظم	۵۰	غیب هفتم	۳۶
عیسی	۴۵، ۴۸	غیب هویت	۴۸، ۳۵، ۳۳، ۲۳، ۸
غماء عبودیت	۵۵	غیب الهویه	۸
غیب احدیت	۵۶	غیب سرّ	۴۰
غیب الغیوب	۴۰	غیب علویات باطنی	۵۶
غیب امکانی	۴۹	غیر ازلی	۶۱
غیب حس	۳۸	فاعل حقیقی	۵۵
غیب خفی	۴۰، ۳۸	فتوحات	۴۹، ۳۲
غیب درجات ملکوتی	۴۶	فردوس اعلا	۴۶
غیب روح	۴۰، ۳۸	فرشتگان	۶۱، ۵۰، ۴۸، ۴۵
غیب سرّ	۳۸	فرغانی	۴۵
غیب عالم مثال	۴۷	فرقی نفس	۴۷
		فرنگ اصطلاحات عرفان و تصوف	۳



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

فهرست اعلام و اصطلاحات / ۱۰۷

فص سلیمانی	۴۸	قلب	۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹
فصل الخطاب	۳۹		۴۰، ۴۶، ۵۳
فصوص الحکم	۱۲، ۱۷، ۴۸، ۵۳	قلب سلیم	۳۸، ۳۹، ۴۰
	۶۱، ۵۵	قلم	۴، ۱۱، ۱۳، ۴۵، ۵۳
فعل اول	۲۱		۵۵
فلک کرسی	۵۵، ۵۳	قلم اعلا	۱۳، ۵۳
فنا	۵۷، ۵۸، ۵۹	قوابل	۶۲
فناى افعال	۵۸	قوس صعود	۴۹
فناى ذات	۵۸	قونیہ	۲۷
فناى صفات	۵۸	قوه عاقله	۳۷
فناى فى الله	۴۱	قیامت	۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰
فواعل الهیه	۶۲		۵۹، ۶۰
فیاض مطلق	۲۴	قیامت صغرای معنوی	۵۹
فیض اقدس	۱۷، ۳۲، ۵۳، ۶۲	قیامت صغری	۴۸، ۴۹، ۵۹
فیض مقدس	۶۲	قیامت صغری آناتى	۶۰
فیض منبسط	۱۷	قیامت عظمای	۵۹
فیض وجودی	۵۴، ۱۹	قیامت کبرای معنوی	۵۹
فیوض ایجابی	۳۳	قیامت کبرا	۴۹، ۵۰، ۵۹
فیوضات جمال	۳۱	قیامت وُسطا	۴۹، ۵۰، ۵۹
فیوضات وجودی	۵۴	قیامت وُسطای معنوی	۵۹
قابل دوم	۱۶، ۱۷	قیصری	۴۸، ۶۱
قابلیات	۵۶	قیومیت	۳۴
قابلیات مظاهر تعلیقات وجودی	۳۲	کامل محقق	۴۶

۱۰۸ / اسرار النقطه

کتابین بالذات	۸	کلمه وجودی	۲۱
کتاب ارشاد القلوب	۴۰	کلمه حق	۴۵
کتاب اسرار الشریعه	۵۷، ۵۹، ۳۹	کلمه غیبی	۲۱
کتاب اسفار	۵۳	کمال اسمایی	۱۶، ۱۲
کتاب اصطلاحات	۱۷، ۶، ۵، ۴، ۳	کمالات ثانوی	۶۱
کتاب ایمان و کفر	۳۹	گودال های هفتگانه دوزخ	۴۱
کتاب جامع	۵۵	گور زهدان	۵۸
کتاب فکوک	۲۸	لابشرط	۲
کتاب کافی	۳	لانعین	۳۵، ۸، ۱۱
کتاب مبین	۵۵، ۵۳	لاشی	۴
کتاب مصباح الانس	۵۱	لاهور	۲۱، ۳۳، ۱۷، ۱۱
کتاب منازل السائرين	۵۸	لُغوی	۵۲
کثرت اسمائی	۲۹، ۱۵، ۱۲	لُغُوی	۲۰
کثرت کونی	۵	لطیفه قلبیه	۳۶
کرسی	۱۳، ۴۳، ۴۸، ۵۲	لمعات	۳۳، ۳۲
	۵۵، ۵۳	لوامه	۳۸
کرسی کریم	۵۵، ۵۳	لوح محفوظ	۵۵، ۵۳، ۳۸
کرة اثر	۱۳	ماده	۵۵، ۲۵، ۱۲، ۴
کشف	۵۹، ۵۶، ۵۲، ۵۰	ماده حروف الهی نوری	۵۵
کشف و شهود	۵۲، ۴۱، ۳۳	ماهیات	۱۲، ۱۹، ۲۲، ۲۳
کلام الهی	۳۰		۵۲، ۲۶، ۲۴
کلمات مرکب	۱۵	ماهیات ممکنه	۵۲
کلمات وجودی	۵۶، ۵۴	ماهیت	۳۴، ۲۵، ۲۱، ۱۴

فهرست اعلام و اصطلاحات / ۱۰۹

مبدئیت	۲۶	مراتب تنزلات	۳۹
متصرفه	۳۸	مراتب قوه علمیه و عملیه	۵۸، ۵۷
محق	۵۸	مراتب مثالی	۴۵، ۳۳
محو	۵۸	مراتب معارج	۴۹
مثال صعودی	۴۷	مراتب وجودی	۵۴، ۳۱
مثال مطلق	۲۷	مراقبه	۴۰
مثال مقیدی	۴۸	مرتبه تجلیه	۵۸
مجرد عقلانی	۴۷	مرتبه تحلیه	۵۸
مجردات جبروتی	۵۴	مرتبه تخلیه	۵۸
مجلای ذات	۱۱	مرتبه جمع و وجود	۵۵، ۹
محبت	۳۹	مرتبه عقل بالفعل	۵۸
محقق عارف	۵۴	مرتبه عقل بالملکه	۵۸
محمد بن حمزه فناری	۴۴، ۲۹، ۱۶، ۱۱	مرتبه عقل مستفاد	۵۸
محو و اثبات	۵۵	مرتبه عقل هیولانی	۵۷
محمی الدین بن عربی	۲۳	مرتبه قلب	۳۹
مراتب	۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹	مرتبه وحدت جمعیه ذاتیه	۶۲
	۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۵	مرگ ارادی	۵۷
	۲۶، ۲۹، ۳۱، ۳۲	مرگ سبزی	۵۷
	۳۴، ۳۷، ۳۸، ۴۱	مرگ سرخ	۵۷
	۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۶	مرگ سفید	۵۷
	۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۲	مرگ سیاه	۵۷
	۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶	مسامرات	۴۰
	۵۷، ۵۸، ۶۲	مشاهدات	۴۰

۶۱،۵۵		۴۹،۴۸،۴۰	مشاهده
۱۶،۱۱	مقام اودنی	۵۵	مشاهده افعالی
۹،۴،۳	مقام احدیت	۲۶،۱۱،۳	مشیت
۶۲	مقام تجلی حق	۴۴،۳۹،۳۰	مصباح
۱۷	مقام تدلی	۱۷،۱۶،۱۴،۱۱،۹	مصباح الانس
۵۸	مقام عبودیت	۶۱،۵۱،۴۴،۲۹	
۵۸،۳۶	مقام فنا	۳۹،۳۸	مطمئن
۲۴	مقام جمع	۴۱	مظاهر جلال
۵۸	مقام سیر الی الله	۴۷	مثل افلاطونی
۳۶	مقربان	۴۵	مُهتَمَان
۲۴	مقولی	۳۱	مظاهر قهر
۴۹	مکاشف	۴۵، ۴۴، ۴۱، ۳۵	مظهر
۴۰	مکاشفات	۶۰، ۵۸، ۵۱	
۴۰	مکالمه	۲۵	مظهر فعل
۳۷	مکون بالخلق	۴۵	مظهر قول
۴۰	مکه معنوی	۶۱، ۶۰	معاد
۴۰	ملاطفه	۴۰	معاینه
۴۰، ۳۶، ۴۰، ۴۶	ملکوت	۴۸	معراج
۵۳، ۵۲، ۴۸		۳۴	معیت ذاتی
۶۰، ۳۴	ملکوتی	۳۴	معیت حق
۳۸	ملهمه	۶۲، ۱۸، ۵	مفاتیح غیب
۴۰	مناجات	۵۵	مفتاح
۴۰	مناجات	۴۴، ۲۳، ۱۶، ۱۴، ۹	مفتاح الغیب

فهرست اعلام و اصطلاحات / ۱۱۱

متقطع الاشارات	۸	نفس	۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹
متقطع الوجدان	۸		۴۵، ۴۶، ۴۷، ۵۳
مواصلات	۳۰		۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹
موالید سه گانه	۵۳، ۱۵	نفس اماره	۳۹، ۵۷
نموسی	۴۸	نفس حیوانی	۳۸
مؤیدالدین جندی	۵۵، ۵۳	نفس حیوانیه	۳۷، ۳۸
مولوی	۱۳، ۲۲، ۲۷	نفس قدسیه	۳۸
مولی	۲۰، ۳۲	نفس کلی	۵۵، ۵۹
میکائیل	۴۲، ۴۴، ۴۵	نفس کلیه	۵۳
میل	۳۸	نفس کلیه فلکیه	۵۳
میل عشقی	۱۱، ۱۲	نفس لوامه	۳۹
نبی ما	۳۵	نفس مطمئنه	۳۹
نزوعیه	۳۸	نفس ناطقه	۳۶، ۳۷، ۵۸
نسبت های اسمائی	۴، ۳۰	نفس نباتی	۳۸
نسخ	۶۱	نفس کلی	۵۵
نصوص	۸	نفوس ملکونی	۶۰
نفس رحمانی	۴، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳	نفوس منطبعه	۵۳
	۱۴، ۱۹، ۲۱، ۲۲	نفوس ناطقه	۲۰
	۲۲، ۲۶، ۵۶، ۶۲	نمازهای حقیقی	۳۶
نظم السلوک	۲۷	نوبت های اسمائی	۶۱
نسخ ملکوتی	۳۷	نوح	۳۰
نسخه اولی	۲۴	نور ذات	۱۱
نسخه دوم	۴۴	نور ذاتی	۱۱



مرکز تحقیقات کتاب و اسناد

۱۱۲ / اسرار النقطه

۴	وعاء متغيرات	۵۵	نون
۴۹	ولايت مطلقه	۵۵	نون اقدار و مقدورات
۲۸	هارون	۵۰، ۲۳	واجب
۸	هاموت	۲۷	واحد شخصي
۵۰	هباء	۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲	واحدیت
۳۹	هعت	۵۳، ۳۴، ۱۶	
۱۸	هر	۳۸	واهمه
۳۹	هوی	۱۰	وجود اضافی
۴۱، ۳۳، ۱۵، ۱۴	هویت غیبی	۱۷	وجود بیست نوری
۶۲، ۵۲		۲۲، ۲۱	وجود حقیقی
۵۵	هویت کبر	۲۴	وجود ربطی
۴۱، ۸	هویت مطلقه	۱۳، ۱۴، ۲۲، ۲۳	وجود عام
۵۱	هویت ذات	۶۲، ۵۵، ۲۲	
۲۶	هویت غیبی	۱۱، ۱۲، ۱۶، ۲۴، ۳۳	وجود مطلق
۴۵، ۳۹	هیمان	۲۴، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۶۲	وجود منبسط
۱۳، ۴	هیولا	۴۷	وجود نفس
۴۹	هیولای کلی نخستین	۱۱	وحدت حقه
۵۳	هیولای کلی	۹	وحدت حقیقی
۵۵	هیولای صور فعلی	۲۹	وحدت ذاتی
	وجودی	۲۱	وحدت وجود
۵۵، ۳۵، ۲۴، ۲۱، ۱۴	هیولی	۱۰	وحدت هندی
۴۸	یوسف	۵۷	وسطا
۴۸	یونس	۴	وعاء ثابتات